

UCLA

START

REEL 137

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

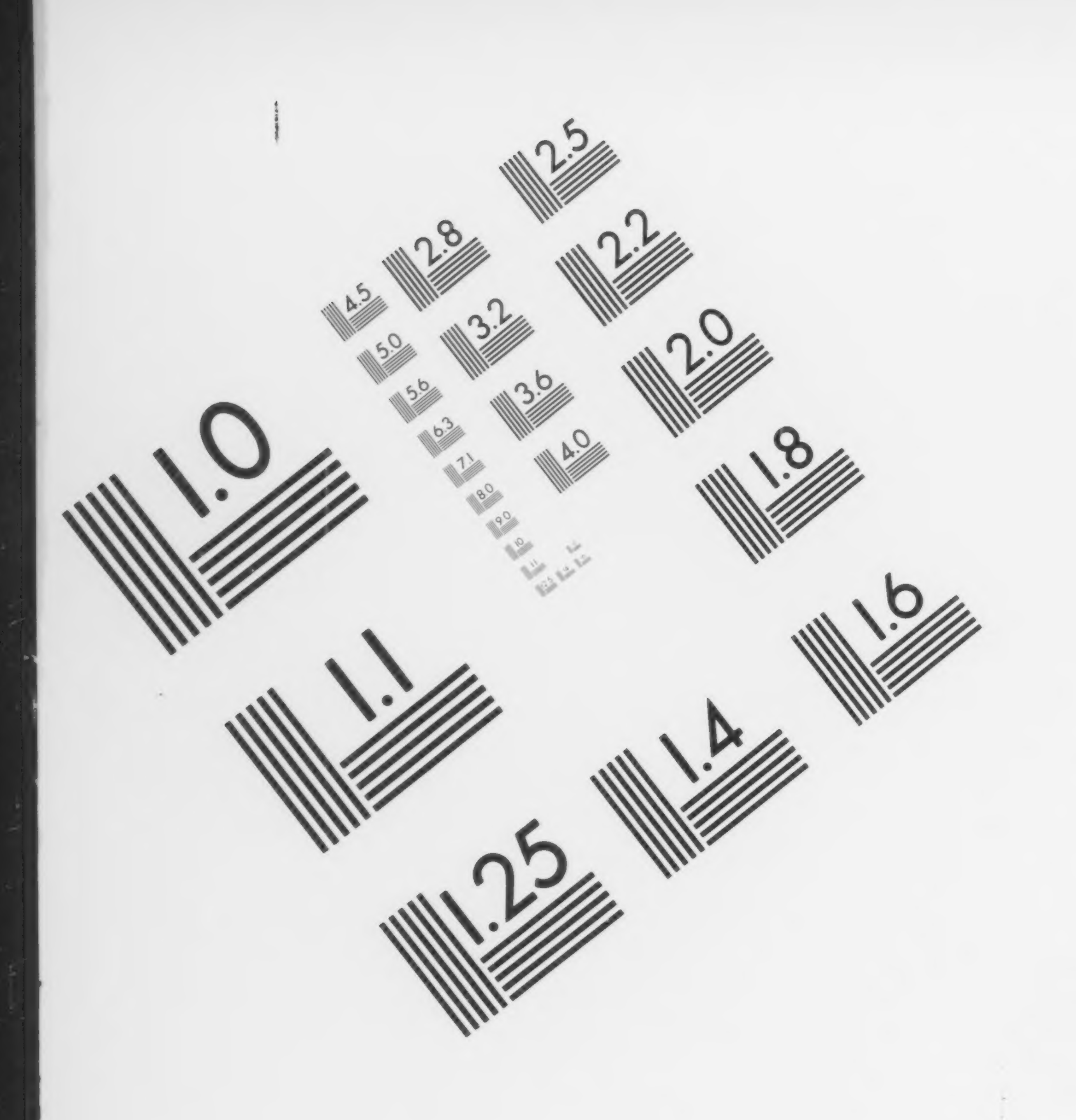
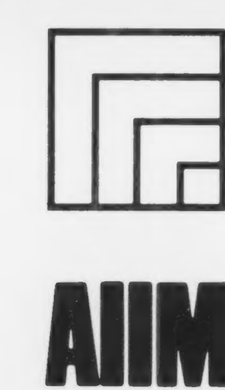
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may be illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
  damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

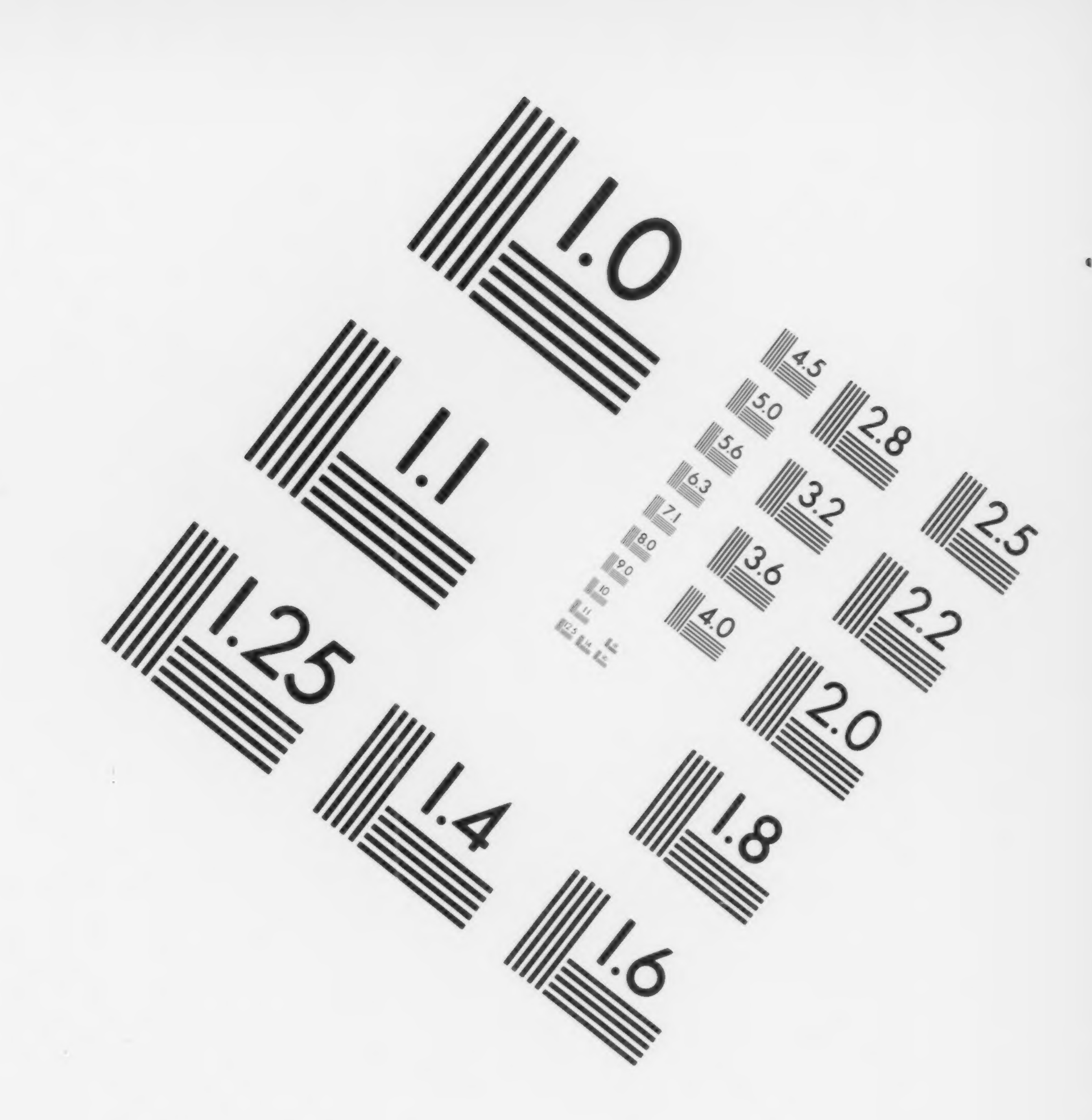



AIIM

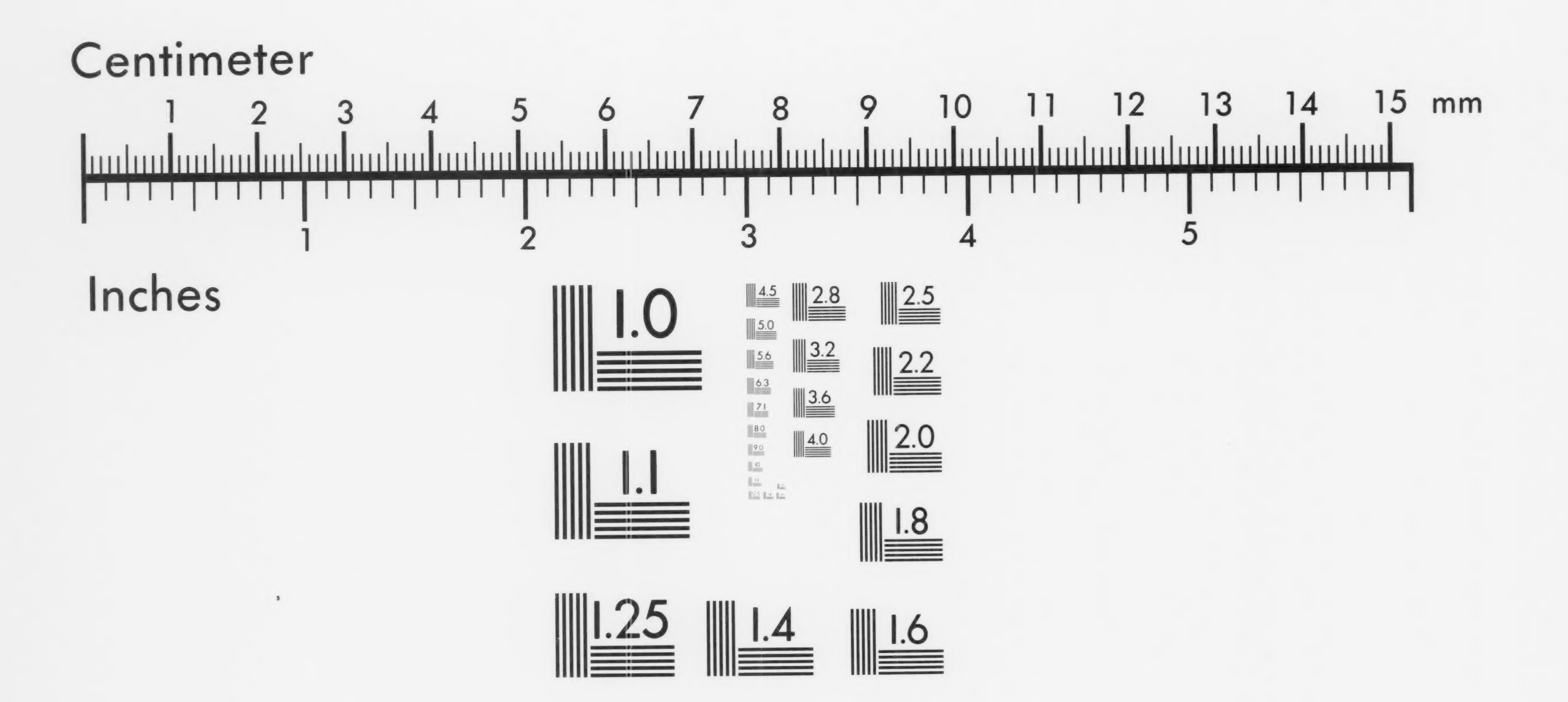
Association for Information and Image Management

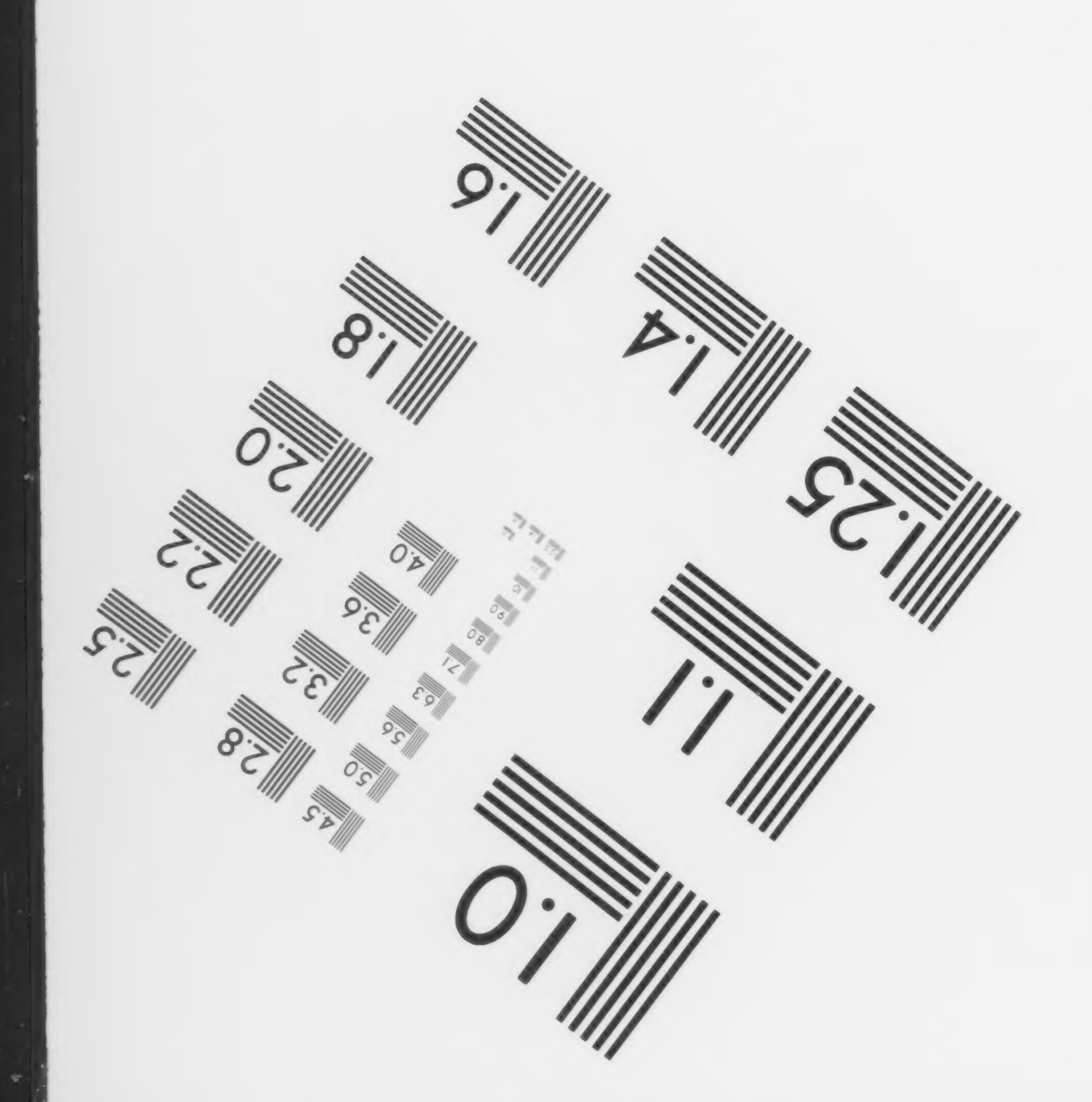
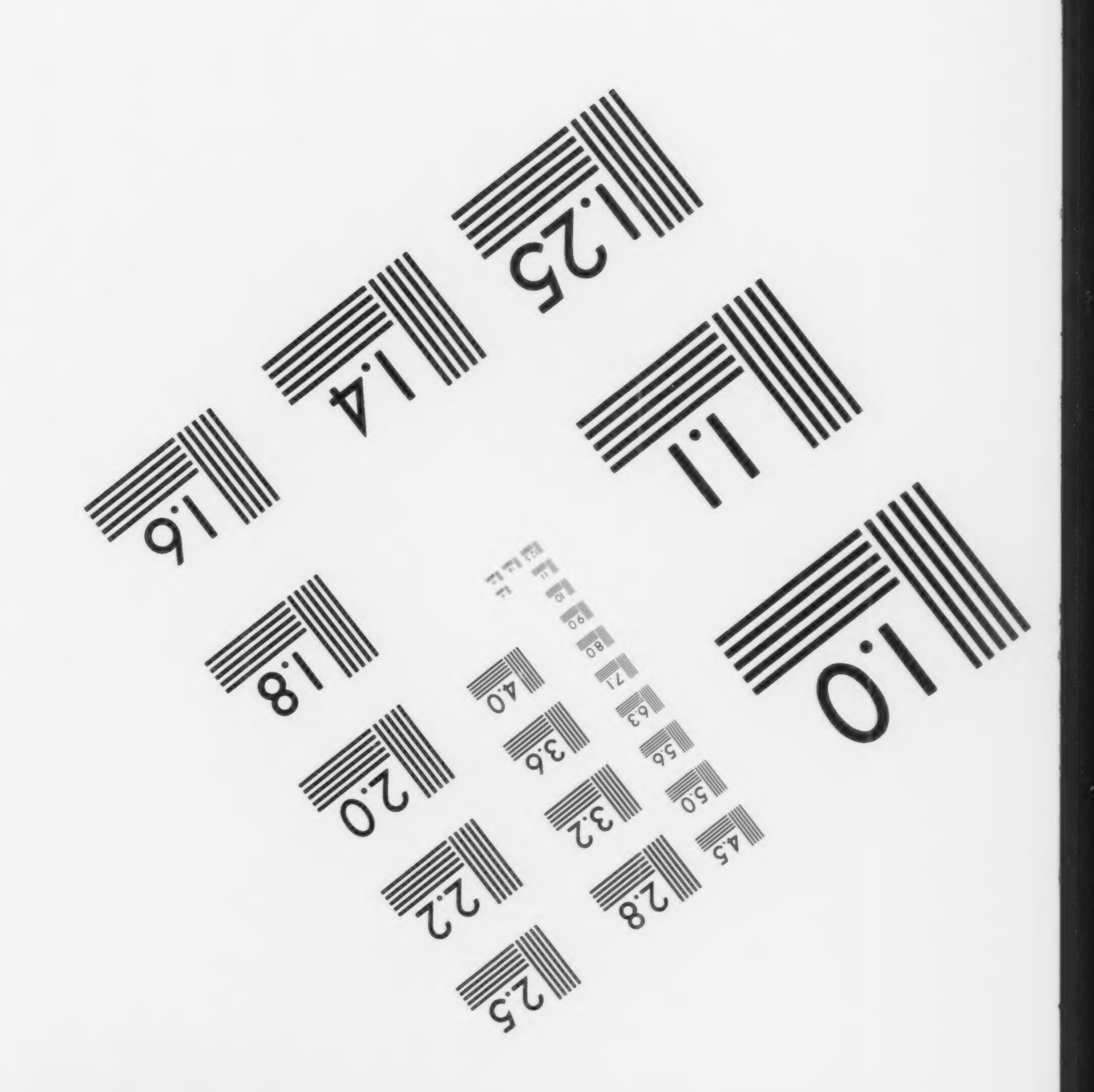
1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202



MS303-1980



MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Persian Medical Manuscript Collection

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 139

Author: Aḥmad b. Ibrāhīm al-Ḥusaynī Rāzī Tehrānī "Muḥaqqiq"

Title: Kitāb ʻIlal al-Amrāḍ wa Muʻālijuhā

62 fols., 8.25 x 6 in.
(210 x 153 mm.)

Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).

Loose material filmed at end of manuscript









BLANK PAGES

BLANK PAGES

BLANK PAGES

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب علل الامراض ومعالجها

حمد بحد وثنای بعد سزاوار حکیمی است که طبیب کل نفوس است که از راه حکمت طبیعت نوع انسان را
از چهار طبع مختلف الطبیعة که آب وباد وخاک وآتش الفت ترکیب داده واز این چهار جنس چهار خلط تعبیه
نهاده که بلغم وخون وصفرا وسودا باشد درحالت اعتدال واگر این اخلاط یکی بر دیگری زیادتی روی
گذارد ده ازبرای دفع آن وسلامتی نوع انسان عقاقیر مختلف الامزجه آفریده ودر طبع هر گیاهی
دوای دردی وخلطی قرار داده ودرود و نا محدود بر روح پیغمبر محمود محمد که روح الارواح جمیع
ممکنات وموجودات است وبر آل طیبین وطاهرین او که علی ع وفاطمه اطهر ویازده فرزند او امت
پاک که طبیبان علت امراض هر ذی روحی وشفیعان اشان غریق عصیان اند بروز جزا اما بعد
چنین گوید غریق بحر معاصی احمد بن ابراهیم الحسینی الرازی طهرانی محقق لقب که خواستم کتابی که
زاد المسافر باشد در علم طب جمع نمایم که هم مختصر وهم مفید باشد که عموم مسلمین از او فایده
برند ومحتاج باطبای ناشی مشهور بحکیم باشی نباشند کتاب بر ءالساعه محمد زکریای رازی وکتاب
جامع الفواید یوسف بن محمد یوسف وکتاب قرابادین سبزواری ومخزن الادویه وغیره بدست
آوردم وبیست وسه باب فصل برءالساعه محمد زکریای رازی را که مفیدتر وخلاصه تر از آنها بود در این
کتاب درج نمودم واز کتبهای دیگر هم از هر خرمنی خوشه جمع کرده تقریبا پنجاه فصل میشود در این مختصر
نوشتم وبعضی از کلمات حکما برا او افزودم که هر کس از مسلمانان بعد از حقیر در دست آورد وحمل نماید
در سفر وحضر همراه داشته باشد ومطالعه نماید حقیر احمد را بفاتحه یاد وشاد نماید واگر سهوی و
خطائی در او ببیند بقلم عفو واغماض در صدد اصلاح او بر آید ان شاء الله وما توفیقی الا بالله علیه توکلت

باب فصل اول درد سر

علی الله فی کل الامور توکلی وبالخمس اصحاب الکساء توسلی
سر ومعالجه آن بدانکه درد سر چهار قسم است پیش سر واواسط وعقب سر وتمام سر اگر
پیش سر باشد از خون است اگر وسط سر باشد از صفرا است اگر عقب سر باشد از بلغم است واگر تمام سر باشد
از اخلاط اربعه وغلبه آنها دانسته است بدانکه صداع از هر خلطی که باشد علاجش حرکت کردن ورو طیدن
وپاشویه گردنست صفتش پاشویه یکمن خطمی وبنفشه از هر یک مشتی وسبوس گندم سه مشت همه را
در چهار کاسه آب جوشانیده که ثلث برود وپس نیم گرم پاشویه کنند نافع است واگر در پیش سر باشد
وبالای ابرو یقینا از زیادتی خون است علامت آن سرخی چشم وصورت واستلای عروق و
وشیربینی ودهان است علاجش این است که فصد رگ قیفال از دست راست کنند بقدر پنجاه
مثقال خون بگیرد یا پنج شاخ حجامت کنند درد فورا ساکت میشود وقدری تریاک خوردن و
وقلیلی بر بینی وپیشانی وصدغین مالیدن بسیار مفید است ویا اینکه ده دانه عناب ودو مثقال تخم گشنیز ببره
کشیده بنوشند نماید فورا درد را ساکت میکند واگر درد وسط سر باشد علامت صفرا هم باشد که
چون زردی چشم وصورت وتلخی دهان وپس بنخورند که لوله دماغ گشت پس از حرارت صفرا خواهد
بود علاجش این است بگیرند پارچه از کتان وبروغن گل سرخ آلوده کرده بموضع درد ببندد ازند فورا
درد را ساکن میکند تا اینکه کف پاها را بروغن بنفشه بادام ونمک طلا نمایند دفعه درد ساکت
میشود وبوئیدن گل نیلوفر نیز مفید است بهتر است که غذای روز مغز خیار با سکنجبین باشد وغذای شب آش
آب انار بارب سیب یا غوره

سیب یا آب غوره یا اکثر دو مثقال تخم گشنیز را در هشتاد مثقال آب غوره شیره کشیده بنوشند که همان ساعت
انشاء الله درد را ساکن میکند واکثر اطبای متاخرین براین معالجه اتفاق دارند وحقیر نیز این قسم
معالجه نموده ونفع کلی بخشیده واگر در عقب سر باشد لامحاله بیشتر از زیادتی بلغم خواهد بود و
علامت زیادتی بلغم کندی حواس وثقل وسنگینی سر وبیاض بشره است علاجش قی کردن
است که با آب ترب وسکنجبین وآب شبت که نیم گرم کرده باشند بنوشند تا قی بسیار بیاید که
بر فودی درد را ساکن کنند یا اینکه ترنای هلیله کابلی یا ترنای آمله بخورند وغرغره با ایارج
فیقرا کنند نافع است صفت ایارج فیقرا این است بگیرند سنبل الطیب دارچینی عود بلسان
حب بلسان سلیخه که پوست قلم دارچینی است ومصطکی واسارون وزعفران از هر یک یک مثقال
وصبر سقوطری وزن همه ادویه وهمه را نرم کوبیده دو مثقال از آن را با آب گرم غرغره نمایند
همان ساعت درد را ساکن میکند بعون الله تعالی ویا اینکه نمک وسرکه را بکف پا طلا نمایند و
پاها را در میان آب بسیار گرم گذاشته فورا درد را ساکن میکند باذن الله تعالی فصل دوم
در درد شقیقه است واین مرض در نیم سر است علاجش این است که اگر غلبه خون ظاهر باشد
رگ پیشانی ویا رگ بینی یا قیفال زدن نیکو بود ویا ضمادهای محلله طلا کردن از قبیل آب گشنیز
وآب تاج ریزی وسرکه وصندل سرخ وروغن گل سرخ فایده کلی دارد واگر غلبه
باسایر اخلاط باشد تنقیه کردن با ایارج فیقرا که صفتش مذکور شد بسیار مفید است
وهم چنین بخور چوب سنبل ونجوز استخوان سگ وآب سرد بر سر ریختن وآب خیار با دیگی از
اتبی که دوش معروف است ودانگی از جاوشیر حل نموده به بینی چکانند فورا درد را ساکن
واگر مزمن بود سل باید بوزانند تا علت تمامش پدید نیاید فاصله که چشم ضعیف باشد
بردوی تدبیر سل باید کردن فصل سیم در علاج صرع است بدانکه علامت
صرع سنگینی سر وبسیار آمدن آب دهن وکف کردن دهان است در حالتی صرع
وسفیدی رنگ وحرکت ر وکدورت حواس خصوصا اگر ماده در دماغ باشد واغلب
این است که در زیادتی نور قمر شدت میکند علاجش این است بگیرند عاقرقرحا
ولسان الحمل واسطوخودوس وافتیمون همه را مساوی کوفته وبیخته ویا در وزن مجموع
مویز منقا یعنی از هسته بیرون آمده معجون سازند وهفت مثقال قبل از نوبه صرع بخورند
باذن الله تعالی دریکهفته رفع مرض خواهد شد وباید تقلیلی در غذا نمایند وغذا مخصوص نخودک
وگوشت کبک وکبوتر ودراج وتیهو باشد بالادویه نشتر دارچینی وزیره وتمر هندی وزنجبیل وکباب
دراج نیز در غذا بکار است

۴ بایست فصل چهارم در زکام و نزله است و علامتش ظاهر است و علاجش هرچند در ساعت تعلیه
نمودن آن صعوبتی ندارد لیکن بهتر آنست که آب گرم بسیار بر سر بریزند بحدیکه احساس حرارت در
دماغ ظاهر شود که فی الفور رفع زکام میشود یا آنکه پارچهٔ ارکتان بدفعات بالش گرم کرده بر سر بپیچند
که احساس حرارت در دماغ بشود در همان وقت رفع میشود باذن الله تعالی یا آنکه لکلخ و سبعه
یابسه که برادر ضمیع خشک است و فقط که ریشهٔ ایست تلخ و شیرین دسنده در آب دی هم کوبیده
و مخلوط نمایند و بقدر فندقی از آن بخور نمایند که منع از سیلان آب دماغ خواهد کرد و لیکن باید شخص مریض
نهایت احتیاط بکند که مادهٔ نزول بسینه نریزد باین قسم که شبها کم بخوابد و روزها اصلا نخوابند و اگر
نتیجه نشد باید بقفا نخوابد و نشسته تکیه کند و در وقت خواب غرغره با آب سنجالش نمایند و در غذا نهایت
تقلیل نمایند و روی غذا نخوابد و هفت مثقال زنجبیل سیاه دانه را یک کنکره در پارچه به بندد و ببوید تا بحجه
مادهٔ که در دماغ است منجر و دفع شود و بسینه نزول نماید و این حب نیز در منع نزول مواد از سینه
بسیار مفید است صفته آن بگیرند پسته و کتیرا و رب السوس و تخم خیار و تخم کدو و خشخاش و
مغز بادام مقشر و باقلای مقشر هر یک را با هم بکوبند و شیر نصف مجموع نبات داخل کنند شبها تعداد نخود
ساخته و شبها روز چند از آن در دهن نگاه دارد خصوصا در وقت خواب و محمد زکریای رازی
که در کتاب من لا یحضره الطبیب خود میگوید که گردش سپستان در دهان و هم چنین کتیرا در منع نزول مواد
بسینه بغایت مفید است و در کتب متقدمین از قبیل ذخیره تا بستن فره و ثمعولان یهودی و ابن
ماسویه نیز مذکور است و باید از چیزهای شور و ترش و عفص اجتناب کنند و بهتر است که تا نقاهت
بهم نرسانند که ماده بسینه نخواهد رفت قطع مواد و رطوبات از منخرین نمایند تا اینکه معالجه کنند
که آخر زکام است و در آن وقت این معالجه بسیار مفید است و باز در من لا یحضره الطبیب میگویند تا
از برای مریض ممکن است آب آمدن از دماغ بسته آن نباید کرد که مبادا بسینه بریزد زیرا که تولد
امراض بسیار میشود و هر گاه مادهٔ زکام از منخرین بسته شود شونیز ببویند که سیاه دانه باشد
و شیخ ابو علی سینا نیز تصریح باین مطلب کرده است اما اگر ماده بسینه ریخت علاجش این است
که ماء الشعیر خشخاشی با شربت بنفشه بنوشند صفته ماء الشعیر خشخاشی این است بگیرند
جو پوست کنده کاسنی را ده مثقال و کوکنار سه دانه با صد و شصت مثقال آب یا عرق گاوزبان
با آتش ملایم بجوش بیند تا هشتاد مثقال آن باقی بماند با پنج مثقال شربت بنفشه بنوشند و
صفت شربت بنفشه بگیرند ده مثقال گل بنفشه را خوب بپزند صاف نمایند آنگاه با بیست
مثقال شکر سفید بقوام آورند و یا با شربت زوفای خشک بنوشند صفته شربت زوفا
هفت مثقال زوفای خشک و ده دانه سپستان و ده دانه انجیر خشک و دو مثقال اصل السوس
خوب بپزند و صاف نمایند آنگاه با چهل مثقال شکر سفید بقوام آورند و غذای روز شوربای
کدو و اسفناج با گوشت بره یا خروس بچه میل نمایند و اگر تب نباشد نان با شوربای سیب و غذای شب
ترطعام بار زرده تخم نیم برشت و هرگاه مانع از فصد نمودن نداشته باشد بقدر قوه و ضعف نزله و مریض
اخراج خون

اخراج خون باید نمود که بسیار مفید است و حقنه در این مرض فایده ندارد بلکه خطر عظیم دارد که خلط را بجهت سینه
بکشد و رفع نمیتوان کردن فاصله در که حجابات سینه او ضعیف هم باشد فصل پنجم در درد چشم است ۵
و بهترین تدابیر در محافظت چشم این است که حفظ کند چشم را از هوای بسیار گرم و بسیار سرد و از گریه بسیار
و نظر کردن بخطوط دقیقه و اشیاء شیشه براق و بقفا خوابیدن و شکر شواتر و باد شدید و غبار غلیظ
و دود شدید و مداومت بخوردن سیر و پیاز و کراثی چنانکه عادت دارند بخصوص اهل دار المرزبت و مازندران
و سایر تشخیص علت آن در کتاب شرح جوامع بیان شده است و هم چنین مضر است فصد کردن و حجامت
نمودن و بیخوابی کشیدن و جماع کردن بسیار و نفع میکند چشم را ملینی طبیعت نمودن چشم در
صاف و سرمهٔ سنگ اصفهانی و توتیای هندی که ترکیب کرده باشند با آب رازیانه یا آب مرزنجوش و
برود رمان صفته برود رمان بگیرند آب انار شیرین را با پیه آن یکمن با صد مثقال عسل صاف کرده و با آتش
ملایم بجوش بیند و کف او را گرفته تا بقوام آید و غلیظ شود پس در بعضی اوقات با میل بچشم بکشند بسیار
تقویت چشم میکند و هم چنین آب بادیان تازه را بگیرند و شکر سفید داخل کنند و در تقویت چشم بی عدیل
و بدانکه آب بادیان از تجربه رسیده از برای قوت چشم و بنهایت مفید است حتی آنکه حیوانات فایده آن را یافته اند
چنانچه افعی و مار تقویت چشم خود را بدان مینمایند و دیگر آنکه آب باران را بیست مثقال با پنج مثقال شکر
سفید داخل کرده و صاف نمایند و گاه گاهی در چشم بچکانند و اگر رمدی بواسطه حرکت در آفتاب یا محلول
یا آتش عارض شود علاجش این است که بگیرند تریاک با انقد و به بویند و پوست هلیله زرد را نرم سائیده و از ماخته ترکان
کرده بچشم بکشند دفعه درد را ساکن میکند باذن الله تعالی فصل ششم در علاج درد دندان ۶
علاج آنست اگر بشرکت عضو دیگر نباشد بگیرند بوریج را با پیه کهنه در دوغ کوفته و بر دندان
درد ناک بنهند فورا درد را ساکن میکند و یا بگیرند قیراطی از سنگ العشر بر پنبه پیچیده بر دندان بنهند درد را ساکن
میکند و هم چنین غالیه و قطران نیز چنین است و داغ کردن دندان با آتش فورا درد را ساکن میکند و صحیح
تدبیر در ساکن کردن درد دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده ببرف و یخ در دهان گیرند بدفعات و چون
گرم شود بریزند باز تازه کنند و گاه باشد که اول درد را زیاد کند لیکن ساکت خواهد شد باذن الله تعالی صفته
معجونیکه درد دندان را بنشاند بگیر تریاک و سبعه یابسه و صمغی است معروف و آن و خشخاش یابسه
یابسه و سائله و پاز هر از هر یک دو مثقال بید و شاب بسرشند و بر دندان دردناک بنهند فصل ۷ ۷
هفتم در تدبیر کندن دندان است بدون کلبتین با بن عاقرقرحا را کوفته و پخته و با سرکه بسرشند و
یکماه در آفتاب بنهند و هر روز آن ظرف را حرکت دهند و اگر سرکه کم شود زیاده کنند تا آنکه بغلظت عسل گردد
پس قطره از وی بر دندانی که خواهند بکنند بنهند و ساعتی صبر کنند و بیازمایند و برکنند و اگر با آسانی بر نیاید
فیها و الا روز دیگر بر نهند تا با آسانی کنده شود یا آنکه بگیرند آب ریشه توت [illegible] و در جام کرده در آفتاب بنهند
تا بقوام آید چون عسل و در روزی سه بار بن دندان را با آن طلا کنند با آسانی کنده شود ان شاء الله تعالی
و لیکن احتیاط باید کرد که بدندانهای دیگر نرسد باین طریق که دندانهای دیگر را بجهت با موم پوشیده دارند ۸
والله اعلم و بالصواب فصل هشتم در بد بوئی دهان اگر سبب بد بوئی دهان از معده باشد علاجش آنست
که بگیرند موبز

بگیرند مویز منقای از خسته و برگ مورد تازه مساوی هم کوفته و با هم سرشته مقدار فندقی در هر صبح بخورند بوی دهان را ساکن میکند ان شاء الله تعالی یا آنکه بگیرند شونیز و اهل را مساوی یکدیگر کوفته و سرشته بمقدار فندقی بخورند بسیار مفید است

۹ فصل نهم در خناق و ذبحه است علامتش آنست که چشم و صورت و زبان سرخ باشد و اگر سبب آن زیادتی خون باشد و اگر سبب زیادتی صفرا باشد علامتش آنکه دهان تلخ و خشک شود و درد و حرارت و تشنگی شدید بهم رسد و اگر سبب زیادتی بلغم باشد دهان شور باشد و چهره و زبان سفید باشد و حرارت و تشنگی اندک باشد و اگر سبب زیادتی سودا باشد طعم دهان ترش باشد یا عفص و اندک اندک بهم رسد علاج آنست که هرگاه قوت قوی است و از فصد مانعی نیست اول فصد کنند و چندان خون بگیرد که در ضعف و غشی افتد خصوصاً در خناق دموی که آنست بهتر میشود یا آنکه بگیرند سرگین سگ را با رب توت بیامیزند و بآن غرغره کنند که فی الفور درد را ساکن میکند و اگر سرگین آدمی و سرگین خطاف و سرگین سگ از بیرون حلق طلا کنند بسیار مفید خواهد بود

۱۰ فصل دهم در چسبیدن زلو است بحلق علاجش آن است که سرکه و نمک غرغره کنند یا آنکه بگیرند کسی که در یا قلالت دکو بند و در سرکه حل کنند و غرغره نماید در حال در رود قطع کرده باذن الله و تدبیر دیگر آنست که سیر با سرکه پرورده یا سیر تنها بخورند و در حمام روند و در آب گرم بنشینند تا عطش غلبه کند و هر ساعت آب سرد کرده با برف و یخ برده آن گیرند یا بر لب نهند بطلب آن آب زلو بالا آید و اگر سیر بخورند در آب نشسته باید و بند دهان باز کنند و کاسه آب سرد بر لب نهند تا زلو بگیرند و بیرون آید شخص طبیب ثقه نیز گفت که کهنه را بمحن و لای ته جوی یا حوض آلوده کنند و بر لب دهان گذارند فی الفور سوی لجن بیرون آید و بجهنه آویزد و منیر خود تجربه کردم و معقول است بحول الله تعالی

۱۱ فصل یازدهم در امراض گوش است یک قسم از آن کری و دوی و طنین است و طنین و راصیر آواز مگس است که دوا و آواز دروغ است که در گوش بهم میرسد علاجش آنست که بگیرند افیمون شامی بسیار خوب و در آب بخیسانند پس صاف کنند و قطره از او در گوش چکانند دفعه درد را ساکن میکند باذن الله و هم چنین روغن افسنتین و روغن سوسن و مراد از سوسن آسمان گون است که او را ابرسا میگویند پس درد را ساکن میکند صفت روغن افسنتین ده مثقال افسنتین را با آب جوشانیده و صاف نموده ده مثقال روغن زیتون جوشانیده تا آب آن تمام شود و روغن بماند بهمین طریق است گرفتن روغن سوسن

۱۲ فصل دوازدهم در رعاف یعنی خون آمدن از بینی است و آن بر سه گونه است یکی آنکه قطره قطره آید و باز ایستد دویم آنکه قطره قطره آید و دیر بایستد سیم آنکه بسیار آید علاجش آنکه اگر سبب زیادتی خون باشد باز نباید داشت بلکه گذارند تا آنچه طبیعت دفع میکند برود پس اگر از حد بگذرد و قوت ساقط شود تدبیر باز داشتن باید کرد و رگ زدن و خون اندک اندک از رگ بیرون کردن بهترین علاج است و داروهائیکه باز دارنده خون آمدن از بینی است این است از جمله آب ریحان و آب پودنه و آب شکوفه خرما و آب سرگین تازه ماده الاغ است و چکانیدن آب گشنیز سبز با کافور سخت نافع است و مکرر بتجربه رسیده است و بیم و ضرری هم نیست و هم چنین آب سرد بر سر ریختن و دیگر آرد جو و گل ارمنی و آقاقیا و گلنار فارسی و صندل سرخ و سفید و اندکی کافور و قلیلی هم تریاک همه را با سرکه بسرشند و بر سر و پیشانی طلا کنند نافع است و اگر گچ کشته با سرکه مخلوط کرده بر سر و پیشانی طلا کنند نیکو است و اگر حاجت بداروی داغ کننده شود بگیرند شب یمانی را و نرم سائیده و اندکی به بینی دمند با نهایت احتیاط فوراً خون را ساکن گرداند و حجامت بالس بغایت مفید است مراد از حجامت بالس همان ماکش است و اگر از سوراخ بینی راست خون آید حجامت را از زیر پستان راست باید نهاد و اگر از سوراخ بینی چپ آید حجامت بالس را از زیر پستان چپ باید نهاد و اگر از هر دو سوراخ آید بر هر دو جانب باید نهاد و بالس بازوها و رانها

بازوها و رانها مفید است و در آب سرد نشستن و آب سرد در دهان گرفتن بسیار فایده دارد و الله اعلم بالصواب

۱۳ فصل سیزدهم در قولنج ایلاوس است علامتش سردی دست و پا است و شدت درد و خوردن غذاهای غلیظ قبل از حدوث مرض و تخمه شدن قبل از آن و نگذشتن غذا و یبس طبیعت و عدم اشتهاء است علاجش بهتر این تدابیر در اول حقنه کردن و شیاف بردن است و منع از غذاء است صفت حقنه حلبی بگیرند آب پاچه تولیت مثقال و شکر سرخ و کثیرا و تخم کتان و ترنجبین از هر یک دوازده مثقال و ریوند و نمک طعام و بوره ارمنی از هر یک نیم مثقال و این ادویه را با آب پاچه بیامیزند و نیم گرم در دو سه دفعه حقنه کنند یا بگیرند شیر گاو نیم من تبریز و گل سرخ و اکلیل الملک از هر یک ده مثقال نرم کوفته با شیر گاو ممزوج نموده و کثیرا و تخم کتان و ترنجبین از هر یک دوازده مثقال در شیر حل نموده نیم گرم حقنه کنند یا آنکه شیر آب برگ چغندر یکصد و شصت مثقال و شکر سرخ یا نبات بیست مثقال با روغن بید انجیر یا کنجد دوازده مثقال نیم گرم نموده حقنه کنند صفت شیاف بگیرند شحم حنظل سه مثقال با شکر سرخ تر شده و شیاف کنند ولیکن این شیاف باعث حرارت و پیچش میشود و علاجش این است بگیرند تخم گشنیز و زیره و کرویا و صعتر و گل پسته و باردان خشک از هر یک سه مثقال با نود مثقال آب بجوشانند تا بنصف آید پس صاف نموده و هفت مثقال آب کامه داخل کنند و مقدار هفت مثقال آن را بخورند دفعه درد ساکن میشود باذن الله تعالی و باید دانست که تا بحقنه و شیاف تنقیح نکنند دواهای مسهل نشاید داد و بهترین داروها و مسهلها این معجون است فلفل دار فلفل زنجبیل زیره و سداب و خولنجان و تخم خرفه از هر یک نه مثقال و سقمونیا نه مثقال و این ادویه را نرم کوبیده و با عسل مصفا چهل مثقال بسرشند چنانچه قاعده است و قدر شربتش از یک مثقال تا یک مثقال و نیم است فوراً اسهال میکند

۱۴ فصل چهاردهم در علاج زحیر است و آن یا صادق است و یا کاذب علاجش آن است که یا یک روز یا دو روز هیچ طعام نخورد تا امعاء پاک شود از خلط و چند روز صبح لعاب ریشه خطمی و لعاب اسفرزه را با عرق بید گرفته و با یک مثقال بارهنگ و یک مثقال تخم ریحان با روغن بادام چرب نموده داخل لعابها کنند بخورند و حقنه نیز بسیار مفید است بخصوص در زحیر کاذب صفت حقنه بگیرند لعاب اسفرزه و لعاب ریشه خطمی و ترنجبین پنج مثقال و روغن بادام سه مثقال همه را نیم گرم کرده دو سه دفعه حقنه نمایند و غذای روز آش یا حریره با دام و شب چلو با زرده تخم نیم برشت و اگر زحیر در طفل شیرخوار بهم رسد بهترین علاج او از پرهیز کردن مادر است بعد بگیرند تخم ریحان و زیره کرمانی مساوی هم کوفته و بیخته و با روغن گاو کهنه خمیر کرده با شیر مادر بنوشند در همان ساعت ساکن میشود باذن الله

۱۵ فصل پانزدهم در علاج اسهال معدی است که آنرا بعربی خلفه گویند علامتش آروغ ترش و قلت تشنگی و دفع شدن طعام بدون هضم و گاهی عطش کاذب نیز بهم رسد علاجش این است

الخلفة هي الاسهال الكائن بالادوار و الاختلاف هو الاسهال الكائن بالالوان

بگیرند عفص یعنی مازو و کندر از هر یک پنج مثقال و نانخواه و تخم ترب از هر یک ده مثقال و نیم تریاک یک مثقال همه را کوفته با عسل مصفا بسرشند و حب سازند و قدر شربت آن نیم مثقال الی یک مثقال آن بنوشند در ساعت علاج اسهال میکند یا آنکه نانخواه و کندر و گلنار

دکمتار پوست وی و نرم کوفته و مویز سیاه را نیز کوفته و اجزا را بدان بسرشند و در صبح و شام مقدار سه مثقال بخورند
نافع است و این ضماد نیز بسیار مفید است بگیرند کافور و صندل سرخ و با آب ریحانی حل کنند یا در
شراب حزفه تر کنند و بر مقعده نهند و بهترین تدابیر آن است که بحمام بسیار گرم روند و بدن را مالش
بسیار دهند و بر عطش صبر کنند و آب مطلقا نخورند و غذا شبانروزی یک دفعه کباب کبک و تیهو و گنجشک و کبوتر
و مانند آن با دارچینی و فلفل و زیره هر کدام موجود باشد تناول کنند بسیار نافع است فصل شانزدهم

16

در خروج مقعد است بگیرند سیم کوفته و شاخ سوخته گوزن و جفت بلوط جفت بلوط پوست است
و گلنار و پشت ماهی و مازو و گل سرخ و پوست انار و مورد سبز اجزا را مساوی هم کوفته با آب بپزند و صاف نمایند
و در آن آب نشینند و ثقل آنرا نرم کوبیده با روغن گل سرخ بمالند تا مثل مرهم شود و بر موضع معتاد ضماد
کنند و اگر شقاق در مقعده باشد بهتر آن است که بر روغن پیه مرغ یا روغن مغز پسته یا زردالو یا روغن مغز
شفتالو چرب کنند و اگر آماس و حرارت و سوزش نیز باشد بگیرند سفیده تخم مرغ را با روغن گل سرخ
درهاون سرهم ببیند تا سفیده شود و محل معتاد را طلا کنند بسیار مفید است فصل هفدهم در

17

علاج بواسیر است و آن بر دو قسم است یکی دانه ایست که در اندرون یا بیرون مقعده پدید آید دوم
بادی است که در تهیگاه و حوالی گرده و کمر و زهار و مقعده میگردد که آنرا باد بواسیر گویند اما آنکه دانه است
بر دو گونه باشد یکی آنکه هیچ خون و رطوبتی از او نیاید و درد کند دوم آنکه خون و رطوبت از وی آید و کم درد
کند و بسیار باشد که هیچ درد نکند و این دو قسم بر هفت شکل میباشد اول چون فلس ماهی دوم نخلی یعنی
هم چون درخت خرما سیم تینی یعنی چون دانه انجیر چهارم عنبی یعنی هم چون دانه انگور پنجم عدسی ششم
ثؤلولی هفتم توتی یعنی مثل دانه توت و علامتهای هر یک ظاهر است علاجش ریاضت بسیار
و مالش دادن بدن و حمام رفتن و سواری بسیار کردن است و اگر خون آید وقتی داشته باشد
رگ باسلیق زنند و بدن را بمطبوخ هلیله از خلط فاسد پاک نمایند صفت مطبوخ هلیله
بگیرند تخم کاسنی و گل بنفشه و گل سرخ از هر یک دو مثقال و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و پوست
بلیله از هر یک سه مثقال سناء مکی دو مثقال تربد مجوف نیم مثقال ترنجبین دوازده مثقال آلو بخارا
دوازده دانه تمر هندی دوازده مثقال همه را خیسانیده و جوش داده صاف نموده بنوشند و اگر درد
شدت داشته باشد بگیرند دانه از لوف شامی وانرا بفارسی فیل گوش گویند و برگ بابا آدم [illegible]
و بخور نمایند فی الفور درد ساکن میکند یا آنکه بگیرند ذانع از مقعد ازرق و ذانع از لوف شامی
و حب نمایند و آن حب را بخور کنند دفعه درد ساکن میشود باذن الله تعالی و اگر احتیاج افتد بگشودن
خون بواسیر باید شخص در آب گرم نشیند و روغن مغز پسته یا زردالوی تلخ و روغن مغز شفتالو
و روغن کوهان شتر بر محل معتاد بمالند تا بواسیر نرم شود و گشوده شود یا آنکه بگیرند آب پیاز را و
پنبه را بدو آلوده کرده بر دارند و اگر بجای آب پیاز زهره گاو باشد یا عصاره بخور مریم بهتر است
و زود تر گشاید و این شیاف نیز در تفتیح خون بواسیر بی عدیل است بگیرند شحم حنظل دو مثقال
و مغز بادام تلخ سه مثقال نرم کوبیده شیاف کنند هر ساعت یک شیاف تا پنج ساعت پنج شیاف
کنند دفعه تفتیح کند و ما دامیکه خون سیاه باشد و رنگ تیره زرد شود و یا سست نگردد حبس
خون نباید کردن و بسا علتها که در ضمن آن متصور است از قبیل خفقان و سنگینی بدن و ماخولیا
و غیر آن

و غیر آن و اگر خواسته باشند حبس کنند این شیاف بسیار نافع است صفت آن بگیرند مغز تخم
و گشنیز دم و خون سیاوشان و کهربای شمعی مساوی هم با روغن گل آن شتر بسرشند و شیاف سازند
بسیار نافع است و صفت آن بگیرند بلوط و سقل و کهربای شمعی و صمغ عربی از هر یک یک مثقال
و کثیرا و پسته و گل مختوم از هر یک نیم مثقال با آب بارهنگ قرصها کنند و شربتی دو مثقال
با دوازده مثقال شربت زرشک میل نمایند [illegible] نافع است فصل هیجدهم در علاج

18

ناصور است و آن قرحه ایست که دایم چرک و ریم از او دفع میشود و گاه باشد که ریح و براز هم از
وی دفع شود علاجش آن است که بگیرند توتیای سبز را و بپاشند تا آنکه بگیرند زاج سفید
و زنگار را با وی هم نرم کوفته بپاشند دفعه قطع چرک میکند و اگر از این با صلاح نیاید قطع باید
کرد و طریقه قطع کردن در کتاب شرح جوامع بیان شده است فصل نوزدهم در خارش [illegible]

19

و پا و سایر اعضا است اگر خارش در دست و پا بهم رسد علاجش این است که بگیرند آب بسیار گرمی را
و کفی از نمک طعام در او بریزند و دست و پا را در میان آن تا یک [illegible] نگهدارند دفعه خارش را ساکن
میکند یا آنکه بگیرند آب برگ چغندر را او گرم کنند و دست و پا را در او گذارند و بعد از ساعتی بیرون
آورند و با روغن بادام تا گرد کار طلا کنند نافع است و اگر در چشم بهم رسد سفیده تخم مرغ با زعفران
و گلاب بزنند و در چشم ضماد نمایند و اگر خارش در مقعده و فرج بهم رسد بگیرند [illegible] دو دانه
سوخته و قطره از آب وی هم به پنبه آلوده کرده بخود بردارند و یا آنکه آب انار ترش و شیرین مخلوط

20

کرده در آفتاب نهند تا اندکی بقوام آید و به پنبه آلوده کرده بخود بر دارند نافع است فصل بیستم در علاج
سوختگی آتش است بباید دانست تا ممکن است نباید گذاشت زخم شود بطلا کردن دواهای بارد
و یابس که لاذع و گزنده نباشد مثل آجر آبدیده و سفال آبدیده و سفید و صندل و فوفل همه را با آب
گشنیز سبز ساییده طلا نمایند یا آنکه گل ارمنی با گل سرشوی با آب تاجریزی و روغن بادام طلا کنند یا آنکه
گل ارمنی با آب سماق یا با شیر که سرشته طلا نمایند و با روغن کنجد و روغن گل سرخ طلا کردن مفید است
و اگر متقرح و زخم شود مرهم آهک علاج باید کرد اگر وجع و درد آن شدید نباشد صفت مرهم آهک
بگیرند آهک آبندیده را سه نوبت تا هفت نوبت با آب بشویند و خشک کنند و با روغن کنجد یا روغن زیتون
یا روغن گل سرخ و قلیلی سفیده تخم مرغ و اندکی سفیداب قلع بسرشند و مرهم سازند و طلا کنند و اگر وجع و درد سخت
باشد بگیرند مرداسنگ و آهک شسته و گل سرخ و حنا از هر یک مساوی هم و مجموع را نرم ساییده و مرهم را با آن [illegible]
گل سرخ چرب نمایند و این دوا را بپاشند دفعه درد ساکن میکند و کمتر از سه روز زخم ملتیم شود باذن الله و گاه
باشد که بسبب نوره زخمی پیدا شود علاجش این است بگیرند گل سرشوی و آرد جو با روغن بادام یا روغن گل
بسرشند و طلا کنند بسیار مفید است و با آب سرشتن نیز مفید است الله اعلم فصل بیست یکم در علاج

21

کسی است که اورا بچوب یا غیر آن زده باشند یا اینکه از جایی افتاده باشد بهترین چیزی که درد و ورم زخم را
از عفونت باز دارد پوست گوسفند است در همان ساعت که از گوسفند بکنند و گرم و تر باشد بموضع الم بپوشانند
و بگذارند تا بر او خشک شود چون بردارند درد و ورم زایل شود خاصه اگر اندکی نمک با [illegible]
چوب گز بر آن محل بپاشند پس از آن پوست را بپوشند و اگر بگیرند آقاقیا و صبر و ماش
و مغاث

وسغات و ... ساوی و مجموع را نرم سائیده با آب برگ مورد بسرشند بر موضع کوفته شده طلا
نمایند فی الفور درد را ساکن گرداند و کبودی عضو رفع شود

۲۲ فصل بیست و دوم در خستگی

و تعبی که از ریاضت و سواری و پیاده روی بهم رسد اولاً بباید دانست که بسیار باشد که بواسطه
سواری و سایر ریاضات خستگی شدید بهم رسد خاصه در وقتی که فضولات در بدن بسیار باشد
در این هنگام محتاج بعلاج شود علاجش این است که اول ترک سواری و ریاضت کنند و بعد
استراحت و خواب در بستر نرم خسبیدن و انگاه تحلیل فضلات که در حوالی جلد و عضلات محتبس
گشته باستحمام و دلک متواتر و اعتدال [illegible] بهای معتاد و آب گرم
معروف که [illegible] است و تدهین بادهان محلله از قبیل روغن بابونه و روغن شبت و ورد
بنفشه و غیره کردن و هم چنین تدهین کردن ناخنهای پا را بهر روغنی که باشد دفعةً رفع
خستگی میکند خصوصاً اگر خستگی بسبب پیاده روی باشد و اگر فصل تابستان باشد پاها را در آب
سرد گذاشتن و اگر زمستان باشد در آب گرم گذاشتن نافع است

۲۳ فصل بیست و سیم در

تدبیر حفظ کردن موی از سفید شدن است بدانکه بهترین تدابیر حذر کردن از چیزهای
بارد و رطب است از خوراکی و [illegible] استعمال آنها و بعضی از بقولی که در آنها رطوبت زاید باشد
خاصه کاهو اما ادویه که در این باب نافع است اما ادویه که در این باب نافع است باتفاق اکثر اطبا
هلیله جات و آمله و سیر و پیاز و زنجبیل و دارچینی و بادیان و زیره و مشک و زرنباد و سعد چینی که در آنها [illegible]
و مشک و جدوار و ورق طلا و نقره و پا زهر حیوانی باشد چنانچه در قرابادینات مذکور است صفت روغنی که
طلا نمودن آن مانع از سفید شدن موی شود بگیرند سیاه دانه و سعد و مشک از هر یک هفت مثقال کوبیده
و جوش داده و صاف کند با چهل مثقال روغن زیتون یا روغن بنفشه [illegible] بجوشانند تا آب آن تمام شود و
روغن بماند پس در بن موی طلا کنند و طلا نمودن روغن قسط هم خاصیت دارد صفتش این است
که بگیرند قسط تلخ چهل مثقال و سلیخه سه مثقال کوبیده و یک شبانروز خیسانیده با نود مثقال روغن کنجد
با آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب او برود و روغن بماند پس صاف نموده استعمال نمایند که اثرها دارد صفت
خضابیکه موی را سیاه کند حنا و مشک و حب الحدید از هر یک جزوی و وسمه دو جزو همه را با آب نارنج
یا لیمو گرم کرده بسرشند و بکار برند و دیگر اینکه آب سماق و آمله و وسمه و حنا را مخلوط کرده بمالند در [illegible]
ساعت موی سفید را سیاه میکند و اگر خشکی و شکستگی در موی پدید آید بروغن بنفشه [illegible]
اگر موی سفید را خواسته باشند که سفیدتر شود برف و آرد برنج را مخلوط کرده شب ببندند و روز با آب غسل
بشویند یا با آب نارنج با برف هر صبح بشویند موی سفید را سفیدتر گرداند والله اعلم

۲۴ فصل بیست و چهارم

در تدبیر رفع و ستردن موی است بدون نوره خاصه در بدن که بسیار لطیف باشد [illegible] که از نوره زخم
شود بگیرند زرنیخ و آهک آب بدیده و حمص مجموع صبر و با آب بجوشانند و در آفتاب بنهند تا ته نشیند
و صاف نموده و دیگر باره زرنیخ و آهک در آن کنند و بجوشانند و در آفتاب نهند و مکرر چنین
کنند تا اینکه اگر پر مرغ در او فرو برند در حال بسوزد [illegible] پس قدری روغن گاو یا غیره در آن ریزند و با آتش
نرم و ملایم بجوشانند تا آب او تمام شود و روغن بماند پس بکار برند که موی را ببرد و هیچ نسوزاند و اگر
بوی آهک را نخواهند دفع کنند بگیرند آب برگ شفتالو با سرکه و گلاب بمالند و لخلخه صبر کنند و آنگاه
بشویند یا آنکه آب ریحان با آب برگ بید و آب برگ مورد و قلیلی مشک داخل کرده بمالند نیکو بود و
اگر خواهند

اگر خواهند بکلی منع موی کنند که بر نروید یا اگر بروید رقیق بود بگیرند آب برگ شاهدانه و تخم مورچه و
زکران و سرکه بهم آمیخته و بر هر موضع که خواهند که موی بیرون نیاید طلا کنند و اگر بیرون آید رقیق
بود و بعد [illegible] ستردن بر طرف شود و اگر موی داشته باشند بکنند و بتخم مورچه و تریاک و
سرکه طلا کنند نیکو بود و هم چنین مالیدن خون خفاش و خون کشف دریائی و خون خار
پشت و زهره هد هد و خاکستر پوست پاره صدف سوخته با سرکه یا با آب برگ شاهدانه بغایت
مفید است و بجهت موی زیر بغل پیشه زراج را حکما آزموده اند اول موی را بکنند پس آن پیشه را بدقت
بمالند تا بر طرف شود ضعیف میشود یا بر طرف شود

۲۵ فصل بیست و پنجم در گند بغل و گند

عرق است پس هرگاه بسبب امتلاء و تعفن اخلاط باشد علاجش تنقیه و استفراغ است و
هرگاه بسبب دیگر باشد از قبیل تاخیر غسل جنابت و حیض و زیادتی حرارت قلب و جگر و غذاهای بدبو
خوردن حلبه و پیاز بسیار خوردن ترک آنها باید کردن و هر صبح چیزهائیکه بوی عرق را
خوش کند بخورند مانند عرق بیدمشک و آب لیمو و قند یا آلوی بخارا را خیسانیده با گل سرخ
و گلاب یا عرق دارچینی و عرق فرنجمشک با قند مفید است و طلا کردن صندل و سعد با آب برگ
مورد تازه یا با گلاب سائیده و یا پوست نارنج با گلاب سائیده و یا با آب برگ سیب یا آب به [illegible]
بیان بمالند نافع است و حمام متواتر رفتن و شستشو کردن و پیراهن را با عرق بیدمشک و گلاب معطر
کردن مفید است صفت قرصی که گند بغل را زائل کند بگیرند صندل سرخ و سلیخه و گل سرخ
و سعد سرخ و زاج سفید سوخته از هر یک یک مثقال کوفته و با گلاب بسرشند و قرص ساخته و در سایه
خشک کنند و در وقت حاجت با گلاب سائیده بمالند نافع است

۲۶ فصل بیست و ششم در رفع

لاغری مفرط است اولا باید دانست که سبب لاغری از چه چیز است تا رفع آن توان کردن مثلا اگر
سبب لاغری غذائی بود که از وی خون رقیق تولد کند غذای مخالف آن باید خورد و اگر بسبب ضعف
قوه هاضمه بود لتقویت آن باید کرد بمعجون سفرجلی چنانچه قبل از این مرقوم شد و اگر بسبب قوه
غاذیه و یا بسبب ضیق مسامات بدن بود در ریاضات معتدل و مالش معتدل در حمام باید نمود
تا آنکه عرق بیاید و اگر بسبب فساد خون باشد تدبیر بموافق باید کرد و خون را بخوردن
اطریفل کشنیزی و مانند آن صاف باید نمود صفت اطریفل کشنیزی بگیرند پوست هلیله زرد
و پوست بلیله و پوست هلیله کابلی و آمله مقشر و هلیله سیاه و تخم کشنیز بو داده از هر یک پنج مثقال مجموع را
نرم کوبیده با کره گاو چرب نموده و با [illegible] مثقال عسل مخلوط نموده و یک اربعین در
جای گرم نگاه داشته تا مزاج گیرد و قدر شربت آن سه مثقال است و اگر بسبب لاغری
عظم و بزرگی سپرز باشد یا کرم که در امعا بهم رسیده باشد علاجش در کتب مطوله مسطور است
و باید دانست که بهترین تدابیر در رفع لاغری بعد از رفع امورات نفسانی استعمال عطرهای
موافق و خوردن غذاهای مقوی که از آنها خون صالح تولد میشود از قبیل گوشت بره بریان
کرده و حلیم

وحلیم ونخود آب و گوشت کبک و گوشت مرغ خانگی و گوشت بزغاله شیرمست و کباب بره و دوغ تازه
فاضل نان و انگور سفید و مغز بادام تازه و مغز پسته و زرده تخم مرغ   صفت معجونی که هر صبح خوردن
آن شخص را فربه میکند و رنگ چهره را نیکو میگرداند و قوه باه را زیاد میکند   این است
بیاورند مغز بادام و مغز فندق و مغز پسته و حبة الخضراء و چلغوزه که بار درخت کاج است بیاورند
همه را کوفته و با عسل سرشته حب فندقی سازند و هر صبح پنج عدد بخورند و از پس آن بقدر چهار مثقال
شراب کهنه غلیظ بخورند خاصه کسیکه سن شیخوخیت باشد یا عادت بشراب خوردن داشته باشد
صفت معجونیکه مرقوم شد کذلت   اما صفت روغنی که مالیدن آن بر بدن بدن را فربه میکند و مجرب است
بگیرند کرم خراطین یمنی و برگ انجیر با شاخهای ریزه آن که در مازندران کزتا گویند ده من و در نه من
آب بریزند تا مهرا شود و ثلث آب بماند که سه من باشد پس آنرا صاف کنند و بباز نرگس نیم کوفته
ده سیر و تخم انجیر هشت سیر و زفت ده سیر داخل همان آب کنند و با یک من شیر الاغ چندان بجوشانند که
یک من شود و آنرا صاف نمایند و هفت سیر روغن کنجد در او ریخته و با آتش ملایم و نرم بجوشانند تا تمام
آب آن برود و روغن بماند پس از آن بر بدن یا بهر عضوی که خواهد بمالند در مکان گرم خاصه در
حمام بمالند بدن را فربه میکند

٢٧

فصل بیست و هفتم   در بیان احتیاط کردن از زهرها و علاج کلی آنها است

اولاً باید دانست کسی را که در این باب اندیشه و احتیاط است لازم است اجتناب
نمودن از خوردن طعامها یکه طعم آن قوی باشد مثل طعامیکه بسیار ترش باشد یا بسیار شیرین یا بسیار
شور باشد و باید در محلیکه توهم این معنی است در وقت شدت گرسنگی در غذا خوردن و آب نوشیدن
بسیار ملاحظه کنند که مبادا از شدت تشنگی و گرسنگی طعم آب و غذا را ملتفت نشوند و باید هر روز
بر سبیل احتیاط قدر قلیلی از معجون مثرودیطوس و یا تریاق الطین و یا تریاق اربعه یا مانند
آن بخورند تا از اثر همه زهرها ایمن باشند   و اگر کسی نتوانند که در تحصیل این تریاقها ممکن ایشان
نشود باید هر روز صبح بقدر یک گردو مسکه گاو یا روغن با یک مثقال تخم شلغم بخورند از مضرت همه
زهرها ایمن شوند چنانچه نقل کرده اند از روفس حکیم که یکی از سلاطین را با سلطان دیگر مخاصمه
بود و بعلت بسیاری مارهای گزنده در یکی از منازل عبور کردن لشکر متعذر بود حکیم مذکور عسکر
سیاه را و سلطان را امر نمود بخوردن روغن و تخم شلغم پس از چندی که سرایت کرد در بدن آنها خاصیت او
آنوقت از آن منزل کوچ و عبور نمودند و زهر مارها بر آنها اثر ننمود   بدانکه بهترین معالجات
در باب کسیکه ادویه سمی خورده باشد آنست که در حال قی کنند قبل از آنکه قوه زهر در بدن سرایت کند
و پراکنده شود و بقلب برسد با آب نیم گرم و روغن چندانکه توانند و اگر با شبت یا روغن آمیخته شود
بهتر است بخورند و چون قی تمام شود شیر تازه بخورند تا مضرت زهر برطرف شود   و اگر تخم انجره که گزنه است با
با روغن گاو بخورند زهر را بقی یا باسهال دفع کند و اگر اضطراب پدید آید بهم رسد حقنه از شیر با روغن
باید کرد و نباید گذاشت که بخواب رود و آرام گیرد تا مطمئن از دفع زهر نشود   و هرگاه معلوم شود
زهر از جمله زهرهای حاره است علاج آن باید بعد از قی با آب سرد و گلاب و کافور و آب گشنیز سبز و لعاب اسفرزه
سرد کرده بخورند و بر اعضای رئیسه مثل قلب و کبد و مغز سر ضمادهای سرد نهند از قبیل صندل با گلاب
[illegible] اسفرزه

با اسفرزه یا آرد جو و مانند آن و دوغ گاو سرد کرده بسیار نافع است   و اگر از جمله زهرهائی است که
باعث تخدیر و خشکی بدن شود علاجش تریاق فاروق و شراب کهنه با سیر آمیخته یا شراب با تخم
نارنج یا با تخم بالنگ کوفته است   و اگر از جمله زهرهائی است که صورت نوعیه آن ضد صورت
نوعیه انسان است علاج آن مثرودیطوس و تریاقات و پادزهر کنند و شراب کهنه خورند
و خانه را خوشبو کنند و هرگاه معلوم گردد که از کدام زهر خورده است علاج خاصه آن زهر را کنند
چنانچه ذکر خواهد شد

٢٨ سم الفاره

فصل بیست و هشتم   در علاج سمومات خاصه است

بدانکه اگر کسی سم الفاره خورده باشد که از آن بفارسی مرگ موش میگویند علاجش آنست که اول باید
بقانونیکه در باب علاج زهرها در باب بیست و هفتم ذکر کردیم رفتار کنند و قی کردن به چیزهای
چرب و شیرین و هر ساعت آب عسل گرم کرده دادن و دو مثقال مر مکی در شراب کهنه حل کرده
و خوردن و نیم مثقال جدوار نرم سائیده با شراب بنوشند   و اگر احشاء و امعاء را بمضرت
رسیده باشد حقنه های تریاقی کنند از قبیل شیر و روغن و غذاهای چرب خورند   و اگر سحج و
پیچش در شکم بهم رسد علاج آن بلعاب ریشه خطمی و بهدانه و خبازی و بارهنگ و تخم ریحان
و روغن بادام کنند و تقویت قلب بمعجونات مفرحه قلبیه باید کرد

زیبق شنجرف

و اگر زیبق و شنجرف خورده باشند علاجش مثل علاج سم الفار است و غذای بسیار چرب باید خوردن و
بهترین علاج زیبق آنست که بگیرند ربع مثقال مغز نارجیل دریائی را با دو مثقال شراب گرم
کرده بخورند نافع است   ظاهراً ربع مثقال نارجیل بحری از سهو کاتب است زیرا که قدر شربت نارجیل
بحری را صاحب مخزن گفته که در مشروبات یک قیراط الی دو قیراط است و خود نارجیل را نفعه
از سموم قتاله است خصوصاً توضیح کرده است که در علاج سموم بمقدار چهار حبه الی پنج حبه او را
سوده بمسموم بخورانند مادامی که سم در بدن باقی است قی میآورد و اخلاط فاسده سمیه را
دفع میکند

زرنیخ و آهک

و اگر زرنیخ و آهک خورده باشد علاجش آنست که آب گرم با روغن
بخورند و قی کنند یا با شیر بقدریکه ممکن است پس از آن حقنه با لعاب خبازی و خطمی با روغن باید کرد
و اگر در حقنه اندکی جدوار داخل کنند عظیم موافق آید و فساد زهر حیوانی با شیر خوردن
بسیار مفید است و انجیر با شیر پخته نیز چنین است و تقویت قلب بشراب یا بمعاجین قلبیه باید
کرد و غذاهای چرب و نرم و ملایم از قبیل حریره و فرنی و شته با شیر یا مانند آن بخورند

زنجار

و اگر زنجار خورده باشند از خوردن وی لرز شدید پدید آید علاجش هم چون علاج زرنیخ است که عرض شد مگر
اینکه اینجا شیرینی بسیار باید داد و در لعابهای حقنه جدوار نکنند و ترشی اینجا جائز نیست
و در زرنیخ خورده بعد از دو شبانروز ضرری ندارد

زاج و شب

و اگر زاج و شب خورده باشند علاجش
آنست که ماء الشعیر با روغن بادام خورند یا شیر الاغ با قرص طباشیر ملین خورند یا کره با شکر خورند
یا شربت بنفشه با آب سرد ناشتا خورند   و اگر خوردن زاج و شب بعد از حمام و جماع واقع شده منجر باستسقا خواهد
شد و مزاجرا

و مزاج را فاسد خواهد کرد و اگر تریاک خورده باشد علاجش در اول قی کردنست و بروغن و آب گرم با شیر با ماء العسل
یا حلیت که آنغوزه باشد و پس از قی کردن مثرودیطوس یا تریاق اربعه خورند و تخم نارنج یا ترنج بقدر یک مثقال
کوفته با شراب کهنه بسیار مفیدست و هم چنین فلفل و سیر و مغز گردو مساوی هم کوفته با شراب کهنه و قدری روغن
گاو یا کره مخلوط کرده بخورند و فلفل و دارچینی و جندبیدستر و زعفران بتنهائی خوردن گرگ با شراب کهنه بسیار
نافع است و وقتی یکی از اولاد اکابر تریاک خورده بود بخوردن فلفل با نفت معالجه نمودم و مالیدن نفت و روغن
قسط بر بدن و بوئیدن جندبیدستر و عطسه آوردن و در جای گرم نشیندن و نگذاشتن که بخواب برود نیز
مفیدست و غذاهای شیرین و چرب باید خوردن واگر جوز ماثل خورده باشد در اول قی کردن بنحوی که
در تریاک خورده ذکر شد و بعد از آن خوردن عاقرقرحا و فلفل و دارچینی و تخم نارنج و تخم انجره که گرم کنند
کوبند و جندبیدستر و سیر مفیدست و پای در آب گرم نهادن و بدن را گرم کردن و بخورهای گرم و روغن گرده
و روغن قسط و نفت گرم کرده مالیدن سودمندست و غذای چرب و شیرین باید خوردن واگر بذر البنج
یا یبروج الصنم خورده باشد علاجش چون علاج جوز ماثل و تریاک است واگر شوکران خورده باشد علاجش در
اول حقنه کردنست بشراب صرف و شیر گاو پس از آن شراب با فلفل یا سیر یا تخم انجره خوردن و یا نعناع و جند
بیدستر و آب عنبره و حب الغار و تریاق اربعه نافع است و پوست درخت توت و برگ انجره با سرکه
یا با روغن پخته بر معده و شکم طلا نمایند و ضماد کنند و غذا بنحوی است که در تریاک خورده مذکور شد

جوز ماثل

شوکران

۲۹

فصل بیست و نهم

اما حیوانات سمی گزنده

که سم آنها را اثر تام در بدن انسان است از جمله آنها مار است
بدانکه حکماء اختلاف کرده اند که آیا سم مار گرمست یا سرد حکماء هند را اعتقاد آن است
که زهر مار مطلقا سردست بعلت تخدیر و خواب آوردن و قلت درد کردن و بچیزهای بسیار گرم
معالجه شدن و نزد حکمای یونان و اتباع ایشان آنست که زهر مار مطلق گرم است در غایت گرمی
بعلت تولید حرارت و عفونت در بدن و سرعت نفوذ و احراق آن و علاجش آنست که اول بمحجمه زهر
را ابکشند و پس از آن زگال بر آن محل افکنند تا تمام زهر کشیده شود
و بعد از آن سیر خام بسیار کوفته و با ضرع گاو یا سرکه طلا کنند و از بعضی از حکمای هند المرتاض
مذکورست که سیر خام با شراب خورانیدن بسیار مفیدست و بی نیاز کننده از همه علاج ها است و هم چنین
تخم بالنگ یا نارنج کوفته با شراب کهنه بخورند نیز نافعست و خوردن تریاق فاروق و تریاق اربعه نیز مفید است
و جدوار و پیاز و زهر مهره طلا کردن و برگ انجره و پیاز و سیر با شراب یا سرکه با نفت نافع است و کلاغ و مرغ را
شکم شکافته و بر محل گزیده گذارند سودمندست گویند شیر گاو و زرده را با فراط بسیار خوردن نافع است و دیگر
در حقنه نیست. بدانکه عقرب سه نوع بود یک ذنب برداشته راه رود و این نیز بانواع مختلف باشند و زهر
او سرد بود و نوع دیگر پردار بود و آن در شوشتر و جزیره بسیار باشد و زهر آن مانند زهر نوع اول است و
نوع سیم عقرب جراره بود که در رفتن دم خود را بر زمین کشد و حکمای هند زهر جمیع اقسام عقرب را گرم
دانسته اند و حکمای یونان سرد دانسته اند و حق آنست که فعل سموم بالخاصیه است نه بالطبیعه و چون
چنین باشد استدلال کردن درست نیست علاجش آنست که در اول تدبیر جذب زهر را باید کرد بمحجمه و مکیدن
بسیار و هر لحظه آب دهن در افکندن حجام که علاج نیکوئیست و پس از آن سیر با فلفل یا نمک یا تخم نارنج
یا بالنگ کوفته در سرکه حل کرده بمالند و با عرق شراب و سیر بمالند و خوردن عرق و شراب بعد از خوردن
سیر خام بسیار مفیدست و در حمام رفتن و آفتاب نشستن و شراب و نفت خوردن و بر خود مالیدن مفیدست و خوردن شرود
و تریاق اربعه و جدوار مفیدست و گویند اگر مغز فندق در دست همراه داشته باشد عقرب او را نگزد و دیگر
رطیلاست بدانکه جالینوس رطیلا را یازده قسم دانسته است و بدترین آنها سیاه و گرد شکم و کوچک دهان بود
و بر پشت آن

عقرب

و بر پشت آن نقطه های سفید بود هم چون ستاره و اگر از گزیدن رتیلا درد دل و غشیان و صداع و رعشه پدید آید
علاج آن را هم چون عقرب گزیده باید کرد از طلا کردن و جذب زهر نمودن و در حمام بردن و تریاق دادن
و آب گرم با شوره طلا کردن و گویند آب دهان شخص روزه دار هم درد را ساکن میگرداند خاصه
که روزه دار حار المزاج باشد و گویند ضماد برگ توت سیاه بجهة گزیدن رتیلا و سایر هوام بسیار سودمند
است و هم درد را ساکن میکند و دیگر زنبورست بدترین همه آنها آنست که بر حیوانات
زهردار و بر زهر مرده نشسته باشد بخصوص اگر بموش مرده نشسته باشد هر کس بزند موجب هلاکت است
و زنبور چندین نوع اند و اگر از گزیدن مطلق آنها درد و ضعف و اماس پدید آید و گاهی کعیر و شری یعنی
خارش در همه تن حادث شود علاجش آنغوزه با سرکه بجای چکانیده و بر موضع گزیده مالیدن است و سیر
کوفته با نمک بر او بستن هم مفیدست و تخم بالنگ کوفته با سرکه مخلوط نموده و گرم کرده ضماد نمایند فی الحال
و درد را ساکن میگرداند و مجربست و موضع گزیده را در آب گرم لحظه نگاه داشتن و بعد با نمک و
سرکه طلا کردن مفیدست و گویند کسیکه زبان خود را بدندان بگزد و محکم دارد اگر زنبور گزد جائی زرد نگردد
او را کمتر اثر کنند و مجربست

زنبور

در علاج گزیدن سگ دیوانه و گربه و شغال و گرگ دیوانه

اولا باید که جراحت را نگذارند ملتئم شود تا چهل روز و
بحجامت و زلو زهر آن را بکشند و زخم او را فراخ کنند بدواهای تند سوزنده و طلا و ضماد که در
علاج مار و کژدم گذشت بکار برند و مثرودیطوس و تریاق اربعه را بخورانند و سیر کوفته با شراب
آمیخته بخورند و اگر در روز اول و دویم محل زخم را داغ کنند بغایت نیکوست و از آب ترسیدن ایمن
شود و اگر دموی مزاج باشد فصد کردن بغایت مناسب است بشرطیکه نگذارند نظر او بر آن خون
افتد خاصه اگر چند روز بر آن گذشته باشد و هر چند روز یکمرتبه مسهل سودا براو باید داد
و طبیعت را نرم و لین باید داشت و گاه گاهی حقنه از روغن زیتون و آب برگ چغندر و شکر
سرخ باید کرد و غذاهای لطیف و ملین که در او سیر و پیاز باشد باید داد و گویند اگر جگر همان
سگ را کباب کرده بخورند فی الفور رفع ناخوشی خواهد گردید

سگ دیوانه

صفت حب مسهل

بگیرند پوست هلیله کابلی دو مثقال و افتیمون یک مثقال و نیم و نمک هندی نیم مثقال و بسفایج یکدرم
و تربد مجوف یک مثقال و غاریقون یک مثقال و نیم و خربق که ریشه ایست سیاه دو مثقال همه را
نرم کوبیده حب کنند و قدر شربت آن دو مثقال است و باید دانست که تا یقین نکنند زهر بیرون
کشیده نشده مسهل نباید خوردن و چون رو بخوبی آرد در ریاضت معتدل باید کوشید و اگر از آب
ترسیده باشد حیله باید کرد تا آب میل شود خاصه با شراب ممزوج شود و لیکن بهمه حال دهان
جراحت را گشاده باید داشت بمرهمی که صفتش ذکر خواهد شد اگر یقین داشته باشند که سگ دیوانه است
و طریقه امتحان که آیا سگ دیوانه است یا نه بگیرند چیز خوردنی بر جراحت نهند و در پیش سگ غیر دیوانه
اندازند اگر سگ بخورد بدانند دیوانه نبوده است و اگر نخورد دیوانه بوده است و هم چنین در نزد مرغ
بیندازند اگر مرغ بخورد و بمیرد بدانند دیوانه بوده است و اگر هم نخورد باز هم دیوانه بوده است
و اگر بخورد آن نان را یا شیئی دیگر را و نمیرد بدانند دیوانه نبوده است

صفت مرهمی که

زخم را نگذارد ملتئم شود بگیرند زفت بود مثقال و جاوشیر بیست مثقال در سرکه حل کنند زفت را
با موم بیامیزند و بکار برند و سیر و پیاز و تخم تره تیزک بسا وی هم بجهت مرهم سازند بکار برند
و بدانکه چنین گوید حقیر فقیر احمد الحسینی طهرانی رازی که زهر اقسام متعدده دارد ان شاء الله در اواخر کتاب
اقسام او مذکور خواهد گردید حال پرداخته خواهد شد به اقسام امراض
و معالجه آنها طبق

بدانکه فصل ۲۷ در اواخر کتاب [illegible] مذکور [illegible] رجوع نمایند والعلوم [illegible]

فصل سی ام در علاج عرق النساء و وجع الورک است که در این کتابچه علل الامراض مذکور خواهد کرد بدان

بدانکه علت این مرض در مادهٔ رطوبت است که در پیوندها بهم رسد و آنچه در بیرون ران ظاهر شود و المی از ران فرود آید آنرا وجع ورک گویند و آنچه میل کند بجانب اندرون و فرود آید نزدیک باشد که انسان را بجا آید از رفتار بنشاند از دا عرق النساء گویند علاج نخست اولا باید مسهل که سبب خلط این عارضه است ترکیب کرده بخورد

و بعد از آن این معجون که فرمایش ابو علی سینا است که در [illegible] هفت مرض نافع است که این حقیر فقیر احمد الحسینی طهرانی ملقب بمحقق برشته نظم در آورده ام که بر خیلی کار در این سرای پایدار بماند و [illegible] کنند که رفع علتهای [illegible] نشود انشاء الله تعالی و آن اشعار این است

بسم الله الرحمن الرحیم

بود در یونان حکیمی هوشیار | بو علی سیناش گفتندی کبار | گفت روزی آن حکیم هوشمند
گویمت یک نکته میگیر پند | بهر این هفت علت هست [illegible] | می شمارم یک بیک ای پرخرد
اولین فالج دوم عرق النساء | سومین کم شهوتی ای باوفاء | در چهارم باد قولنجی کز او
دائما در زحمتی ای نیک خو | پنجمش درد چشم و ششمین | درد دندان است او سهمگین
هفتمین باد بواسیر است نیز | گو بجان دارد بهی دائم ستیز | یک بیک گویمت ای هوشیار
بر تو فرض آمد زمانی گوش دار | رو ببر عطار و گو آور چنین | قاقله با آمله و دارچین
جوز بویا و قرنفل کن در او | سنبل هندی نیز کن ای نیکخو | سنبل و خشبو در او داخل نما
تا دماغت تازه گردد از صفا | جمله را کوبیده ای نیکو سیر | سه برابر انگبین آور دیگر
ده تو یک جوشی و کف زان [illegible] | چون خنک شد کن تو [illegible] | گر خوری هر روز مثقالی ورا
دور گردی ز کلی ماجرا | چونکه بر جسم تو او چون جان بود | نام او معجون جاویدان بود
راحتی معجون چو خوردی بی هراس | از دعا دارد محقق التماس

اما وجع الورک دو قسم است یکی از بلغم است و دیگری از خون اما در بلغمی علامتش سردی ملمس و گرانی سپردن و زیاد شدن درد در شب و کم شدن درد در روز و سایر علامات غلبه بلغم است و اگر درد سپردن از خون بود علامتش گرمی موضع درد و سرخی چشم و زردی با سایر علامات خون است علاج در بلغمی این معجون است کبر اطریفل صغیر که هلیله سیاه و آمله و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و پوست بلیله از هر یک ده مثقال همه را بکوبند و بیزند با بیست مثقال روغن بادام و یکصد و پنجاه مثقال عسل سرشته هر روز ده مثقال غلوله کرده فرو برد و اگر بخواهد کیفیت او بیشتر باشد تقویتش بغاریقون کنند و آن است که ده مثقال از آن بیک مثقال غاریقون بموئینه بیز گذرانیده آمیزند و غلوله کرده فرو برند و غذا نخود آب و شب را تخم مرغ نیم برشت بخورند نافع است و علاج در خونی باید فصد صافن کنند و فصد صافن رگ کلفت است از جانب اندرون نقرس که دردی بود در انگشت پای و [illegible] حدوث این علت بیشتر از ماده حاده رقیقه است علاجش فصد کردن و رگ زدن و مسهل خوردن زیرا که از ماده صفرا و بلغم و خون پیدا این مرض میشود داء الفیل یعنی بیماری که ساق پا بزرگ شود چون پای فیل علاجش در سوداوی با جراحت است و در بلغمی عدم آن علاجش رگ زدن و خلط غلیظ از بدن بیرون کردن است بدانکه

بدانکه انسان که ممیز [illegible] است باید تبهای عفونی را بشناسد و علامات او را نخستین اندر شناختن تبهای صفراوی و تبهای صفراوی سه نوع است یکی غب است که یکروز آید و روزی نیاید و ماده این تب صفرای خالص باشد و بدین سبب این تب را غب خالصه گویند دوم غب لازمه است و ماده این صفرا باشد که با رطوبت یکی شود یعنی با وی آمیخته شود و آمیختنی محکم و غلبه صفرا دارد ولیکن از محکمی که دارد و آمیخته گردیده فعل هر یک جداگانه پدید نتواند آمد و بجنس اندر یافته نشود از جهت آنکه ماده صفرا و رطوبیه باشد و رطوبیه تحلیل بدشواری پذیرد و حرارت صفرا اندر رطوبیه آمیخته باشد تب لازم باشد و این اعراض فراخ است یعنی اندر زیر این نوع انواع بسیار است بسیار اندر آید و آنجا که صفرا غالب تر باشد تیزتر و آشفته تر و اعراض آن صعبتر باشد و زودتر گذرد و آنرا محرقه گویند و حاده نیز گویند و آنجا که رطوبت غالب باشد تب نرمتر و لازم تر و عسرتر باشد و این تب را غب غیر خالصه گویند و گاه گاه این نوع تب مدتی دراز تا مدت شش ماه می آید و گاه باشد که اندر آخر این تبها سپرز بزرگ شود و تهیج اندر چشم و روی پدید آید یعنی آماسیده شود و گوشت و پوست بیمار نرم و آویخته گردد و بتازی این را ترهل گویند و نوع سوم تبی است که یکروز نوبت او گرمتر و آشفته تر باشد دیگر روز سردتر و آهسته تر باشد و ماده این تب هم صفرا و هم رطوبت باشد لیکن هم آمیخته و یکی گشته نباشد بلکه از یکدیگر جدا باشد و بدین سبب نوبت هر یک جداگانه پدید آید آنروز که نوبت حرکت صفرا باشد تب گرمتر آید و آنروز که حرکت رطوبت باشد تب نرمتر آید و این را تب شطر الغب گویند و بباید دانست که مادهٔ تب غب خالصه میل بجانب گوشت و پوست دارد و بدین سبب است که در آخر این تب عرق بیشتر آید و فراش و لرزیدن او بدان ماند که پوست را بر سوزن ها همی [illegible] و ماده تب غب غیر خالصه باشد اندر رگها و بدین سبب است که مدت آن دراز باشد لیکن اندر رگهای که نزدیک دل است کمتر باشد و ماده تب محرقه اندر رگهای اندر حوالی دل است و فم معده و رگهای جگر بسیار باشد و بدین سبب است که اعراض آن آشفته تر و صعبتر باشد و شخص طبیب حاذق که ملتفت شده معالجه آنها را با ادویه مفرده خواهد نمود در علاج تبهای حمی یوم و سونوخس یعنی تب یکروزه و تبی که از غلبه خون باشد علامت حمی یوم که از غم حادث گردد وقوعش بعد از [illegible] مفرطات و علامت سونوخس تب دائمی و سرخی چشم و زردی و عدم بدبوئی بول است و تبی که از غم باشد علامتش عطش و گردش و شادی گردیدن است و تبی که از غلبه خون باشد فصد نمایند رفع گردد اما حمی مطبقه یعنی تبی که از عفونت خون باشد علامتش تب دائمی و سرخی چشم و روی و رنگ و گرانی اعضاء و بدبوئی بول است علاج رگ بزنند و بعد این علاج را ترتیب داده بیاورند تمر هندی و آلو بخارا و کشته ترش از هر یک پانزده مثقال و عناب و سپستان از هر یک سی عدد شب در آب خیس نموده آب از اصباح بیاشامند و غذا ماش مقشر و [illegible] و کشنیز و رقیق آب تمر هندی کنند نافع است اما تب غب محرقه یعنی تب صفراوی خواه لازم باشد یعنی دائمی و خواه دائر یعنی یکروز باشد و یکروز نباشد علامتش تشنگی مفرط و درد سر و بیخوابی و زردی قاروره است علاجش خفقه کردن و سکنجبین خوردن و حقنه این است بیاورند بنفشه تخم خطمی خبازی و ساق چغندر و عنب الثعلب

عنب الثعلب از هر یک سه مثقال عناب بیست عدد سپستان از هر یک بیست عدد مغز کاجیره که کافته باشد پنج مثقال همه را
در یک کماسه آب جوشانیده تا نیمه آید صاف کنند و در وقت پنج مثقال ترنجبین بیست مثقال در آب آن
حل کرده و صاف کرده و سه مثقال روغن بادام اضافه کنند نیم گرم خفته نمایند و غذا ماش مقشر و کدو
و اگر مسکن تر باشد آب تمر هندی خورند روز هفتم یا دهم یا چهاردهم یا پانزدهم تب مسهل خورند صفت
مسهلی که در عقب از همه مسهلات نافع است بیاورند تمر هندی مکی سه مثقال بنفشه دو مثقال عناب بیست عدد
شب خیسانیده سحر صاف کنند و بیست مثقال ترنجبین و چهار دره مثقال مغز فلوس در آب حل کرده صاف کنند و
دو مثقال روغن بادام ضم کنند مسهل نمایند و اگر عنب خالص باشد علامتش آنست که نوبتش از چهارده
ساعت تجاوز نماید پس در این حالت پنج مثقال سناء مکی فاصر خیسانیده و صاف کرده اضافه مسهل مذکوره
نمایند و غذا نخود آب مکوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و پالک و اسفناج تازه در آب کرده میل نمایند حرز علاج
تب کهن مطلقا هر روز بعد از تنقیه هر روزه بیاورند دو مثقال جزء اعظم و دو مثقال خشخاش و دار فلفل کوفته
و بیخته و چهار مثقال عسل مصفا سرشته غلوله کرده در ساعت پیش از نوبه تب چند غلوله به دفعات میل کنند
نافع است و غذا آش ماش مقشر و نخود کوفته مکوب و با کراث و دارچینی و دار فلفل خورند بسیار نافع است
حمی بلغمی یعنی تبی که از بلغم باشد خواه لازمه و لثقه یعنی دائمی و خواه نائبه و مواظبه یعنی هر روزه
علامتش نرمی نبض و سپیدی قاروره و گرانی اعضا و قلت تشنگی و کثرت خواب است علاجش
خوردن سکنجبین معصل است و سایش شربت سکنجبین و شربت افسنتین است صفت شربت کشکنین است
بیاورند چهار درم تخم کرفس سه درم سلیخه نیم کوفته و چهار درم افسنتین رومی همه را در یک پیاله آب جوشانیده
تا نیمه کمتر باشد صاف کنند و بیست مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند بجوشانند تا قوام آید و از این شربت یا شربت
سکنجبین پنج مثقال در هفت قاشق آب معرقه میل نمایند و غذا آب نخود مکوفته و ماش مقشر و نخود و فلفل
و اسفناج کنند و اگر خوف ضعف باشد مرغ جوان اضافه نمایند و بعد از نضج ماده مسهل مناسب دهند
صفت مسهلیکه تب بلغمی را نافع است بیاورند سناء مکی خاصه پنج مثقال و بسفایج و تخم کاسنی مکوفته
و پرسیاوشان و بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال مویز سه مثقال سپستان سی عدد همه را در یک
کاسه آب جوشانیده تا نیمه کمتر آید صاف کنند و ترنجبین و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال
در آب حل کرده و صاف کرده و نیم مثقال غاریقون بموئینه بیز کذرانیده و یک مثقال روغن بادام
ضم کرده بتکرار بیاشامند نافع است حمی سوداوی یعنی تبی که از سودا باشد خواه ربع
لازم یعنی دائمی و خواه دائر که یک روز تب بگیرد و در روز سیم گیرد خواه غیر آن از تب خمس که
سه روز تب نگیرد روز چهارم گیرد و از تب سدس که چهار روز نگیرد روز پنجم گیرد و از تب سبع
پنج روز نگیرد و در روز ششم گیرد و هلم جرا علامتش محکمی نبض و تیرگی بول و گرانی اعضا
و فکر و اندیشه است علاجش خوردن این شربت است بگیرند گاوزبان کوهی و بنفشه کبود از هر یک پنج مثقال
در یک پیاله و نیم آب جوشانیده تا نیمه آید صاف کنند و بشصت مثقال قند بقوام آورند و هر
صباح یک قاشق در هفت قاشق آب حل کرده و دو مثقال تخم ریحان و قدری گلاب اضافه
نموده میل کنند و باید دانست که ماده تب سوداوی اگر سودائی دموی بود فصد باید کرد و اگر
صفراوی یا غیر آن بود مسهلیکه مناسب آن باشد باید داد صفت مسهلیکه سوداوی را نافع بود
خواه آن سودا و محترق از صفرا بود و خواه غیر آن بگیرند سناء مکی پنج مثقال بسفایج مکوفته
و گاوزبان

گاوزبان و پرسیاوشان و بادیان و شاهتره و تخم کاسنی مکوفته از هر یک دو مثقال عناب بیست عدد
و آلو بخارا ده عدد همه را در یک کاسه آب جوشانیده تا نیمه آید و صاف کنند و چهارده مثقال شیر
خشت و چهارده مثقال مغز فلوس در آب آن حل کرده و صاف کرده و نیم مثقال غاریقون
بموئینه بیز گذرانیده و یک مثقال روغن بادام اضافه نموده نیم گرم رغبت نمایند و غذا نخود نیم
کوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و دارچینی و اسفناج کنند حمی دقی علامتش تب نرم
دائمی و محکمی نبض و سپیدی قاروره و برافروختگی رخساره بعد از غذا است علاجش
بعد از منضج اورا باید قرص کافور داد صفت قرص کافور بگیرند تخم مغز خیار و مغز
تخم کدو و مغز تخم خربوزه و مغز تخم بهی از هر یک پنج درم گل سرخ و رب السوس و طباشیر از هر یک
سه درم صمغ عربی و صندل سفید و نشاسته از هر یک دو درم بادیان و کافور از هر یک درمی
همه را بکوبند و بیزند و بلعاب اسپغول سرشته قرصها کنند و هر صباح یک مثقال در نیم پیاله
شیره خرفه و بقند سفید شیرین کرده بشیشه حل کرده میل نمایند و بعد تا شعیر خورند و غذا ماش مقشر
و عدس و مرغ جوان ترتیب داده میل فرمایند انشاء الله تعالی نافع است در قاعده ساختن
بدانکه فصاد باید نیشتر را که بتازی مبضع گویند بقدر یکدرم کم یا بیش سه
نیشتر ترکیب کنند و از فولاد نرم باید آب دادن و آب آن باید که از استخوان خرما باشد و گفته اند او با
و چون آب خواهند داد تخته بگیرند از آهن و روی آن از نرم سجاب کنند و چون گرم شد گرد از روی
او پاک کنند و مبضع را بر روی آهن بنهد و هر دو روی آن بدین آهن گرم کنند و پاره نمد رنگ
نکرده پاکیزه نو بدین آب که یاد کرده شد ترکنند و نیش را اندر میان این نمد گیرند تا آب خورده و
چون دانند که آب خورد تمام دیگر باره او را هم بدان آهن گرم نهند و زود تر بردارند و بدان
گرمی نکنند که بار اول بود پس او را بر روغن زیت فرو نهند یکبار یا دو بار بر این مبضع را بر سنگ
نرم بمالند که آن سنگ خاکستری رنگ باشد و خاکستری اندک که بر گرد گرده بودند مبضع را بمالند
تا نرم تر شود و دسته مبضع سنگ بلیاید باشد و اگر سنگ باشد که بیش از آن فرو رود تبهر است
و فصاد باید که مبضع را نیکو نگاه داری کند و هیچ فصاد دانست که رگ را شناخته باشد
و مبضع را نگاه دارد و آنرا هر روز از پی هر فصدی تعهد کند که آب آنرا بر چینه و سنگ
حک کند تا زنگار نگیرد و اندر زمستان بر روغن زیت چرب کند و ستره اندر میان نمد
نمد مرغزی اندر میان جوبی نهد تا هوای سرد اندر وی اثر نکند و درشت نشود و هرگاه
که آنرا بکار خواهند داشت آنرا به نفس گرم کنند تا نرم شود و هم شکستن نبود و شکل
مبضع نسبت بهر رگی دیگر است لکن می باید و شکل پس مرغزی باید و لیشت او بلند و
شکم او خم دار اندر لشیب داشته باشد و زبانه او یعنی سر مبضع نخست دراز باشد که زیاد
فرو نرود اگر چه زیاده بر آنکه سر بالا برآرد و زبانه هیچ مبضع دراز نباشد از جهت آنکه
او را چهار عیب باشد یکی آنکه بر رگ سخت آید دوم آنکه اگر خواهند فراختر کنند سر مبضع
در او نبا رفر فرو رود و هم آن بود که بیش از دیگر ردی رگ بگذرد شریانی یا بعضی بغشاء بار آید
و مغز نهانی

و بثورهای عظیم تولد کند سیم آنکه اگر فصد خواهد که رگ اسلیق و رگ توده بتوان زد چهارم آنکه
بیم بود که نیش بشکند و شکل نیشتر الکحل بیانه شکل بغدادی و بصری باید وزبانه او پهن
باید و مبضع رگ پیشانی جز بر شکل فارسی نباید تیز واند ر فاحش و دختر باده شاه و نواه را
رگ بیت نی رزند مبضع نه بر شکل تیز بود مبضع خطا افتاد و بر عضله که یک چشم ترقی دارد
برزنند چشم او فراز کرده نماند بدین سبب دولت فصاد را ببرید بواسطه بی علمی و خطای او

در علاج سوداء که جرب

در علاج سوداء که جرب یعنی گر خواه خشک بود خواه تازه و تر بفارسی گری گفتار نجمی
و خارش نامند آن دانهای کوچک است که بر بدن بر می آید و در اول سرخ رنگ می باشد و فارسی
بسیار شکند علاجش مکرر در حمام رفتن است و شلهرح و بفاح و سدر بدن در حمام مالیدن است
و مسهل و منضج خوردن و اخراج مواد کردن است و ضماد کردن و طلا نمودن است مر بدن را یا آن عضو
صفته ضماد بیاور گوگرد زرد کوفته و سیماب اگر باشد و ته کذرانیده از هر یک ده مثقال
و روغن گاو خالص و روغن پیه کرده بزکه ته آب نشسته باشند از هر یک پنج مثقال همه را بهم آمیخته
کف مال کنند تا جیوه کشته شود بعده سه حصه کنند هر روز یک حصه را در پیش آفتاب گرم با مشی آن
به بدن مالیده صبر کنند تا یک ساعت و شستوی کنند و سرکه مالیده و آب گرم با حمام بشویند نافع است
صفته طلا آن جهت جرب بیاور قروت یا کشک باشد یعنی دوغ جوشیده که زرداب آن رفته
باشند او را کوفته و بخته و تا قریب دو ساعت در آب گرم کذاشته و مالیده تا وقتیکه بهم چون مرهم
شده باشد یا آنکه بیاور حجرات یا وردی سرکه سی مثقال گوگرد زرد کوفته و بیخته ده مثقال و روغن کنجد
پنج مثقال همه را بهم آمیخته و سه بخش کنند و هر شب یک بخش بمالند و صباح را در حمام یا خارج حمام با آب
نیم گرم با سبوس گندم و سرکه بشویند نافع است طلای دیگر که مجرب است بگیرند مامیران
و اقلیمیای فضی و قنبیل و مردار سنگ و زرد چوبه مساوی همه نرم کوفته با روغن گل سرخ
یا روغن زیتون مخلوط کرده طلا کنند نافع است و غذای روزها ماهی سکنجبین با مغز خیار و انار ترش
یا آش سرکه شیره و شب را ترک طعام بخورند اما از غذاهای شور و چرب و شیرین و تند اجتناب نمایند
و ملازمت حمام بسیار مفید است طلای دیگر که حقیر احمد الحسینی محقق لقب بتجربه نمودم بکرات فایده بخشید
اولاً در خوراک هر صبح تا هفت یوم روزی یک کاسه آب چقندر خالص با اندکی نخود مخلوط کرده
میل نمایند که کلیه تنقیه باطن شود بعد از آن جهت طلا کردن بگیرند روغن تخم گشنیز و روغن
بادام و مغز قلم گاو و دنبه و یک مثقال هم گوگرد زرد مخلوط نمایند و طلا کنند مجرب است و دیگر بیاورند تکرر
که جوهر سرش میگویند در آب حل کنند و بگیرند پارچه از کتان در آن آب خیسانیده بروی جرب گذارند
فارش و سوزش و جوشش او را خشک میکند مکرر چنین کنند اگر خشکی بهم رسانید قدری روغن گشنیز طلا کنند
مفید است اما فارسی که بی جرب باشد در باب تورم هم گذشت و اینجا هم عرض میکنم بگیرند آب ترش
و سرکه و گلاب و روغن گل سرخ طلا کنند بعد از ساعتی بحمام روند مفید است و شکر سرب از برای بعضی از
امراض جوشش سوداوی مفید است هر جای از اعضا که جوشش کند یا آب زرد و لزجه پیدا کنند
جوهر سرب مذکور را در آب بریزند و پارچه از کتان یا کهنه در آن آب بخیسانند و بروی موضع
جراحت یا جوشش که فارش هم داشته باشند قصبی بقصبی تازه کنند نافع است مقدار آن شش نخود الی یک مثقال است

در آبله فرنگ که از اخلاط ثلثه است
که بفارسی کوفتش میگویند

در نقطه فرنگیه علامتش جوشش اعضا و درد بند هاست و این مرض که آبله فرنگش میگویند از حرارت و امتلاء
از مبتلای چون اتش بوزنده است علاجش قی کردن و افراط در صحبت نکردن و غذای
بموقع نخوردن و هر دو ماه یا سه ماه فصد کردن و حب سیماب خوردن و قیروطی جیوه بر بدن مالیدن
و مسهل خوردن و بعد از فصد و نضج مواد مسهلی دهند که مخرج اخلاط ثلثه باشد صفته
مسهل ملن کوفی بگیرند غاریقون بو گرفته بیز کذرانیده یک مثقال و ایارج فیقرا
دو دانگ بهم آمیخته بشربت بنفشه سرشته و حبها سازند و بشربت مذکور غلطانیده سحر فرو برند
چون بعمل آید و طبیعت سه چهار مرتبه اجابت کند پس بیاورند سناء مکی پنج مثقال و سعالج
مکوفته عنب الثعلب از هر یک سه مثقال گل سرخ و پر سیاوشان و شاهترج از هر یک دو مثقال
گل نیلوفر در آن یک مثقال سپستان سی عدد اجزا را بجوشانند و صاف کنند و پنج مثقال شیرخشت
در آب آن حل کرده و باز صاف کرده بیاشامند و چون عصر دارد آخر شود شربتی از گلاب
و قند و تخم ریحان رغبت نمایند و غذا نخود آب خورند و شب ترک طعام بکنند صفته
حب جیوه فلفل و بلیله زرد چهار مثقال فلفل و بلیله زرد سه مثقال کوفته و بیخته یعنی سائیده و سیماب
هفت مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو از هر یک شش مثقال همه را بهم آمیخته
و کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده بخش سازند و هر روز یک بخش را غلوله نمایند
یک بخش صباح و یک بخش آخر روز فرو برد و خود را با عتدال بپوشد تا وقتیکه صحت پیدا شود
غذا شیر برنج بی نمک بقند سفید بوده یا نبات بوده و نان مایه دار بی نمک و با قیمه بره نر غاله
بی نمک خورند صفته سفوف سیماب بگیرند بلیله زرد و پوست بلیله زرد و
پوست بلیله کابلی و پوست بلیله و فلفل از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته و سیماب هفت مثقال
شکر بیست و نه مثقال همه را بهم آمیخته و کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده قسمت سازند
هر روز دو قسمت یک قسم صبح یک قسم آخر روز کف زنند و قدری گلاب از عقب آن بیاشامند و خود
با عتدال بپوشند تا آنکه صحت پیدا شود و غذای مذکور شیر برنج بی نمک و غیره خورند صفته
دود کردن جیوه بیاورند شش مثقال سیماب و سه بخش کنند و هر روز یک بخش را در ظرف
آهنین کرده در زیر دامن دود کنند و خود را با عتدال بپوشند و قبل از دود کردن
پارچه از کرباس و غیره بر گرد گریبان و گردن خود بپیچیده که تا دود از گریبان بدماغ نرود
زیرا که قوه باصره را ضرر میرساند تا وقتیکه صحت پیدا شود و غذای مذکور خورند و
اگر در هفته سه روز پی در پی مقدار ماشی از سیماب بخته سفید یا سرخ به برگ تنبول که
هندیان او را با فوفل و آهک میخورند و آنرا پان یا تنبول میگویند بخورند یا صلایه کرده سه
دانگ دار چینی بوده و بشیره قند سرشته و حب کرده فرو برند بدین مداومت
نمایند هم جراحت و آبله را درهم آورد و هم درد اعضا را دفع کند باذن الله تبارک و تعالی

صفته قلیان و قرصی که در قلیان باید کشیده شود بیاورند شنجرف سه کار و مازو
از هر کدام سه مثقال و اخزارا در میان ۴ ون برنج بپزند بعد از آن دو مثقال سیماب
در میان اجزائیکه در ۴ ون است و آن ۴ ن داخل کرده آنقدر بکوبند تا سیماب کشته شود بعد
آنرا هفت بخش کنند و هر بخشی را ۲ حصه کنند و روزی سه نوبت صبح و ظهر و شام در قلیان کرده
بکشد و قلیان باید سفال باشد و سر قلیان نو باشد و قدری تنباکو تکوب کرده در ته سر قلیان
کرده و یک حصه حبهای مذکوره را بالای آن بگذارند و قدری تنباکو بالای آن بریزند و آتش
بسیار بالای آن بگذارند و هر گاه آتش خاموش شود آتش را تازه کنند تا آنکه تمام سوخته شود
و در وقت کشیدن قلیان و بعد از آن از فواکه رطبه اجتناب نمایند و غذا اش حرب و ماهیچه
و شیر برنج بی نمک باشد و از نمک هم دوری جویند و هر گاه دهن و جمع بهم رساند با آب تماق و غیره
بعد مضمضه نمایند نافع است صفته قیروطی جوهر بگیرند موم سفید ۳ مثقال و در سه
مثقال روغن گاو و پنج مثقال روغن بیضه کرده بر که بسته آب کشته باشد حل کرده و سه
مثقال سیماب و چهار مثقال ختای سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود و سه
بخش کنند و هر روز یک بخش را بمالند و به پس گردن و زیر بغل و کش ران بمالند و خود را گرم داشته
بپوشانند تا صحت ظاهر شود و غذای مذکوره را میل کنند و اگر جوشش دهان تشویش دهد اول
چند روز جهت تسکین درد آبی که خطمی یا بنفشه یا خبازی در او جوشانیده باشند صاف کرده
زنان زنان در دهان گیرند و آخر که لعاب برهش دهان کمتر شود جهت دفع جوشش تخم خرفه
و طباشیر و سماق را با سوده کوفته و سائیده بر موضع جوشش بپاشند و اگر جراحت آبله فرنگی
شده باشد مرهم نوره را صبح و شام گذارند صفته مرهم نوره بیاورند نوره سفید
یا زرد سه مثقال در روغن گل سرخ یا روغن کنجد ده مثقال حل کرده و آهکی که بسته آب کشته
باشند و در سایه خشک کرده باشند سائیده و صلایه کرده و دوازده مثقال کتیرای سفید یک
مثقال اضافه نموده صلایه کنند تا مرهم شود استعمال نمایند و اگر خستگیهای سفید رنگ
بقدر کردو بدست و پای یا عضو دیگر پیدا شود فلفل سفید و سیاه را جوشانیده عضو را
به بخار آن دارند یا آب آنرا بلته کهنه تر کرده طلا کنند نافع است فصل سی و پنجم در امراض کبد

و ورم جگر یعنی اماس جگر علامتش درد سوی تب دایمی و درد و گرانی و سرفه خشک و هچکه است
و در صفراوی تب تیز و زردی زبان و برآمدن صفرا بقی و در بلغمی نرمی اماس و در سوداوی
محکمی آن علاجش رگ زدن است در دموی و اگر از خلط دیگر است مسهل مناسب کنند بخورد با معجون
نافع است بعد از مسهل این معجون بجهة اوجاع کبد و معده که در ضعف باشد از زیادتی غلیظ مناسب است
و علامت ضعف الکبد یعنی ضعف جگر زردی روی و تیره گی رنگ و بی رغبتی است صفته
معجون این است بگیر فلفل سیاه و سنبل الطیب از هر یک شش مثقال مصطکی و نانخواه انیسون
از هر یک

مرهم بادام تلخ بنجابانه با رکه صلایه کرده مرهم
رده بر جاهای زخم بمالند
و دیگر در زنان حمام روند
و این صفوف را کف نمایند
از زرد رنگ بعد البحر و
بزر قطونا مساوی هم
کف نمایند مفید است

از هر یک چهار مثقال و تخم ریحان و عناب خشک از هر یک هیچ مثقال لیمون که باب سیخ و حب بلسان و عاقرقرحا
از هر یک دو مثقال سای هندی یک مثقال اجزا کوبیده با گلاب خمیر سازند و با عسل معجون سازند و
شربتی دو مثقال میل فرمایند نافع است و اگر از گرمی باشد عطش مفرط است یعنی تشنگی که از حد
اعتدال در گذرد و چون از گرمی معده یا جگر باشد علامتش آنست که تا آب سرد ننوشد و در هوای سرد
راحت یابد و چون از گرمی بود دائم دل او به هوای سرد زیاده از آب سرد منتفع شود علاج آنست
که بعد از منضج آش آب غوره ترش بخورد و در عوض شربت ان شربت انار و شربت زرشک
میل نماید صفته شربت انار درشت انار آب انار میخوش یکمن قند سفید نیم من بجوشانند تا بقوام آید و غلیظ شود
رب انار ربع قند اضافه کنند و سه جوش دیگر بردارند انار را با آب انار میخوش هشتاد مثقال
بجوشانند تا ربع آید و سرب و رگ و ریشه زرشک را چون شربت انار ترکیب کنند و انار میخوش خوردن
مفید است و از تاریخ احتراز کنند که از برای ضعف جگر مضر است و معجونیکه از برای تب ربع یا طحال مفید است و
از مجرب است بگیر انار رون دکتدر و مرمکی حند بیدستر سعد بذر البنج افیون از هر یک دو مثقال
کوبیده و بیخته و با دو وزن عسل داخل نموده معجون سازند شربتی یک نخود زیاده نخورد و پس درپاید قبل
از نوبه فواق یعنی سکسکه علامتش در امتلائی تقدم خوردن طعامهای غلیظ و گرانی معده است و در استفراغی
تقدم قی و اسهال و اشتال آنست و اگر از امتلاء باشد باید چیزی که قی آورد بدهند یا التهاب کرده رفع آن شود
و اگر استفراغی باشد تعذر است معذور است زیرا که استفراغی اعاده رطوبات اصلیه است که با استفراغ دفع
شده است چاره پذیر نیست فی الدم یعنی برآمدن خون از معده یا عضوی دیگر علاج آنست که صمغ عربی و گل ارمنی
را سائیده شربت حب الآس میل نمایند صفته شربت حب الآس بیاورند حب الآس که نیم کوفته
باشد بیست مثقال در یک پیاله و نیم جوشانیده تا یک پیاله آید صاف کرده با هشتاد مثقال قند سفید بجوشانند
تا بقوام آید قدر شربتش پنج مثقال با کهربا وضع نموده میل کنند نافع است سوء القنیه که مقدمه استسقا است
علامتش سفیدی رنگ مایل بزردی و اماس است و باد و قراقر شکم است علاجش ریاضت سفر کشیدن و کم خوردن
آب آشامیدنی و معجونی که تقویت جگر کنند بخاصیت و عظیم است یا غیر آن چون کاسنی و دار چینی و استسقا یک
معروف و مشهور است علامتش در لحمی اماس جمیع اعضا است و در زقی آنست که چون دست بر شکم
صاحب مرض زنند آواز مشکی دهد که پر از آب بود و در طبلی آنکه دست چون زنند آواز طبل دهد علاجش
بگیر ریوند چینی یک مثقال سائیده مع سکنجبین با فراط میل کنند و شربت بزوری گرم و سرد نافع است که یکروز در گرم
و یکروز در گرم بدهند بملاحظه تشنگی بعضی گرم و سرد را ممزوج کرده و بدهند صفته شربت بزوری گرم
بادیان رومی و بادیان رومی و تخم کرفس از هر یک هیچ مثقال پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس از هر یک ده
مثقال همه را نیم کوب کرده در یک کاسه آب جوشانیده تا نیمه کم آید پس صاف کنند به هشتاد مثقال
قند سفید صاف کرده بقوام آورند هر صباح یک قاشق در هفت قاشق عرق کاسنی کرده میل نمایند صفته
شربت بزوری سرد بگیر تخم کاسنی نیم کوفته و تخم خیارین نیم کوفته و تخم بادرنگ نیم کوفته و تخم خربوزه و کدو
از هر یک پنج مثقال و پوست بیخ کاسنی ده مثقال و قند سفید هشتاد مثقال بدستور بزوری گرم بپزند
و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق عرق بادیان کرده میل نمایند رغبت نمایند و اگر ممزوج خواهند یک مثقال
از بزوری سرد و یک مثقال از بزوری گرم با چهار قاشق عرق کاسنی و چهار قاشق عرق بادیان مخلوط کرده حل
کرده میل نمایند و دیگر در علاج استسقاء عوض آب شیر شترش بدهند بخورد و در میان شتران جایش دهند مفید است
در یرقان اصفر دانود

۳۶ در یرقان اصفر و اسود فصل سی و ششم بدانکه یرقان اصفر یعنی زردی که سببش کثرت صفرا یا امتناع استفراغ
صفرا است و یرقان اسود هم چنین باشد که سببش کثرت سودا یا امتناع استفراغ سودا است علاجش
در صفراوی و سوداوی اسهال و قی کردن عرق آوردن و هر روزه آب انار بیخ دادن و غذا مزوره
و حب ایارج دادن و غیره است بیاورند کاسنی صحرائی بکوبند و آب او را با میزان چهل مثقال هر روز
بخورند بسیار مفید است و اگر از آب کاسنی چاره نشد باید سکنجبین دیناری ترکیب کرده میل نماید
صفت سکنجبین دیناری بیاور زرشک و بزرالورد از هر یک شش درم و تخم کاسنی پنج درم و
پوست بیخ کرفس و بیخ کاسنی و پوست بیخ کبر و پوست بیخ بادیان از هر یک ده درم همه را نیم کوب
نموده در حوالیت هشتاد مثقال آب و سی مثقال سرکه یک شب و یک روز گذاشته بجوشانند تا نصف
بماند صاف کنند و یکصد مثقال قند سفید صاف کرده مخلوط کنند پس بجوشانند تا بقوام آید
و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق عرق کاسنی یا آب حل کرده میل نمایند و غذا نخود آب یرقانی
و ماش مقشر و کشنیز تازه و قیق آب زرشک یا انار یا تمر هندی کنند مجرب نوشته اند اما یرقان
سوداوی علاجش اخراج سودا و تعدیل مزاج است چنانچه سابقا در تنهای سوداوی مذکور گردید

۳۷ **امراض سپرز** ورم الطحال یعنی آماس سپرز علامت وی آنست که چون دست
بر موضع سپرز فشارند درد او زیاد شود علاجش آنست اولا از هر چیزی که قابض باشد
پرهیز کنند ... قرص کبر و سکنجبین هر روز بخورند تا اینکه سلامتی حاصل شود صفت قرص
کبر بیاورند پوست بیخ کبر پنج درم زراوند طویل پنج درم تخم فلفل کوهی که قنبیل گویند
و فلفل سیاه از هر یک شش درم همه را کوفته و بیخته بیست درم ... که کهنه و چهار درم ... در آن حل
کرده باشند بسرشند و قرصها کنند و هر صباح یک مثقال در ده مثقال شربت سکنجبین و بیست مثقال
عرق بادیان و یا آب بادیان حل کرده میل نمایند و غذا نخود آب و قیق و سرکه کبر بخورند
نفخة الطحال یعنی باد سپرز علامت وی آنست که چون دست بر موضعش فشارند درد کم شود
علاجش شربت دیناری است **صفت شربت دیناری** بیاورند تخم کاسنی و گل سرخ
از هر یک ... مثقال و پوست بیخ کاسنی و گاوزبان و تخم کشوث از هر یک یک مثقال ...
همه را در یک پیاله آب جوشانده تا بنیمه آید صاف کنند و بیست مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند
و بجوشانند تا بقوام آید و هر صباح ... از ده مثقال در آب و گلاب حل کرده یک مثقال ریوند
چینی کوفته اضافه نمایند ... رغبت نمایند نافع است و این شربت در درد معده بسیار نافع

۳۸ چنانچه عنقریب خواهد شد وجع المعده چون از باد بود انتقال از موضعی بموضعی است علاجش شربت دینار
و معجون کمونی است صفت آن بیاورد زیره که یکشبانه روز در سرکه گذارده باشند و در سایه خشک کنند و بریان
کرده صد مثقال و فلفل سی مثقال و زنجبیل و سداب یا پودنه باغی از هر یک چهل مثقال بوره ارمنی ... ده مثقال
همه را کوفته و بیخته و بعسل کف گرفته که سه وزن اجزا باشد بسرشند از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند
و هم در علاج درد معده چون از غلبه صفرا باشد علامتش تشنگی و تلخی دهان است و چون از استیلای بلغم بود
آب رفتن دهان و عدم تشنگی است و چون از سودا باشد علامتش سوزش فم معده است علاج آن اگر
از صفرا باشد از مسهل مناسب باید دفع آن نمود و اگر از بلغم باشد معجون الورس میل نماید صفت
معجون ورس

معجون ... بگیرد ... و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و مویزج از هر یک مثقالی نبات ... مثقال و بعضی
از نسخ ... را یک مثقال و زنجبیل و فلفل را ده مثقال نوشته اند همه را کوفته و بیخته هر صباح سه نخود میل
نمایند نافع است و چون از سودا باشد بعد از تنقیه تعدیل مزاج بدواء المسک شیرین و نوشدارو کنند
صفت دواء المسک حلو بیاورند مروارید ناسفته و کهربا و مرجان تنقیه و ابریشم مقرض و
زرنباد و درونج عقربی ... از هر یک مثقالی و بهمن سرخ و سفید و سنبل و قاقله و قرنفل و بادرنج
هندی که بعربی ترنجبیه العجوز گویند و اشنه ... و چند بیدستر و دار فلفل و زنجبیل از هر یک نیم مثقال و مسک
دانگی همه را کوفته و بیخته و بعسل کف گرفته سه وزن آن ادویه بسرشند و از نیم مثقال تا دو مثقال غلوله کرده
فرو برند **صفت نوشدارو** بیاورند آمله و یکشبانه روز در شیر گاو گذاشته باشند و در
سایه خشک کرده باشند صد مثقال در هفتصد مثقال آب جوشانیده تا سیصد مثقال بماند صاف
کنند و بدویست مثقال قند سفید صاف کرده و هشتاد مثقال عسل کف گرفته بقوام آورند و برگ گل سرخ
شش مثقال و سعد کوفی پنج مثقال و قرنفل و مصطکی دارچینی از هر یک سه مثقال قاقله کبیر و قاقله صغیر و
بسباسه و قرفه و جوزبوا و زرنب از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته همه را باهم آمیزند و پنج مثقال
زعفران و نیم مثقال مسک را که باندک قندی حلایه کرده باشند در قدری گلاب حل کرده اضافه نمایند
از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده میل نمایند **قی الدم المعدة** علامتش درد معوی است
و درد و سوزش دهانست و در صفراوی تب تیز و قی تلخ و تشنگی و بی رغبتی و در بلغمی نرمی آماس و در سودا
وی ... آن علاجش اگر از خون است بدون خوف خون کم کنند و اگر از ماده ورم بود با اخلاط دیگر
تنقیه کنند و قی نماید قی کنایه از حرکت معده است بسو دفع چیزی بسوی خارج از طریق فم
علامتش در صفراوی زردی آنچه بقی دفع شود و در بلغمی سفیدی آن و در سوداوی سیاهی است علاجش
چون از صفرا باشد شربت به نافع است و اگر از خلط دیگر باشد شربت ملیکه و شربت حب الاس مجرب
شربت حب الاس مذکور شد ولی شربت به بیاورند آب بهی صد مثقال قند سفید پنجاه مثقال
بجوشانند تا بقوام آید هشتاد مثقال قند سفید داخل کرده و بیست مثقال رب بهی اضافه بقوام
آورند رب به و صفت آن آب بهی را کم بجوشانند تا چهار یک بماند یا شراب لیمو مخلوط نمایند
میل کنند مجرب است **صفت شراب ملیکه** بیاورد زرنجبیل و قاقله و قرنفل و عود از
هر یک درمی نیکو ... در کهنه بندند و در صد مثقال آب بهی و پنجاه مثقال شراب جوشانیده
تا نصف شود و صاف کرده هشتاد مثقال قند سفید بقوام آورند بعد بیاورند مصطکی و مسک و زعفران
از هر یک دانگی در گلاب حل کرده اضافه نمایند دو سه جوش دیگر بدهند بردارند و قدر شربتش نیم سیر تا
میل نمایند نافع است بدانکه کسیکه اسهال دارد خواه جنسش صفرا بود خواه خلط دیگر باید خود را

۳۹ از باد سرد حفظ کند که هوا خورده گی باشد و از آب سرد هم اجتناب نماید **اسهال صفراوی**
یعنی بسیاری اجابت طبیعت که از صفرا بود علامتش زردی آنچه با اسهال دفع شود و تشنگی و
سوزش اندرون شکم است علاجش خوردن شربت زرشک و رب زرشک است که صفت آن مذکور شد
و غذا را برنج بود داده مخلوط با رب زرشک باشد میل نمایند بدانکه اسهال دموی هم بلیاشد و آن
منقسم میشود بدو قسم کبدی که او را ذوسنطاریای کبدی میگویند علامتش آنست که اکثر
در شب واقع شود و مقدارش بسیار بود معوی که ذوسنطاریای معوی گویند علامتش آنست
که بیشتر در روز واقع شود و مقدارش اندک بود علاج مشترک میان هر دو قسم آنست

که هر صباح

پنج مثقال تخم خرفه تف داده شیره کشند و بده مثقال شربت صندل شیرین کرده و بعد بیاورند
یک مثقال انجبار و یا پنج مثقال حب الآس نیم کوب کرده بجوشانند صاف کنند اضافه نموده سبل
نمایند و غذا را برنج نا شسته تف داده یا توکی تف داده کشنیز خشک تف داده و قیمه آب زرشک
یا سماق یا چکیده چغرات گاو نافع است **سحج** یعنی ریش روده علامتش ظاهر شدن خون با اجابت
طبیعت و درد در اطراف و حوالی ناف است سحج علاجش بیاورند پوست خشخاش پنج مثقال و او را
بجوشانند و صاف کرده با شربت آس یا سیب یا شربت انجبار بنوشانند شربت آس صفتش مذکور شد
اما **صفته شربت سیب** آب سیب ترش یکصد و بیست مثقال و قند سفید سی مثقال بجوشانند
تا بقوام آید نافع است **مغص** یعنی درد روده و گرد ناف است علامتش در ریحی قراقر شکم و انتفاخ
ریح است و در صفراوی تشنگی و شدت درد است و در بلغمی خروج بلغم است و در سوداوی ظهور سودا
علاجش خوردن شراب دینار است که در نقیه الاطفال مذکور شد و اگر از خلط دیگر است دارو مناسب آن خلط
ضعف المعده که عبارت است از ضعیفی قوه هاضمه علامتش دلتنگی و … گرسنگی … معده
معده است اولا باید ملتفت شد که از چه ماده است پس تنقیه آن ماده کنند پس از آن تعدیل مزاج
معده کنند چیزی را گویند که مزاج گرم و سرد را با اعتدال دارد … که مربوط خواهد گردید
جوع البقر یعنی گرسنگی جمیع اعضا با سیری معده از طعام چون از بلغم زجاجی بود یعنی معده
علامتش دلتنگی و عدم تشنگی و رطوبت دهان است و هر لحظه ضعف بدن رو داده است
علاجش خوردن فلونیا است در صبح و شب **صفته فلونیا** بیاورند تخم سوسن جبلی
و قسط و قرنفل و عقب العقرب[?] و اسارون و سنبل و مصطکی از هر یک … درم ملح اندرانی
سلیخه نیم کوفته از هر یک سه درم عود بلسان نیم کوب چهار درم زعفران نیم درم مشک … دانگ روغن بلسان
ورد و … زیت … درم و … همه را کوفته و بیخته در … شیره انگوری اعلا کرده در شیشه
کنند و شش ماه در آفتاب یا جای گرم گذارده بعد از آن میل نمایند به دفعات که بسیار مفید است **سهوة الکلبیه**
که عبارت از بسیاری میل بغذا و عدم سیری از آن است و چون از بسیاری سودا بفم معده باشد علامتش
تیره گی رنگ … دهان و ترشی آروغ است علاجش باید از هر چیزی که سودا زاینده باشد پرهیز
نماید احتیاط کند و غذا آبگوشت و شیر و ماش و اگر خورد زود دفع خواهد گردید
زحیر صادق یعنی کناک راستین زحیر خشک است علامتش آنکه بعد از لین طبیعت
عارض شود و چون تخم ریحان و کتوچه که تخم مرو است و اسپغول که اسفرزه باشد و بارهنگ و ریشه
خطمی و روغن بادام بدهند با شربت قند و گلاب برودی دفع خواهد شد و اگر زحیر از گرمی باشد
شربت بهی و رب انار بدهند مفید است
و اگر از سردی باشد برگ حنا بدهند **صفته برگ حنا** بیاورند فلفل سفید و زنجبیل
از هر یک بیست مثقال و افیون ده مثقال و زعفران پنج مثقال و سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر
یک مثقال همه را بیزند و بعد شصت مثقال عسل سرشته هر صباح دانگی غلوله کرده فرو برند
و غذا برنج تف داده و زیره تف داده کنند نافع است **زحیر کاذب** یعنی کناک دروغ
علامتش آن است که بغیر قبض طبیعت حادث گردد و چون تخم ریحان و کتوچه و اسپغول و بارتنگ
و امثال اینها با شربت قند و گلاب بدهند زود دفع شود علاجش باید معجون بنفسج بدهند نافع است
صفته معجون بنفسج بیاورند بنفشه کبود ده مثقال و تربد پنج مثقال و رب السوس
… مثقال و محموده یک مثقال و بادیان و انیسون از هر یک نیم درم همه را بکوبند و بیزند و به ده مثقال
عسل و بیست

عسل و بیست مثقال قند سفید صاف کرده و بقوام آورند و سرشته شربتی سه مثقال غلوله کرده
فرو برند و در و قدری آب گرم از عقب آن بیاشامند مفید است و غذا آش ماش بقشر و اسفناج
و اگر … نمایند **سفوف جهت اسهال خصوصا در کودکی** بیاورند گل سرخ شش درم
درونک یک مثقال سعول سه مثقال طباشیر دو درم ریوند چینی یک مثقال تخم
صندل سفید دو درم تخم حماض سه مثقال نشاسته و صمغ عربی از هر یک دو مثقال و
زعفران درم کوفته و بیخته دو سه روز بدفعات سفوف کنند **سفوف دیگر** جهت تونها که در اول …
تونها نافع است و در کهنگی امراض انفع است بیاورند پوست خشخاش و فلفل سیاه و بادی
هم کوفته و بیخته سه حصه نموده هر روز در طرف صبح یک حصه او را با یک فنجان گلاب بجوشانند
صاف نموده بنوشند **سفوف حابس** در اسهال خصوصا هرگاه اطفال باشند و
اسهال ایشکه با هیچ اطراف است و این نیز از مجربات است بیاورند ریوند چینی چهار مثقال
و گل سرخ پنج مثقال پوست پسته و تخم کشنیز از هر کدام دو مثقال عود قماری یک مثقال و
قرنفل یک مثقال و آمله مقشر دو مثقال کوفته و بیخته ممزوج نموده و یک مثقال بخورند
سفوف خطمی که بجهت شکم و اسهال را نافع است بیاورند خشخاش تخم حماض تخم خرفه
از هر یک سه مثقال نشاسته چهار مثقال صمغ عربی یک مثقال … گل ارمنی دو مثقال گل مختوم
را بو داده بعد کوفته و بیخته در شش روز هر روز میل نمایند **سفوف جهت اسهال** حاملی
و غیره و موی را نافع است بخصوص بجهت اطفال که تجربه رسیده است بیاورند مغز تخم خطمی و تخم
حبازی نشاسته صمغ عربی گل ارمنی سعول طباشیر اجزا را مساوی هم بکوبند و
بیخته بمقدار … یک مثقال بخورند که بسیار مفید است **در سرخی جوششی اما بیشتل**
۴۰
… که … گویند و بعضی … **احوال چون** از غلبه خون بود
علامتش سرخی رنگ و … است علاجش فصد کردن و … و تعدیل خون
است **صفته ملینی** که شیرا و جمیع مرضهای دموی را نافع است بیاورند
عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد تمرهندی و آلوبخارا از هر یک ده مثقال عنب الثعلب و تخم
کاسنی و گل نیلوفر … که هر یک سه درم همه را نیم کوب … صاف کنند نیم گرم بیاشامند
و غذا عدس مقشر و اگر … کشنیز تازه و قیمه و آب تمرهندی کنند و بعد از فصد تلیین
طبیعت هرگاه آب لیمو یا غوره یا سرکه بیست مثقال به پنج مثقال روغن گل یا روغن بنفشه و
قدری گلاب آمیخته نیم گرم بمالند و صباح بحمام روند مفید است **طاشرا یعنی** …
سرخ که تمام صورت را فرا گیرد و گاهی سرخی او در بدن رسد علامتش گرمی موضع و تب تیز
و اندوه است علاجش خون گرفتن و مسهل خوردن و طلا نمودن صندل است **صفته**
طلای مذکور بیاورد صندل سرخ و سفید از هر یک پنج مثقال در بیست مثقال آب کشنیز تازه حل
کرده بلته کتان کهنه … طلا کنند و برخی فصد یا حجامت نمایند و این شهد که
ما شرا و جمیع مرضهای صفراوی را مفید است و مشهور است بجهات شربت بدهند بیاورند
تمرهندی و آلوبخارا از هر یک سی مثقال شب را آبی که از روی او بگذرد خیسانیده و صبح صاف
کنند و پس بیاورند شیرخشت اعلا در ده مثقال گلاب حل نمایند ممزوج کرده نیم گرم بیاشامند
مفید است روز سیم علامت بهبودی ظاهر خواهد گردید انشاء الله **فصل چهارم در سعال یعنی سرفه**
۴۱
که سعالش گویند اگر سرفه بلغمی … و اگر خشک است سرفه تر علاجش
طبیخ زوفا کبیر

طبیخ زوفاء کبیر است و پرهیز دخشک او شربت حماض بنوشند و پرهیز کنند **صفت طبیخ زوفاء کبیر** بیاورند زوفاء و بیخ مرغ که اصیل السوس باشد از زیره کنند از هر کدام ۲ مثقال پرسیاوشان و تخم کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم انجره و فراسیون که کندنای کوهی گویند و تره تا شد از هر یک یک مثقال همه را بجوشانند تا نیمه آید و صاف کنند با ده مثقال نبات مصری شیرین کرده نیم گرم بنوشند تا ۳ روز نافع است **صفت شراب خشخاش** بیاورند پوست خشخاش و تخم خشخاش از هر یک ۳ مثقال در یک پیاله آب جوش بدهند تا نیمه آید صاف کنند بس ۱۰ مثقال قند سفید بیامیزند و بجوشانند تا بقوام آید هر روز از هشت مثقال الا ده مثقال بلیسند و غذا را مرغ جوان و عدس مقشر و اگر او کشنیز ترقیق نموده و تخم خشخاش میل نمایند که انفع است **درد گلو** یعنی تنگ نفس چون از بلغم بود علامتش عدم تنگ نفس و متنفر شدن از هوای سرد و نفع یافتن از هوای گرم است و علاجش چون علاج زکام است که مذکور شد ولی در اینجا ذکر سنکنیم سفوف را که از برای ضیق النفس نافع است اولاً بدانکه چند چیز از برای تنگ نفس مضر است اولا بوی بد و دویم دود و هر دود باشد سیم غبار چهارم آب سرد پنجم امتلای معده و اوکلیه اینها باید پرهیز نمود و بعد از جهة علاج این سفوف را ترتیب داده میل نمایند **صفت سفوف ضیق النفس** که از نموده است بیاورند غاریقون و زنجبیل سوس از هر کدام ۲ مثقال کوبیده و بیخته تا ۳ روز بروزی یک مثقال سفوف سازند و دیگر سفوف دیگر که عدیل ندارد بیاورند بلیله را پنج مثقال بس بکوبند و با سکه گاو خمیر نمایند و بعد او را در خمیر آرد گندم بگیرد و یک شب در زیر خاکستر گرم بگذارند بعد بیرون آورند مرتبه دیگر او را بکوبند و ۳ مثقال دارچین بیاورند آنرا هم بکوبند ممزوج نمایند خوراک ۲ دانگ مثقال شروع نمایند و هر روز بکدانک اضافه نمایند تا یک مثقال و نیم برسد و در یکمثقال و نیم نگه دارد همه روزه بخورد که نافع است **نفث الدم** یعنی ظاهر شدن خون بسرفه یا اخ تف یا بی‌تنخ علاجش این است ماءالشعیر خوردن و شربت انجبار میل نمودن و سفوف کهربا خوردن است **صفت شربت انجبار** بیاور انجبار نیم کوفته هشت مثقال در یک پیاله آب جوش بدهند تا نصف بماند بس ۱۰ مثقال قند سفید صاف مخلوط کرده بجوشانند تا بقوام آید هر روز بروزی هشت مثقال بنوشند و غذا را ماءالشعیر و نخود آب عدس مقشر دیگر میل نمایند **صفت سفوف کهربا** بیاور کهربا و صمغ عربی و گلنار فارسی از هر یک ۲ مثقال بس ساییده بخته تا شش روز بروزی یک مثقال میل نمایند **بحة الصوت** یعنی گرفتگی آواز چون از گرمی بود و خشکی بود علامتش بسیاری میل بآب و خشکی دهان و درشتی زبان است علاجش بگیر جزوی از نبات و قدری نشاسته و مخلوط کرده میل نمایند و دیگر بیاورند آب کلم و باقلی کوسفند با قدری گل بنفشه تازه با کتیرا بجوشانیده صاف نموده مکرر غرغره نمایند که بسیار مفید است از خربوزه و انگور و ترشی و تندی و تیزی و هوا خوری که احتراز نمایند **در علاج امراض سینه و شش** **سل** یعنی جراحت شش علامتش تب نرم دائمی و برآمدن ریم بسرفه است و فرق میان ریم و بلغم آنست که چون ریم را بر آتش افکنند بوی بد ظاهر شود و چون در ظرف آب اندازند بعد از زمانی بته نشینند علاجش ممکن نیست ولی از برای تسلیه خواطر مسلول دست از فندا و مدت برمدار ماءالشعیر و شیر الاغ بر او بدهد انشاءالله شاید خوب بود قرص جو خشک

قرص جو خشک دغیره که خواهد مذکور شد مفید است **ذات الرئه** یعنی آماس شش علامتش تب تیز دائمی و عدم قدرت بر تکیه زدن الا بر پشت و تنگی نفس علاجش بیاور آب کدو نیلوفر دریائی جوشانیده و صاف نموده با شربت بنفشه بنوشند **صفت شربت بنفشه** بیاور بنفشه هشت مثقال جوشانیده صاف کرده با سی مثقال قند سفید مخلوط کرده بجوشانند تا بقوام آید قدر شربتش شش مثقال است و غذا را ماء الشعیر نخود آب ماش جوجه و شیر حلو عدس میل نمایند نافع است **شوصه** که ذات الجنب گویند علامتش تب دائمی و تنگی نفس و خلیه یعنی آماس که در پرده که نواحی پهلو است یا دردیست که بیک ناگاه در پهلو و نفاصل بسینه برسد علاجش بیاورند عناب سپستان بجوشانند شیره کشیده صاف کنند با شربت نیلوفر بنوشند و رگ باسلیق زدن و بیست مثقال خون گرفتن بدانکه رگ باسلیق رگی را گویند که از رگ هفت اندام فرد است و غذای مناسب خوردن است **ذات الصدر** یعنی آماسی که در نواحی سینه و پهلوی است علامتش تب دائمی و درد سینه است علاجش شربت نیلوفر خوردن روزی یکبار تا چند روز و غذا را آش جو و ماش مقشر و آب فروت ممزوج کردن خوردن و تنقیه کردن است بدانکه در شوصه و ذات الصدر و ذات الریه اخراج ماده بمسهل تنها نتوان کردن و بحقنه باید قطع ماده نمودن **صفت حقنه که در شوصه و ذات الصدر و ذات الریه رسود بند است** بیاورند گل بنفشه و ساق نیلوفر و عنب الثعلب و تخم خطمی از هر یک ۲ مثقال عناب و سپستان از هر یک سی عدد الوی بخارا ده عدد مغز کاجیره هفت مثقال آب چغندر نیم پیاله همه را در یک کاسه آب جوش بدهد بعد صاف کنند و با بیست مثقال شیر خشت در آن آب حل کرده و پنج مثقال روغن گاو بان اضافه نمایند نیم گرم در ۳ دفعه اماله نمایند و غذا چنانچه مذکور شد بخورند **در امراض قلب است** **خفقان** یعنی طپیدن دل خواه مادی بود و خواه غیر آن چون از غلبه خون باشد علامتش خشکی دهان و تشنگی و سرخی بسبب تعفن در بندی قاروره است علاجش اولا هرجا که محل عصبه خوردن و دعوا و نزاع باشد بی‌تأمل نماند و زود از آنجا فرار کند و ثانیا بیاورد صندل لب بید با گلاب و جزوی از کافور ممزوج کرده طلا نمایند مع آب سیب شیرین همه را مخلوط کرده بپارچه کتان آلوده در حالتیکه معده از طعام خالی باشد فصد بعضی در بالای قلب بیندارند که نافع است واگر خفقان از امتلای خون باشد علامتش بزرگی نبض و پری رگها و سرخی چشم و رو است علاجش خوردن ماه صورتی در برگرفتن و بازو جمع شدن است **خفقان** چون از سردی بود علامتش در بلغمی نرمی نبض است و در سوداوی تندی نبض است علاجش بوئیدن ترنج و عود و عنبر است و طلا کردن غالیه و روغن حب البان و روغن نیلوفر است و شربت صندل خوردن **صفت غالیه خفقان** بیاورند عنبر یکمثقال بگذارند قند سفید در سنگ از هر نیم مثقال بسایند و همه را چهار مثقال روغن حب البان یا روغن نیلوفر آمیخته صلایه کنند و بمالند نافع است **صفت روغن حب البان** بیاورند حب البان که دانه ایست بقدر دانه نخود و از پسته کوچکتر است که پسته غالیه خوانندش سی مثقال و قند سفید شش مثقال بکوبند و روغن کشند چون روغن جوز یا بادام **صفت روغن نیلوفر** بیاورند برگ گل نیلوفر در ظرفی تازه بیست مثقال در صد مثقال روغن بادام کرده در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب گذارند بعد دو بار برسند یا انکه بیاورند نیلوفر برگ خشک در یک پیاله آب بجوشانند

جوش بنند تا نیمه آید پس صاف کنند و نیم پیاله روغن بادام در او زیر بند بجوش بنند تا آنکه آب تمام شده
روغن بماند طلا کنند صفت شربت صندل که بجهت خفقان سوداوی سبب آن
باشد بجا است این مجرب است بیاورند صندل سفید چهل درم بعد او را سوهان کرده
در صد درم آب گشنیز و آب غوره یا آب لیمو خیسانیده یک شبان روز بعد از آن با نیش طلا
بجوش بنند و کف بردارند و درم زعفران سائیده در او افکنند و سی مثقال قند سفید اضافه
نمایند بجوش بنند بقوام آورند و بعد بردارند و هر خوراک پنج مثقال با تخم خرفه و تخم خیارین و امثال
آن که در تبها بکار برند بنوشند که بسیار مفید است عرق مدنی بتازی یعنی علت

ف ۴۴

رشته گویند که در بدن ظاهر شود
علامتش اجزای بدن را از کثرت درد چون شیرازه در هم کشد و اگر از علامت خون باشد باید تقلیل
و تلطیف غذا نمایند علاجش بعد از انکباب داروی و فصد اگر از غلبه خون باشد و غذا از آب نخود
نیم کوفته و ماش و قشنیز و سیر سبز که فوم اخضرش عرب گویند ریزه ریزه کرده یا سیر خشک کوفته بروغن گاو و طبخ
داده مخلوط نخود آب مذکور بنوعه میل نمایند و آبهای انهار که سنگ و تیز رو بود و منبعش ... باشد و بر ریگ
و خاک پاک جاری باشد و از بلندی به پستی و از جنوب شمال یا از مغرب بطرف مشرق رود آن آب را گرفته
و سه روز در ظرفی بگذارند که اجزاء ارضی او ته نشین شود آنوقت بنوشند و ... را چهار مثقال
بیاورد و سیر سبز سه مثقال اضافه و اگر سیر تازه نباشد سیر خشک سه مثقال بیاورد جدا جدا کوبیده و
بهم آمیزند و ضماد کرده بر موضع جراحت نهند تا جراحت بهم نیاید قبل از آنکه رشته تمام بیرون
آید نگذارند بهم باز آید و هر صبح و شام روغن گاو را که سیر سفید تازه یا خشک را در او جوش داده
باشند صاف نمایند در عضو ماؤف گذارند و مالند تا زمانیکه رشته فربه گردد و باید که بلا دردی
و بی مشقت و دردی تمام بیرون آید و صاحب علت راحت یابد انشاء الله جدری

ف ۴۵

یعنی آبله علامتش تب دائمی و درد پشت و از جا در آمدن در خواب است علاجش بیاورد
شربت عناب سیزده مثقال مخلوط با آب گلاب کرده همه روزه بهمین قرار میل نمایند و اگر آبله
در روز ششم و هفتم بیرون نکند هر روز ده مثقال بادیان و پنج عدد انجیر بجوشانند و صاف کنند و
با شربت عناب داخل نمایند بنوشند و غذا را نخود آب عدس و ماش و قشنیز میل نمایند و اگر بعد غذا
واسته باشد شب را تر طعام عدس بدهند و در غذای روز دیگر با ... سبز با تنبت سبز آمیزند
و اگر بیمار طفل باشد مادرش باید بهمین دستور مذکور عمل نماید و پرهیز کند و در نزدیک ظهور آبله
کف پای مریض را حنا به بندند و کافور و سرمه در آب گشنیز حل کرده در چشمش بچکانند تا آبله
در چشمش بیرون نیاید و در سیزدهم و چهاردهم آبله را بسوزن طلا یا نقره خالی کنند تا روی به
خشکی آورد و اگر دیرتر روی بخشکی آورد چوب صندل در هوای گرم و چوب گز در هوای سرد در زیر
دامنش دود کنند که بزودی خشک و خوب خواهد شد حصبه یعنی سرخچه علامتش
تب دائمی و بدبوئی نفس و اندوه و اضطراب و بیخوابی و تشنگی است لغة الحصبه سرخچه الجدری
و یقال هی الجدری علاجش بدانکه در سرخچه بعد از روز سیم مبادا برشتی هم بمریض
بدهند اگر برشتی بادیه بدهند هلاک خواهد شد و دستور العلاج که از برای جدری که آبله باشد نقیم
بهمان غذا و دوا باید اکتفا نمایند ولی از بابت ازاله مرض سرخچه باید تنقیه بدهند و در روز
دوم رگ بزنند و خون کم کنند و در روز سیم ابدا برشتی براو ندهند و بمعالجه دستور العمل آبله رفتار
کنند بدانکه صاحب حصبه و جدری را باید در بلادیکه هوایش مایل بگرمی و خشکی بود چون
اکثر بلاد خراسان و غیر آن شربت و غذائیکه مذکور شده دهند و آب هندوانه هم تجویز فرموده اند
و اما در بلادیکه هوایش مایل بسردی و تری بود چون سمرقند و بخارا و کابل و غیر آن و در بلاد
بلادیکه هوایش مایل بتری بود چون قندهار و کشمیر و ... و اکثر بلاد هندوستان و غیر آن باید هر

صباح

هر صباح بیاورند عناب بیست دانه و بادیان با تخم کرفس ده مثقال و اگر امتلا انبوه باشد تخم کاسنی نیم کوفته ده درم
همه را جوشانیده صاف نمایند با ده مثقال قند سفید شیرین کرده قدری گلاب ختم نموده بمریض دهند
و غذا آب نخود و ماش و قشنیز و بادیان سبز با تنبت سبز ترتیب داده بدهند و از هندوانه منع نمایند

ف ۴۶

مثل و نمش و کلف و خیلان برش نقطهای کوچک سیاهی بقدر دانه کنجد بر صورت بهم میرسد
گاه باشد مایل بسرخی و کبودی نیز میباشد کلف که تاش میگویند تاش و کلک که بر روی و اندام ظاهر
شود و عوام انرا ماه گرفته گویند نمش شیخ الرئیس گفته آنچه مایل بسرخی است نمش باشد و آنچه بسیاهی است
برش خوانند و برش را کنجدک خوانند و خیلان یعنی کلف بود الا آنکه از جلد بلندتر باشد و نمش
نقطهای سرخ رنگ بود که بر ظاهر جلد ظاهر شود حدوث این امراض از کثرت دود شدن سرکی
رگهاست که در تحت جلد است علاجش باید داروی مسهل بخورند پس از آن بر هلیله پرورده مداومت
نماید و همه روزه روزی چهار مثقال بخورد و غذا آب مرغ جوان و ماش و قشنیز و کشنیز تر ... و ...
باقلا و پوست تخم مرغ و صدف سوخته و مردار سنگ و تخم ترب و تخم خیار و تخم خربزه و مغز بادام
بکوبند و بیزند و با آب ... و جو سرشته و هر صباح بحمام روند بشویند مکرر تجدید کنند نافع است
بهق لکه سفیدی یا سیاهی بود که بر ظاهر جلد آشکار شود و گاه باشد که در گوشت نفوذ کند علامتش
آن بود که چون سوزن بر موضعش فرو برند خون بیرون آید علاجش شراب فاروق ... و کیفیت
کرمش آن این است که بیاورند سرمه بلور نیم من و شوره یکپارگ بکوبند و مراد از سرمه بلور زجاج سفید
شفاف است پس بقرع و انبیق و قابله بچکانند چنانچه کیمیاگران دانند و همه روزه بر موضع معلوم بمالند
برص لکه سفیدی یا سیاهی بود که بر ظاهر جلد در گوشت نفوذ کرده باشد و با استخوان رسیده باشد علامتش
آن باشد که اگر سوزن بر موضعش فرو برند آب آید خون بیرون نیاید علاجش متعذر است ممکن نیست ولی
از برای آنکه زیاد نشود شراب کهنه انگوری خوردن نافع است قیمقام نوعی از قمل است که بچسبد
بجفن است و بمسام فرو رفته تا در آن میباشد بحدیکه چون نظر کنند خیال میکنند که بیخ موی است
که اندک ورم کرده بسبب عدم حرکت آن و فرق میان این دو آن است که قیمقام را پاهای بسیار باشد
بخلاف آن قمل است و قیمقام را چهار پایک میگویند و تولید این مرض از تعفن رطوبت است
علاجش آنست که این اجزاء را ... طلا کنند بیاورند سه مثقال زیبق و سه مثقال حنای سوده
و روغن زیت و روغن گاو پنج مثقال و روغن کرده بیضه سرخ ده مثقال همه را بهم آمیخته کف مال کنند تا کوبند
تا سیماب کشته شود و هر شب بر اعضا مالند نافع است اما احتیاط کنند که بزیر بغل و پیش ران
نرسد این روغن که ضرر دیگر میرساند و پس از مالیدن هر شب هر صبح حمام روند داحس یعنی
کژدمه که عوام گوشه انگشت گویند و علامتش آن ورم ... بود نزدیک ناخن که مایل باشد بسرخی و درد
بسیار کند علاجش رگ زدن و مسهل خوردن و از سرکه و افیون مالیدن است دمل که
بدنبل مشهور است و بدترین انواع آن آنست که غور بیشتر داشته باشد علاجش این ضماد است
بیاورد انجیر او را جوش بنند تا مهرا شود و هفت مثقال مویز منقا و سه مثقال خردل کوفته و بیخته ضماد
کنند تا منفجر شود خراج دبیله بزرگ است که اماسی بود گرم که در ... بوضعی بود که
مواد بجانب آن ریخته باشد علاجش فصد کردن است و ضماد نمودن است صفت ضماد انجیر
پاره را آورده کوبیده تا مرهم شود ضماد کنند تا منفجر شود و از خوردن چیزهای تلخ و تند و تیز و شور احتراز
کنند و دبیله اماسی بود شبیه به خراج الا آنکه موضع اماس گرم نباشد علاج آن بیاورند چهار
مثقال بوره و صابون بکوبند به پرند بعد قدری عسل آورده ممزوج کنند ضماد نمایند اکله

یعنی جرحی

یعنی جراحتی که عضو را بخورد و زیاد شود اگر بخواهد زیاد نشود باید گل ارمنی و سرکه اتصال بر اطراف جراحت بمالند
طاعون یعنی آماس سیاه یا سبز یا خاکستری یا زرد یا سرخ که در پس گوش یا زیر بغل یا کش ران حادث
گردد علاجش غیر از این نیست که او را بشکافند [illegible] که برودت [illegible] مشهور است که چون او را [illegible]
دانه‌های سفید نرم بتجربه چون دانه از خشخاش بیرون آید علاجش تنقیه سوداوی نماید پس از آن بیاورند
شونیز که سیاه دانه باشد بیاورند بمقداری او را کوفته و بیخته با سرکه سرشته ضماد کنند بعد [illegible]
تا چند روز چنین کنند رفع شود ثؤلول یعنی زگیل که عوام او را زگیل گویند تولد این از ماده غلیظ بلغمی و سوداوی
است علاج او داغ کردن است با فتیله ارمنیه و آلس حصف یعنی جوششهای ریزه سرخ که عضو را
بگزد چنانچه گویا بدن را سوزن میزنند حدوث این علت از بخارهای غلیظ تیز است علاجش حمام بسیار رفتن
و بدن را در خارج حمام با آب سرد مکرر شستن است بنات اللیل یعنی جوششهای ریزه که با خارش بود و
[illegible] سرد و بواسطه لیسه شدن [illegible] ظاهر شود علاجش مسهل خوردن و بعد از آن ادویه را ترکیب
کرده بمالند بیاورند آرد باقلا شستی و گلاب [illegible] و روغن گل ده مثقال و سرکه قدری ممزوج
نموده بمالند سعفه یعنی جوششی که اکثر در سر پدید آید و از وی ورم و چرک ظاهر شود [illegible]
گاه رقیق‌تر باشد گاهی خشک باشد و قسمی را که از وی ترشح رقیق ظاهر شود شیرینج گویند علاجش
بعد از مسهل خوردن و تنقیه باطن کردن ضماد نمایند بیاورند زاک سیاه ده مثقال [illegible] چهار
مثقال بکوبند و بیزند و با سرکه سرشته ضماد کنند [illegible] گویند علاجش
اول تنقیه کردن است پس از آن این ضماد کردن بیاورند [illegible] ده مثقال در [illegible] ده مثقال سرکه
حل کرده و پس [illegible] صبر سقوطری سائیده اضافه نمایند ضماد کنند فلغمونی که آماسی بود
در غایت سرخی علاجش [illegible] و ترک رگ زدن است و ماده او از حرارت است علاجش حقنه کردن
و شربت نارنج دادن و غذا را [illegible] دادن و [illegible] دادن [illegible]
یعنی سرخ باد علامتش سرخی بود که چون انگشت برافشرند [illegible] زردی شود و چون بردارند باز سرخ
شود ماده این علت از صفراست علاجش مسهل صفراوی خوردن است چنانچه مذکور شد و هر صباح
و شبانگاه شراب سکنجبین و آب کدو دادن است و مراد از آب کدو است که کدو را در خمیر بگیرند در زیر
آتش کنند تا پخته گردد پس بیرون آورند آبی که در شکم او باشد بگیرند مخلوط سکنجبین مذکور نمایند و غذا را [illegible]
آب آش [illegible] و کدو دادن است [illegible] یعنی آماسی که از [illegible] بود علاجش امتناع با آروغ و
خروج ریح است علاجش باید از چیزهای نفاخ چون لوبیا و امثال آن احتراز کنند و ملطف بخورد [illegible]
زوفا هر صبح ده مثقال زوفا [illegible] مثقال [illegible] بنبات شیرین کرده [illegible]
[illegible] یعنی آماس نرم تولید این علت از بلغم رقیق بود علاجش قی کردن و بعد طلا
نمودن این اجزا را [illegible] سرکه و نطرون که بوره ارمنی باشد بوره را [illegible] مثقال کوبیده و بیخته پس
بیاورند قدری [illegible] سرکه را داخل نموده اجزا را در آن [illegible] بعد آب [illegible] و مراد از [illegible]
[illegible] ممزوج کرده طلا کنند مفیدست خنازیر آماسی بود کوچک بقدر
جوز یا فندق محکم برنگ اعضا و بپوست چسبیده است و حدوث این مرض از امتلاء و قصور
هضم است علاجش ضماد مذکور است بیاور فلفل سفید ده مثقال و [illegible] یک مثقال کوبیده و بیخته
و [illegible] بهم آورده بهم [illegible] سرشته ضماد کنند سلعه آماسی باشد شبیه خنازیر اما [illegible]
نباشد و گاه باشد بقدر خربوزه کوچک بود تولید این علت از ماده بلغم غلیظ است علاجش ادویه
معفنه است که طلا کنند بیاورند آهک آب نرسیده و توبال مس آن ریزه‌ها که در وقت چکش زدن از
مس جدا میشود از هر یک چهار مثقال و زرنیخ و بوره ارمنی از هر یک ده مثقال پس کوفته و بیخته [illegible] مثقال
روغن گل ممزوج نمایند طلا کنند نافع است غدد آماسی بود شبیه بسلعه از فندق بزرگتر
نشود

آتش

نشود علاجش مالش بسیار او را بدهند بعد پارچه سرب پهن کرده بر روی او ببندند رفع خواهد گردید سرطان
آماسی بود مدور سخت یعنی گرد مایل بسبزی و تیرگی و حوالی آن رگهای برخاسته ممتلی بود دفع آن
مشکل است ولی [illegible] بیمار [illegible] و تنقیه اگر روزها بکنند زیرا که تنقیه مانع بشود از
زیاد شدن آن مرض [illegible] جذام آن را سرطان جمیع اعضا خوانند علامتش [illegible] رنگ مایل
بسیاهی و تیرگی و تنگی نفس بسیار عطسه آوردن و گرفتگی صدا و آواز و [illegible] شدن [illegible] و
ظاهر شدن غدده‌ها در اعضا است چون علامات زیادی خون است علاجش فصد نمودن و مسهل
دادن و طبیخ افتیمون خوردن است صفت طبیخ افتیمون بیاورند سنای مکی
هفت درم پوست هلیله کابلی پنج درم بسفایج بنفشه تخم کاسنی [illegible] از هر یک [illegible] مثقال عناب
سپستان از هر یک بیست عدد آلو بخارا ده عدد همه را جوشانیده صاف نموده و پنج درم افتیمون در
خرقه کرده در آن آب بمالند تا طعم خود را باز دهد پس بیاورند ترنجبین [illegible] و ده مثقال مغز فلوس
در آب آن حل کرده و صاف کرده و ده مثقال روغن بادام اضافه نمایند [illegible] نمایند غذا را نخود آب
و گوشت [illegible] و دارچینی و زعفران و اسفناج کنند مفیدست جمره بجیم یعنی [illegible]
علامت وی آن بود که پوست عضو را بخورد و بسوزاند و اندک بگوشت فرو رود و [illegible] در
جای او داغهای سیاه بماند علاجش بقول ابو علی سینا فرموده است بعد از مسهل خوردن
نمودن از عفص که مازو باشد بکوبند چند دانه با سرکه ممزوج کنند مکرر طلا کنند زیرا که باصطلاح
اطباء حرب گویند یعنی گزنده که اجزای آب در آن [illegible] بسیار بگزد و تفریق
اجزای آن نماید نمله یعنی جوششهای ریزه که با خارش و شورش بود و حدوث این مرض از صفرای
[illegible] لطیف است علاجش [illegible] که دافع صفرا باشد بخورند برطرف خواهد شد نفاطه جوششی بود
پرآب شبیه بآبله که از سوختن آتش حادث گردد تولد این مرض از تصعد مائیه و محتبس شده بود در
تحت جلد است علاجش رگ زدن و [illegible] آن موضع و آتش بیرون آوردن و انزروت سائیده فورا بر
او پاشیدن مفیدست کثرة العرق اگر عرق زیاده کسی کند که عرق او بد بو باشد علاجش صندل را
سائیده با آب غوره در بدن مالند مفیدست صنان یعنی بدبوئی زیر بغل بیاورند مرتک و توتیا ممزوج [illegible]
بمالند مفیدست و اگر [illegible] عضوی بسوزد که حرق النار گویند بیاورند کافور او را سائیده و
با سرکه ممزوج سازند و در ظرفی کرده [illegible] آن بآن طلا کنند داء الحیه
که ریختن موی و پاشیدن قشری رقیق بود داء الثعلب که ریختن موی باشد و بس علامتش هر یک
در موی [illegible] صفرائی سرخی و زردی موضع و در بلغمی و سوداوی سفیدی و تیرگی است علاجش بیاورد
پیاز عنصل و کوبیده آب او را بمالند رفع خواهد شد شیبت غیر طبیعی یعنی سفید شدن موی در جوانی است
چون از خشکی است علاجش [illegible] و خشکی [illegible] و لاغری بدن است علاجش مرطبات [illegible]
از قبیل خربوزه و انگور و از غیر مرطبات احتراز کنند بزودی رفع علت خواهد شد افراط جعودت شعر
یعنی بسیاری پیچیدگی موی چون موی زنگیان چون از گرمی و خشکی بود علاجش منع شدن از چیزهای
سرد و تر چون اسفناج و خرفه و کاهو و امثال آن و [illegible] شدن از چیزهای گرم و خشک [illegible]
و شیره علاجش بیاورد لعاب [illegible] با روغن بادام مخلوط کنند بمالند رفع خواهد شد [illegible] بمالند
تشقق الشعر یعنی [illegible] شدن موی چون از خشکی مزاج باشد علاجش عدم رطوبت یعنی خشکی [illegible] است
[illegible] بگیرند لعاب [illegible] ممزوج نمایند بمالند مفیدست بدانکه چنین گوید [illegible] احمد الحسینی [illegible]
که هر یک از این امراض مذکوره معالجه‌های بسیار دارد که این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد [illegible] قاعده
از آنها را [illegible] تقسیم که شخص عاقل ملتفت آثار در علاج جزئیه امراض شود [illegible] طبیب حاذق
یونانی [illegible] کنند تا اطبای فرنگ مذهب این قواعد کلیه را از کلمات حکما و اطبای سلف [illegible]
اهل اسلام [illegible] داشته [illegible] و بدعای خیر [illegible] روح مرا یاد [illegible] فرمایند [illegible]

فصل

ف ۴۷ فصل چهل وهفتم در علاج امراضیکه خاصه زنان است و علامات آنها کثرة الطمث یعنی بسیار آمدن
خون حیض چون از غلبه خون بود علامتش سرخی چشم وپری رگهاست و چون از رقت خون باشد [illegible]
خروج وی کم و ناپدید بودن بزردی است علاجش فصد [illegible] و بستن پستان است اگر علامت
خون باشد و اگر از رقت بود باید چیزهای مغلظ بدهند چون هریسه و کباب [illegible]
احتباس الطمث بسته شدن خون حیض چون از افراط سمن بود علامتش وجود سبب است و چون
از سده باشد که پیش بلغم بود علامتش سستی اعضا و [illegible] نبض و بی رنگی قاروره است علاجش اگر از فربهی
باشد باید بهر چیز [illegible] کم خوردن و [illegible] بدن را لاغر کنند و اگر از سده باشد باید بعد از تحقیق [illegible]
براو خورانید مفتح چیزی را گویند که دافع ماده که سبب سده شده است بشود و چون کرفس و کاسنی و امثال آنها
فرتق یعنی پرده که مانع جماع بشود که بر دهن فرج زن حادث گردد و مرد نتواند نزدیک او برود [illegible]
علاجش ممکن نیست مگر با آلات آهن آن پرده پاره کردن نتوء الرحم یعنی پیش آمدن زهدان زن [illegible]
علامتش درد عظیم در عانه و مقعد و تهیگاه و پشت و لرزیدن اعضاست و تولید آن از رطوبات رحم است
علاجش از داروی غالیه است که بخود بردارد وصفت غالیه در خفقان [illegible] مذکور شد رحا یعنی صاحبه مرض
مانند زن حامله بود از بزرگی شکم و بستگی حیض وغیر آن چون از خلط غلیظ باد بود علاجش [illegible]
[illegible] علاجش خوردن شربت ماء الاصول خوردن است [illegible] مذکور خواهد شد اختناق
الرحم که چون صرع ظاهر بشود هر چند فرقست از روی تحقیق [illegible] علامتش [illegible]
از سیلان خارج شدن رطوبت [illegible] و فرقها میان این علت و صرع آنست که در
این علت عقل [illegible] و علاجش آنست که مردی پرقوت [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] علاجش درد [illegible]
[illegible] حلبه [illegible] بابونه [illegible] انیسون و تخم کرفس و سداب [illegible]
[illegible]
حکة الرحم یعنی خارش رحم چون از صفرا بود علامتش گرمی رحم با سایر علامات غلبه صفرا بود علاجش
اولا باید بقدر [illegible] کنند پس از آن باندازه قوه او مسهل اخراج صفرا بدهند مفید است بواسیر الرحم
بواسیر الرحم دانه های چند بود که بر کناره زهدان ظاهر بشود علاجش اولا باید فصد کنند و بعد از فصد
بیاورند [illegible] که [illegible] و [illegible] را کوبیده [illegible]
[illegible] بکشند و موضع را [illegible] طلا کنند مفید است تشقق الرحم یعنی شق شدن رحم که زهدان
باشد علامتش درد دائمی و چون آلوده شدن [illegible] در [illegible] علاجش [illegible]
[illegible] صفته [illegible]
[illegible]
صاف کنند [illegible] و غذا را [illegible]
کنند [illegible] مفید است قرحة الرحم یعنی ریش زهدان علامتش درد و خارج شدن [illegible]
وریم است علاجش بعد از پاک شدن از ماده این فرزجه را ترکیب کرده بخود بردارد بیاورد [illegible]
که پوست انار [illegible] و گلنار فارسی از هر یک یک مثقال و کندر رومی دو مثقال همه را کوبیده و بیزند و با آب [illegible]
و فرزجه سازند در میان پشم پیچیده در فرج نهند مفید است ورم الرحم یعنی آماس زهدان
علامتش در جمیع اقسام عسر البول است و در دموی تب و سرخی بول است و در صفراوی تب تیز
و شدت درد و در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن مرض است علاجش اگر از خون است باید
باید فصد صافن فوراً بنماید و فصد صافن رگ [illegible] از جانب اندرون و اگر از اخلاط [illegible]
[illegible] مسهل که اخراج آن ماده بشود [illegible] مفید است و اگر زنی بجواهد آبستن شود باید بیاورد [illegible]
[illegible] بنیر [illegible] و او را در سایه خشک کنند و بکوبند و ببیزند و [illegible] فرزجه ساخته و بعد از پاک شدن
از حیض

از حیض که طاهر شده باشد در پشم کرده بخود بردارد حامله خواهد شد در صورتیکه در همان شب با شوهر خود جمع شوند
و دیگر زن بعد از طهر [illegible] را با [illegible] بجوشانند بخورد و بعد با شوهر جمع بشود آبستن شود و دیگر [illegible] را بخود بردارد و بعد
از طهر با مرد جمع شود آبستن شود دیگر دندان بچه که اول بدنیا آمده باشد و اول [illegible] هر زن که با خود دارد آبستن
نشود زنیکه نخواهد آبستن شود بیاورد [illegible] یعنی [illegible] اگر [illegible] باشد با شوهر بخوابد دیگر [illegible]
[illegible] هر زنیکه بخواهد فرج او تنگ شود و معطر باشد بیاورد نفخ الرحم یعنی [illegible] چهار مثقال و سنبل
[illegible] مثقال [illegible] و صلایه کرده و انگشت [illegible] و بدان الوده ساخته و در فرج [illegible]
یا دیگری کنند انگشت را [illegible] آورند بعد با شوهر جمع شوند [illegible] مشاهده نماید [illegible]
ابو علی سینا اگر خواهند بدانند که زنیکه آبستن است دختر است یا پسر ملاحظه کنند اگر اول حال پستان
راست زن بزرگ تر بشود پسر است و اگر پستان چپ بزرگ تر است دختر است و دیگر [illegible] که اطباء
هم بر این اتفاق دارند زن آبستن باید [illegible] اول خون [illegible] و دارو خوردن و
مسهل خوردن اگر بکند ضرر خواهد دیدن و دیگر زنیکه دشوار زاید سنگ آهن ربا که مقناطیس گویند
[illegible] گرد [illegible] حمل خود گذارد و بعضی گفته اند که بران [illegible] زن ببندند [illegible]
علاج امراضیکه خاص بمردان است کثرة الاحتلام یعنی بسیاری انزال در خواب
تولد این مرض از ازدیاد منی است علاجش از غذا های پر رطوبت چون [illegible] و [illegible] مانع [illegible]
نماید و اگر غذا خواسته بخورند [illegible] فرج [illegible] و تهوع و اسهال [illegible]
ضعف الباه یعنی نقصان قدرت بر جماع کردن از جهت دفع آن [illegible] بسیار است ولی از جمله [illegible]
[illegible] که [illegible] بسیار مفید است [illegible] معالجات در او آخر خواهد مذکور شد
ابنه که علت [illegible] او را گویند علاجش [illegible] از جماع [illegible] علاجش [illegible]
است صفته [illegible] بیاورند [illegible] و انیسون و [illegible] از هر یک نیم دانگ [illegible]
[illegible] و [illegible] از هر یک نیم دانگ همه را بکوبند و بیزند و [illegible]
[illegible] اضافه نمایند و با [illegible] خمیر کنند و حبها سازند [illegible]
و غذا را [illegible] کنند [illegible] رفع علت [illegible] خواهد گردید
غلطه یعنی علتی که چون صاحبش مجامعت کند در وقت انزال غایطش دفع شود [illegible]
این علت از سستی عضلات مقعد و کثرت تلذذ است علاجش این است بیاورند [illegible]
[illegible] بقدر احتیاج بکوبند و [illegible] بعد بیاورند شربت حب الآس و [illegible]
[illegible] بردارند مفید است و غذا را [illegible] کنند فتق یعنی [illegible]
فتق معلوم است که چگونه است علاجش باید از مرخیات یعنی چیزها یکه اعضا را بحرارت و رطوبت نرم
نرم گرداند [illegible] و [illegible] با نبات [illegible] سفوف کنند و فتق بندی [illegible]
بسیار مفید است ورم الخصیه یعنی آماس خصیه علامتش در صفراوی زردی [illegible]
و در دموی سرخی آماس است علاجش اگر از صفرا باشد باید چند روزی منضج بخورند بعد مسهلی که دفع
ماده صفرا کند [illegible] و اگر از خون باشد حجامت یا فصد [illegible] و خون کم کنند مفید است
قرحة القضیب یعنی ریش ذکر اگر از احتراق ورم باشد بیاورند از جهت علاجش [illegible]
[illegible] یعنی انار دانه [illegible] کرده و [illegible] که مردار سنگ [illegible] از هر یک چهار مثقال [illegible]
کنند با [illegible] مثقال موم [illegible] و [illegible] مثقال روغن گل و [illegible] مثقال [illegible] مرهم شود و بر [illegible] گذارند [illegible]
شود معظمات الذکر یعنی چیزها یکه ذکر را بزرگ کنند بیاورند زفت [illegible] بقدر حاجت و او را
گرم کرده [illegible] بردی پارچه [illegible] پهن کنند و نیم گرم بر ذکر ببندد بعد از [illegible]
بکنند چند مرتبه چنین کنند ذکر بزرگ خواهد شد و دیگر آنکه [illegible] از جهت طلا کردن و بزرگ شدن [illegible]
علق و [illegible] که [illegible] باشد و [illegible] که [illegible] سرخ [illegible] که در میان [illegible] از [illegible] چند دانه [illegible]

قطع الشهوه

قطع الشهوة یعنی منقطع شدن قوه شهوانیه اگر کسی بخواهد یعنی مردی که قوت جماع کردن از او
قطع شود بیاور تخم کاهو تخم خرفه و گلنار و تخم خیار و خردل و سماق از هر یک پنج مثقال همه
کوفته و بیخته و صلایه کنند و از آن بکذرانند و آب گل سرخ که تازه فشرده باشند خمیر کنند و با آب برگ خرفه
قرص کنند و حبها سازند و در شیشه نگاه دارند و هر گاه که بخواهند یکی از آن حبها را در لعاب بزر قطونا حل کرده
بر قضیب طلا نمایند و جماع کنند و در یک هفته سه مرتبه چنین کنند و هر گاه از این حبها در یکهفته متوالی بر قضیب
و مهره کمر و اطراف طلا کنند و جماع کنند کلیة قطع شهوت و رجولیت او گردد که ابداً قوت مجامعت نداشته باشد
و حرارت ها که قطع شهوت کنند بدان میل اکثر بسیار است چون شونیز در زیره و تخم کتان و قرا نفل و صندل
سفید و برگ گل کنار و برگ کاسنی و آب کاسنی در شستها و از میوه ها هندوانه و خیار و هلو و امثال اینها
واهلیلج و المیج و اطریفل و غیره و از مهلکات خوردن و فصد های بیجا کردن و حمام بسیار نمودن و
بول را نگاه داشتن مکررات و زنی که او را نخواهد از روی اکراه یا به تکلیف با او جماع کردن و با عجوزه کلان
مباشرت کردن و با زن رنجور و زن حائض با افراط مباشرت کردن تمام اینها که گفته شد قوه شهوانیه را کم
میکنند تجنب از آن جهت و باید دانست اگر طبع گرم باشد غذای سرد و خشک نقص شهوت نماید ملین نافع
باشد و اگر طبع سرد باشد غذای گرم برای او ضرر رساند و اگر سرد و خشک باشد غذای سرد و خشک بعضی
و اگر طبع گرم باشد گاه باشد که غذای گرم خشک بیشتر ضرر رساند **قوت الباه** معرس کنجشک را بگیر
بیاور پیر تجوزند قضیب را سخت کند و آب بیت را زیاد کند و اگر بر ذکر مالند سخت کند و اگر درم خردل را با روغن گاو
بیامیزند بر قضیب مالند سخت کرده دیگر بوره ارمنی را با عسل غشته در ذکر و خصیه طلا کنند سخت کند دیگر قطران شامی را
بر ذکر بمالند بزرگ و سخت کند و دیگر بیاور مغز پسته دانه نه مثقال و سعد هندی تیم مثقال و حرمل نیم درم و اجزا را با آب بلند
با آب گرم یا روغن کنجد بر قضیب طلا کنند سخت گردد مغز سر عصفور و مغز سر هدهد را خوش بنده که دارند در جهت
حاجت بکار برند و در انگشت یا دست بمالند لذت دهد دیگر در هنگام مجامعت دار فلفل را در دهان کرده
بخایند چنان لذت دهد که نزدیک به بیهوشی رسد و اگر زهره باکتیان سیاه را با پسته او بر ذکر طلا کنند با هر زن جماع
کنند بغیر از کسی را نخواهند یا الفت گردد و زهر بهتر را بر ذکر طلا کنند تا هر زن جمع شود زن الفت گردد پیه پالیان
را با مردار سنگ بر ذکر طلا کنند جماع کنند با زن این از جمیع مردها بهتر کنند و دیگر هر گرا قضیب سست شده
باشد سه روز رفرزی پنج سیر سیر را در روغن بریان کرده بخورد قوت گیرد و دیگر چند روز بگیر زر حلیله سیر بخورد سخت
گردد دیگر معجون از برای قوت باه بیاور اسغنه و جوز بویا و فرانفل و دار چینی از هر یک پنج درم و کلیه
سرخ و سفید هفت مثقال اجزا را کوبیده و با شهد بیامیزند و هر روز وزن دو مثقال بخورند بسیار نافع
علاج زن نازا اگر بخواهد کسی او را بنفاح در آورد که این زن دیگر بار نمی زاید جوز بود
خصیه گربه سیاه را خشک کند بشدت بر قضیب طلا کنند و با آن زن جمع شود دیگر از زن بر گل
بگذارد که با او جماع کنند و دیگر خوردن کرزه که بفارسی بوریح گویند خام و پخته و سرخ کرده بسیار را خوردن
و مداومت کردن قوت باه را بیفزاید علاج درد پشت و بیرون طاهر شود جهت امراض
حدبه که صاحبش را غلک گویند و غلک شخصی را گویند که قد کوتاهی داشته باشد و پا
این قد و بالا بسیار فربه و زشت و مضحکه باشد و مضحک در انظار بنماید چون از رطوبت مزلقه
سست کننده بود علامتش سنگینی و گرانی اعضا و سردی موضع علت است که بر پشت او ورم ظاهر
گشته باشد علاجش قضیب الذریره است نبات شبیه بچوب سعد و صفه طلا کردنش این است که
بیاورد قصب الذریره و کوبند و بیزند و بعضی سرشته طلا کنند تا نفع شود **وجع الظهر**
یعنی درد پشت چون از بلغم باشد علامتش سردی ملمس و انتفاع بحرکت است و چون از
بار گران برداشتن بود علامتش تقدیم سبب است علاجش اگر از بلغم باشد باید مسهلی که بلغم
بلغم باشد بدهند و اگر از بار گران برداشتن بود بگیرند روغن گل و مکرر بمالند تا درد و ورم بر طرف شود

۴۹

وجع المفاصل یعنی درد بندها بیان علامتش درد موی سرخی و رنگ و در صفراوی زردی
موضع درد است و در بلغمی سفیدی موضع و در سوداوی تیرگی آن است علاجش اگر از خون است باید خون کم کنند
بفصد یا حجامت و اگر از اخلاط است باید تنقیه کنند از غاریقون **صفت** منقیه که در درد مفاصل از خواه
مادی باشد خواه مفرد و خواه مرکب شاید این است بیاور سنا مکی پنج مثقال و گل نیلوفر و دربای و گل سرخ و بادیان
و بر سیاوشان و تخم کاسنی از هر کدام ده مثقال و تودریان نیم کوب تمر هندی پنج مثقال زبیب بیستان عدد آلو بخارا
ده عدد همه را در یک کاسه آب خوش بند تا نصف باقی ماند صاف کرده و یا تکمیر شیرخشت در آب گرم حل کرده
و صاف کرده و یک مثقال غاریقون سفید تمر هندی بگذرانند اضافه نمایند نیم گرم بیاشامند و غذا را
نخود آب مرغ و ماش مقشر و کشنیز تازه کنند تا نافع است **فاید** دانه چینه باشد که بر سر سفره ظاهر شود
چنانچه سابقا ذکر او مذکور شد و مجدداً در اینجا ذکر نکنیم که چند چیز از برای بواسیر نافع است از جمله اینها
خوردن خرنوره است و دیگر مسهل کردن انار است و دیگر فصد صافن نمودن است و دیگر مرغ و اکراه
زرشک خوردن است و دیگر حب مقل خوردن است **صفت حب مقل** بیاور دو پوست هلیله کابلی
و هلیله سیاه از هر یک ده مثقال و سکنجبین سه درم و خردل سفید ده درم همه را کوفته و بیخته و سیخ درم
آب کنند تا و پانزده درم مقل ازرق در او حل کرده همه را بسرشته حبها سازند کحبه و هر صباح ده درم علوله
کرده فرو برند و غذا آب مرغ و ماش و اسفناج کنند و بدانکه چنانچه مقل در بواسیر نافع است اطریفل
مقل هم نافع است و باعتقاد بسیاری از مجربات خوردن افتیمون بماء الجبن نافع تر از هر چیز است
این است اطریفل مقل بیاور مقل سی مثقال در آب گرم حل کرده و صاف نموده و با سه مثقال
عسل گداخته بقوام آورند و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و آمله مثقال از هر یک ده مثقال کوفته و بیخته
در آن سرشته و از یک مثقال تا دو مثقال علوله کرده فرو برند و **کیفیت خوردن افتیمون بماء الجبن** است
بیاور پنج مثقال افتیمون را در پارچه کرده در مقدار مثقال ماء الجبن گرم چندان بمالند که طعم خود را تمام
باز دهد پس هشت مثقال شیرخشت را در آن گرم کرده حل کرده و چند قاشق آب آلو بخارا اضافه نموده
نیم گرم بیاشامند و اگر قوی تر خواهند پنج مثقال سنا مکی را بجوشانند صاف کرده اضافه بر آن کنند پس
بیاشامند و ماء الجبن را چنین گیرند بگیرند یک کاسه شیر بز زرد و ازرق خشت را گرم کرده بدو پاره قاشق سرکه تند
بیامیزند و ولت کنند تا پنیرش از زرداب جدا شود و صاف کنند بدستور العمل مذکور با افتیمون بخورند و اگر بواسطه بواسیر
سر سفره ورم کند و قولنج و درد شدید ظاهر شود باید رگ باسلیق بگشایند و بر هر چه بیرون که از آن باشد زالو بیندازند
یا حجامت کنند و شربت بنفشه در آب حل کرده با آب و گلاب و تخم ریحان بیاشامند و غذا را ماش مقشر و اگر این وقت
بشیر انداختن با مرغ و با گوشت بچه و بهی نمایند و اگر ورم شدت کند باید منفجر شود بواسیر پس بیاورند نان کلاغ و
تخم خطمی و تخم نان کلاغ و گل خطمی و شبت تر و یا خشک و بنفشه و اکلیل الملک همه را یا آنچه میسر شود بجوشانند و صاف
کنند و نیم گرم در آن نشسته یا وقتیکه ماده ورم به تحلیل رود یا آنکه نضج تمام یافته بخود منفجر شود و اگر منفجر نشود فصاد
طلب کنند و نیشتر بزنند **تشقق المقعده** یعنی شق شدن سر سفره علاجش اولا باید از چیزها ئیکه قابض
باشد احتراز کنند و بخورند چون سیب ترش و بهی و ریواس و لیمو و سماق و امثال آنها و بعد از آن این مرهم
را ترکیب کرده بگذارند بگیرند موم زرد یک مثقال و کوهان شتر یک مثقال آب کنند تا و سه مثقال مقل
ازرق در او حل کرده سرشته آمیخته تا معجون شود بگذارند نافع است و **رم المقعد** یعنی آماس سر سفره که
علامتش درد موی درد و گرانی مقعد است و در صفراوی خلیدن و ترک زدن است علامتش درد موی زدن است
زدن است و در صفراوی شهد خوردن است **صفت** مسهلی که احتیاج صفرا کند بیاورند
تمر هندی ده مثقال و سنا مکی چهار مثقال و بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی از هر یک ده مثقال سپستان
سی عدد همه را جوش دهند و صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت در آن حل کرده بنوشند و عدا آب آلو بخارا
با تمر هندی بیاشامند **عفونة اللثة** یعنی عفونت لثه از عرق و اگر کسی را عرق با عفونت باشد خون ستبر را کم
کردن در طرف کنند یا لثه را در میان او گذارند تا عسل بگذارد و یا سه مرتبه سه روز در میان عضو کنند عفونت بر طرف شود و اگر خون ستبر
را گرم گرم در دهان کنند بدبوئی دهان را زایل کند و خوشبو شود

علاج امراض گرده و مثانه حصاة الکلیة یعنی سنگ گرده علامتش ظاهر شدن ریگهای
سرخ یا زرد یا سبز در بول است و درد شدید کردن و تیرک زدن است علاجش بیاورند چوب تاک که سوخته باشد
و بسوزانند و خاکستر او را بگیرند و بیاورند چهار حسک و او را نیم کوفته بجوشانند و آب او را با آن خاکستر ممزوج کرده و بنوشانند
بخورند تا چند روز به شود

ذبح الکلیة یعنی باد گرده علامتش انتقال درد است از موضعی بموضعی و عدم گرانی است علاجش باید
همه روزه ناشتا شراب ماء الاصول بخورند تا دفع گردد صفته ماء الاصول بیاورند بیخ اذخر
فی الحدیث مجمع البحرین الاذخر بکسر الهمزه والخاء نبات معروف عریض الاوراق طیب الرائحة
و یسقف به البیوت بحرقه الحداد بدل الحطب والمعجم الواحده اذخره والهمزه زائده
نباتی است معطر بیخ او را بگیرند ده مثقال با پوست بیخ بادیان و بیخ کبر که در سرکه بیزند و بجوشانند و [illegible] بکار برند و از
پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس از هر یک ده مثقال هر سه را بجوشانند و صاف کنند و بده مثقال عسل مصفا
شیرین کرده نیم گرم بیاشامند و غذا نخود آب مرغ و ماش بخورند و ضماد اسبوس و نمک هم نمایند نافع است [illegible]

ضعف الکلیة یعنی ضعیفی گرده علامتش آنست که رنگ بول شبیه آبی بود که گوشت تازه در آن شسته باشند
یعنی خون کم رنگ با جرمی لعاب دار و ظاهر باشد علاجش معجون فلونیا است که اگر قضیب چون موم نرم باشد قوت
گرفته از این معجون مانند سنگ سخت گردد صفته فلونیای رومی بگیرند فلفل و برز البنج از هر یک شش
درم و افیون ده درم و زعفران پنج درم و سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک دو درم [illegible]
رزنباد و درونج عقربی از هر یک پنج درم و مشک و مروارید ناسفته از هر یک نیم مثقال [illegible] همه را
کوفته و بیخته و با عسل سرشته و هر روز دانگی غلوله کرده فرو برند و غذا را لحم مرغ نیم برشت با صمغ عربی کرده بخورند

ورم الکلیة یعنی آماس کلیه علامتش درد و تب تیز و درد و پری رگها و نرمی نبض است و در
صفراوی تب تیز و قشعریره و فراش و سحابی و زردی قاروره است و در گرانی و ثقلت درد و در سوداوی رقت
بول است علاجش از هر کدام از ماده بینند آن را بدارو ها دفع کنند قرحة الکلیة یعنی ریش کلیه
علامتش خروج ریم و خون و ظاهر شدن قشور لحمی در بول است علاجش بسیار مداومت کردن با [illegible] است

ورم المثانه یعنی آماس مثانه علامتش در جمیع اقسام عسر البول است در دموی تب دائمی و درد
عانه است و در صفراوی تب تیز و هذیان [illegible] و درد زهار برده باشد که گویا سوزن میزنند علاجش اگر از خون است
باید فصد کنند و اگر از صفرا است باید اخراج ماده صفراء بمسهل مناسب چنانچه مذکور شد نمایند حصاة المثانه
یعنی سنگ مثانه علامتش ظاهر شدن ریگهای سفید یا خاکستری رنگ است در بول علاجش خوردن حجر الیهود
صفته درست کردن حجر الیهود آنست که بیاورند تخم خطمی و تخم کرفس و سنبل از هر یک نیم مثقال بجوشانند
و صاف کنند و نیم مثقال شلیم که صمغ درخت آلو باشد یا صمغ عربی در آب آن حل کرده و با قند سفید صاف
شیرین کرده و بعد بیاورند سه دانگ حجر الیهود سوده و اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامند تا [illegible]
کنند دفع شود و غذا را نخود آب و شب را ترک طعام بیاشامند قرحة المثانه یعنی ریش مثانه
علامتش خروج ریم و خون و سوزاک و بدبوی بول است علاجش چون خواهند تا که سوزاک را زائل کنند
سفوف مدمل و شربت ریواج بدهند صفته سفوف مدمل بیاورند مغز تخم بادرنج و مغز تخم
خیار و مغز تخم خربزه از هر یک سه مثقال گل ارمنی و کتیرا و نشاسته و صمغ آلو و تخم خرفه و طباشیر از هر یک
نیم مثقال ریوند چینی یک مثقال همه را کوفته و بیخته هر روز سه مثقال در [illegible] مثقال شربت [illegible]
حل کرده بیاشامند و شربت ریواج بیاورند ریواس و او را کوفته نیم من آب او را گرفته [illegible]
پس او را با هشت یا ده سیر قند سفید مخلوط کرده بجوشانند تا بقوام آید بردارند در گاه احتیاج بکار برند حرقة
المثانه یعنی سوزش و حکش مثانه از حرارت اگر باشد علاجش این قرص از نادریات است صفته
قرصی که از برای سوزش مثانه مفید است مجرب است بیاورند تخم کرفس یک درم و افیون سه مثقال

ودم الاخوین

ودم الاخوین و صمغ عربی و مصطکی از هر یک ده مثقال مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه از هر یک
بیست مثقال کوفته و بیخته و قرص ساخته با شراب خشخاش یا شیره برگ ترب با شیره تخم خربزه تناول نمایند
بسیار مفید است ذبح المثانه یعنی باد مثانه علامتش درد و عسر بول و گرانی بودن او است علاجش
خوردن ماء الاصول چنانچه گذشت و روغن بید انجیر است صفته روغن بید انجیر است بیاورند مغز
بید انجیر را کوفته و در آب بجوشانند تا روغن خود را باز پس دهد بعد [illegible] اندک اندک آن را بردارند بکار برند
حرقة المثانه یعنی گرمی مثانه علامتش خاریدن مثانه و بدبوی بول و سوزاک است علاجش خوردن لبن الاتان
که شیر خر باشد [illegible] بخورند و غذا نخود آب [illegible]
[illegible] سفید است خلع المثانه یعنی ارخای رباط مثانه است علامتش عسر بول
بعد از وقوع سقطه یا ضربه [illegible] علاجش سوزانیدن حلقوم خروس است تا آنکه خاکستر شود
بعد آن خاکستر را با قدری قند سیاه ممزوج کرده ببلعند نافع است ایضا حصاة المثانه یعنی سنگ مثانه
چنانچه علامت و علاجش مذکور گردید باز هم ذکر میکنم در دفع سنگ مثانه بیاورند پنج درم بوره ارمنی را [illegible]
سه روز با آب ترب بدهند مثانه را از سنگ پاک کند و دیگر یک مثقال خون [illegible] بخورانند سنگ را پاک
کنند و دیگر روغن حب الخضراء را که حبة الخضراء گویند با نخود آب [illegible] و خوردن سنگ
را پاک کند و نوعی ذکر میکنم بقول اطبای هند جانوری هست سرخ و کوچک و در میان تره زارها میباشد و خالهای
سیاه دارد اگر سه عدد او را بخورند سنگ مثانه را بریزاند و دیگر اگر سرگین کبوتر را با [illegible] شکر بخورند در آب سرد
سنگ مثانه را بریزاند اما اگر کودک است [illegible] درم بدهند نافع است تقطیر البول
یعنی قطره قطره آمدن بول است چون از سردی مثانه بود علامتش سفیدی بول و [illegible] از چیزهای سرد
و منفعت یافتن از چیزهای گرم است علاجش معجون اطریفل خوردن است در هر صبح و شب طریق ساختن
او آنست بیاورند هلیله کابلی از پوست او بگیرند سی درم و هلیله سیاه و بلیله و پوست هلیله زرد و امله و فلفل
و دار فلفل از هر یک سی درم و زنجبیل و بوزیدان و نانخواه و شیطرج هندی و شقاقل و خولنجان مصری و تودری
تودری سه قسم باشد زرد و سرخ و سفید [illegible] و بلغت اهل اصفهان
قدومه گویند و بهمن سرخ و سفید و لسان العصافیر که بزبان [illegible] گویند و تخم خشخاش از هر یک ده
درم همه را کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کنند و سه برابر آنها عسل مصفا بیاورند سرشته معجون کنند و
همه روزه و شب قدر [illegible] مثقال غلوله کرده فرو برند و غذا را گوشت گوسفند یا تره کباب
کرده بخورند حبس البول یعنی بند بول چون از سردی مزاج بود علامتش عدم تشنگی [illegible] و
سفیدی بول است علاجش بیاورند تخم کرفس و ریشه بادیان و انیسون از هر یک سه مثقال بجوشانند با قند
سیاه شیرین کرده بدهند بنوشند نافع است و دیگر بوره ارمنی را [illegible] در احلیل نهند و اگر ممکن نشد
[illegible] در سوراخ احلیل [illegible] و دیگر سه دانگ حلتیت که انقوزه باشد در لبن
حار حل کرده نیم گرم بیاشامند و دیگر [illegible] در آب گرم نشینند و آب نیم گرم زمان زمان بر زهار
و قضیب و خصیه ریزند و دیگر بوره قلمی [illegible] بیاورند بمقداری در آب حل کرده و [illegible] دستمال
را در آب آن تر کرده یکبار بر خصیتین ببندند و یخ را بر ذکر [illegible] را تر کنند مفید است و غذا را نخود
آب مرغ بدهند و اگر بول تقاضا کند برای [illegible] نشینند تا دفع شود و تخم کاجیره را در آب نخود آب مذکور [illegible]
[illegible] نافع است حرقة البول یعنی سوزاک خواه سببش کثرت صفرا بود خواه [illegible]
دیگر علاجش خوردن شیره تخم خرفه با قند سفید و قرص کاکنج است صفته قرص کاکنج بگیرند مغز تخم
خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز بادام مقشر و رب السوس و نشاسته و صمغ عربی و کتیره و خون سیاوشان
و کندر دریایی و کاکنج [illegible] از هر یک ده درم و تخم کرفس [illegible] درم و افیون [illegible] همه را کوفته
و بیخته و با آب بادیان [illegible] قرصها سازند و هر روزه [illegible] درم در [illegible] شیره خرفه [illegible] مثقال
قند سفید شیرین کرده [illegible] حل کرده [illegible] و غذا را ماش مقشر [illegible] شیره خشخاش [illegible] و دیگر [illegible]
که از اسرار است

که از اسرار است بیاورند فضله ملخ و فضله موش از هر یک دو مثقال و انزروت دو درم و دم الاخوین پنج مثقال
صمغ عربی و کتیره از هر یک نیم مثقال شیرخشت یک مثقال بعد از سحق و صلایه با شیر دختر خمیر نموده شیاف ساخته
بکار برند بسیار مفید است **سلس البول** یعنی بی اختیار آمدن بول چون از سردی مثانه بود علامتش
عدم تشنگی و خروج بول بدون سوزش است علاجش بیاورد کندر ده درم و سعد دو درم صلایه کرده با قند سفید
سائیده میل کنند مفید است **البول الفراش** یعنی بی اختیار آمدن بول در جامه خواب چون از
سستی عضله مثانه بواسطه غلبه رطوبات بود علامتش خشکی دهان و بی تشنگی قاذوره است
علاجش پرهیز کردن از کثرت خوردن طعام است و از جمله دوا خوردن صبح و شام است هر دفعه
نیم مثقال از برش عشاء است چنانچه مذکور شد **دیابیطس** یعنی عطش مفرط و آب خوردن دائمی
و خروجش اندک زمان است بدون آنکه متغیر شود علاجش خوردن **قلیه** کرده است یا رب حصرم که
مراد از حصرم انگور خام نارسیده باشد هر نوع انگور باشد **صفت رب حصرم** بیاورد انگور غوره
ترش و شیرین را بفشارند و صاف کنند و بجوش نهند تا غلیظ شود بعد با قلیه کرده میل کنند مفید است
بول الدم یعنی آمدن خون بطریق بول چون از ضعف جگر باشد علامتش مایل بودن به
رقت است علاجش بیاورند خرنوله که … است ده مثقال و او را جوش دهند هر روز با شربت … …
میل نمایند تا علت دفع شود چنین گوید مؤلف اوراق احمد الحسینی محقق لقب که چون آب خرنوله گفته اند آب
برگ و ساق … است که او را کوفته صاف نموده … بعد با شربت … میل نمایند
ایضاً در قولنج یعنی درد روده که با قبض طبیعت بود در ذکر علاج که انواع قولنج را نافع بود اولا شیاف مقدم است و
چاره آن وقت بمعالجات علی برداشته شیاف اول بوره ارمنی و قند سیاه مخلوط کرده شیاف نمایند … شیاف قولنج
بیاورند تخم خطمی دو دانگ تربد سفید نیم مثقال بوره ارمنی نیم مثقال … شکر سرخ … مثقال
… مثقال با زهره گاو خمیر نموده بعد شیاف ساخته میل نمایند **صفت حقنه** که نافع قولنج است بیاورند
سنا مکی پنج مثقال و انیسون و بادیان و تخم کرفس و شبت و حلبه که شنبلیله باشد از هر یک سه مثقال …
از هر یک دو مثقال و مغز … ده مثقال و آب برگ چغندر نیم پیاله همه را با هم جوشانیده و صاف کنند و شکر
سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال بوره ارمنی با نمک هفت درم در آن آب حل کرده و روغن بادام اضافه نموده
نیم گرم حقنه نمایند و شوربای خروس پیر غذا کنند خورند و چون **قولنج** … استیصال ماده را
بمعجون خیار شنبر کنند **صفت معجون خیار شنبر** بگیرند تربد مجوف صمغ دار تراشیده بروغن بادام چرب نموده
چهار مثقال و نمک هندی و … از هر یک هفت مثقال بادیان رسمی و بادیان رومی و مصطکی از هر یک
پنج مثقال همه را بکوبند و ببیزند و بیست مثقال سقمونیا با پنج مثقال … مشوی که سقمونیا باشد صلایه … و پنج مثقال
روغن بادام چرب نمایند و بعد … مثقال مغز خیار شنبر کوبیده … و صد مثقال ترنجبین … با شربت … زند و
همه را مخلوط هم نموده … کنند تا بهم آمیخته … شود از پنج مثقال تا هفت مثقال … کرده فرو برند نافع است
و دیگر این روغن از برای … قولنج نافع است بیاورند ریوند … و بادیان برابر هم صلایه کرده در
روغن گل سرخ کرده بجوشانند … بسیار نافع است **حیات** که کرم معده گویند علامتش
نفور از طعام چرب و دل شوره و پیچیدن ناف و خشکی لبها در بیداری و آب رفتن از دهان در خواب
علاجش بیاورند قنبیل … بریک … است و … سیاه و رنگ
… و حب النیل که تخم نیلوفر … است و … بزرگ … خوانند که دانه … سیاه و …
سیاه و … و … است و … ماند … و … التنبل … آنها …
… آنها را و ترکیب او را ذکر خواهم کرد خلاصه کلام بیاورند قنبیل و برنگ … و ترمس
از هر یک درمی و حب النیل و تربد و شیح از هر یک نیم درم همه را کوفته و بیخته و بیک پیاله شیر گاو آمیخته
شیر گرم بیاشامند **حب القرع** که دو دانه … خوانند علامتش … با … طبیعت …
که گاه گاه بدون اجابت خواهد

که گاه گاه بدون اجابت طبیعت خواهد آید علاجش این معجون است بیاورند بزرک دو مثقال مغز جوز چهار مثقال خرما
هسته بیرون کرده پنج مثقال … تربد یک مثقال همه را جدا جدا کوفته بهم آمیزند و قند سفید پنج مثقال سائیده … معجون
سازند و هر وقت جواب میل کنند … چنین کنند رفع خواهد شد ان شاء الله تعالی **الدود الذی یشبه** … حب القرع
یعنی کرمیکه شبیه بود … علامتش … بر سر سفره … باجابت طبیعت است علاجش بگیرند …
صبر … مثقال … که سیاه … کوبیده … شیاف … وقت بعد از اجابت طبیعت
بردارند نافع است و از برای دفع کرم بزرگ … که گاه ظاهر شود برگ شفتالو را خشک کرده سائیده با قند سفید
… مثقال … در … روز … کف کنند نافع است و دیگر … انار را بجوشانند … نافع است و دیگر
مغز جوز را … بجوز … کرمهای اندرون را … و دیگر از برای کرمهای خورده … در
مقعد بهم رسد بگیرند تخم حنظل … نمک هندی … و قنطریون یک مثقال با مغز … گو …
… شیاف کنند بر طرف شود و دیگر … را با … تخم … شیاف کنند بردارند نافع است
علت العشق یعنی سبب عشق کردن انسان بدانکه انسان چندین قسم عشق میکند یکی …
صریح است که علامتش آنست که … در خلل و فرج … و بعضی ظاهر میشود … سردی … است
انکه چون ماه … آید … اتفاق … عشق قلبی است که در امراض
حققان … ظاهر شود … عشقی … که چون کرم … ظاهر شود … عشق میکند
چهارم عشقی است که از کثرت … فرح … عشق ظاهر شود … عشقی است که از کثرت … هموم … شود
ظاهر شود … عشقی است که از کثرت ضعف … خون از بدن … ظاهر …
ظاهر میشود و هر کدام از اینها علاج مخصوصی دارد … عشق … ظاهر … میشود
ولی حال … علت عشق فرح … عشق هموم … باید رجوع … العالم …
… حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیه … الاجزاء …
بدانکه … انسان در … است … فرح … است …
صفاق … و … دل … است که … برمی …
پس از آن … فرح … معده … ظاهر میشود … خاطر …
علامت … و فرح … کلام حضرت رضا علیه السلام پس از این مطلب چنین بر می آید که …
رسیدن … و فرح انقباض و انبساطی … میشود …
بیهوش میشود علاجش … و گلاب بر چهره … است و اگر … حکیم حاذق ملتفت شد که …
علیه خون است خون باید کم کنند و اگر از صفرا یا از ماده دیگر است بعلاج دفع آن خلط … و اگر از ضعف
خون … اندیشه … زنده میکند و اگر … مزاج … ضعف … عشق … سنبل
الطیب … بهوش می آورد و اگر از ماده … گلاب یا آب … و … گلاب … گردن …
بر قلب … معالجه میکنند … از معالجه … مدارا …
اعلم … مؤلف اوراق احمد الحسینی … محقق لقب که این اقوال … عشق …
محمد است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین … که چون … علی …
… **قروح اللثه** …
خواه … علامتش … زردی … سفیدی … و …
… آن … علاجش بیاورند … ضماد کنند روزی سه چهار بار …
در امراض حلق مراد بحلق فضائی است که در آن لهات و … و مری …
ورم اللهاة یعنی … و آن … که از بالای حلق … است
چون از ماده خون بود باید رگ بزنند و پس از آن غرغره کنند … **صفت غرغره** بیاورند قدری سماق
بجوشانند صاف کنند و قدری گلاب اضافه نمایند … غرغره کنند و اگر … ملاده … از بلغم بود
زیرا که سبب آن بیشتر از بلغمی بود که از دماغ … فرود آید … که حرارت … دماغ را … از …
…

وبطریق نزله بدانجا فرود آید علاج آنست که چیزهای خشک طلا کنند چون خیار و سرکه و حنا و آب کاسنی و آب گشنیز
وعنب الثعلب بر مقدم سر می گذارند و پرهیز کردن هر صنعه از چیزهای بلغم افزا و تدبیری که در صدد دفع آن
اینست که اگر انگشت را اندک تعبیه شود و بالا بند و بر لهات و لوزتین مالند تا لعاب بسیار از او بیاید
بسی سعیدست و اگر سخت بوی او فتد بعد از سه روز انگشت بر او فشردن و او را بالا بندن تا اخلاط آنجا دفع
شود تدبیر کامل بود **قرحة الحلق** یعنی ریش گلو علامتش درد و ببردن آمدن ریم به نحو است در بیان اثری
و در هن این مرض بسیار او فتد و چیزی فرو بردن بسیار دشوار شود و گاه باشد این مرض و ورم بعضله های
های پس گردن رسد علاج آنست که طبیعت او را بشیاف نرم دارند و بعد از آن رب شاهتوت بدهند و هر صنعه
ربانار و سماق با گوشت کبوتر بچه بخورانند و خوردن شیح طفری را نافع آید و شیاف انهم سفته آید و علاج دیگر بیاورند
یکدرم نیم سوم کافوری را و سه درم و نیم روغن گل و ده درم انزروت و تخم کتان یکدرم کوفته و بیخته غلولها ساخته یک یک را بر زرده
تخم مرغ بمالانند و فرو برند غذا را لحم مرغ نیم رشت کنند **استرخاء اللهات** یعنی سست شدن ملازه چون از بلغم بود
علامتش غرغره خردل نماید صفته غرغره بیاورند خردل نیم کوفته جوش بنده صاف کرده و ده مثقال سکنجبین
آمیخته غرغره نمایند **استرخاء اللوزتین** لوزتان یعنی گوشت پاره که از حلقوم او بچسبیده است یعنی سست شدن
آن دو گوشت دهان است علاجش در لهات مذکور شد ولی در اینجا هم دو تر مکنند که چون از ماده بلغم است غرغره نمایند
صفته غرغره بیاورند مازو چند عدد نیم کوفته در یک پیاله جوش بنده تا به نیمه آید صاف کنند قدری کلام
اضافه کنند غرغره نمایند و دیگر علاج استرخاء ... آنها تعبیه وسته شود یا برود ... کوده یا مازو بوده بر
مافوج او طلا کنند نشاسته و سرکه هم مفیدست **خناق** یعنی درد گلو چون از خون باشد علامتش سرخی چشم
و پری رگهاست علاجش فصد کردن است و غرغره نمودن است و شربت نیلوفر یا آب آلو خوردن است بداند
در خناق واجبست فصد را بدفعات کنند تا موجب ضعف شود و تاخیر نکنند و فصد رگیکه زیر زبان است
ابتدا باید نمود و قبل از فصد کردن البته از غرغره حذر کنند زیرا که غرغره در ابتدا سوء اثر است والم قدت
زیاده زیاده کند و بعد از فصد از آب سماق و آب زرشک و شاهتوت و غوره و سرکه و آب انار ترش دیگر انها
تکرار غرغره کنند و غذا را ماش مقشر و رشته و الکزا و کشنیز تر با آب تمر هندی یا آب آلو یا آب تاریخ بخورند و
تلیین الطبیعت بحقنه که در نسخه مذکور شد نمایند و نزدیک با نتهای مرض ده مثقال مغز فلوس را در یک
پیاله شیر تازه یا شیره سبوس گندم حل کرده و صاف نموده و با دو مثقال روغن بادام اضافه نموده ساعت
بساعت غرغره کنند و غذا را نخود آب مرغ و ماش مقشر و اسفناج قیق نمایند **دخول العلق فی
الحلق** یعنی در آمدن زلو در گلو علامتش اندوه و خروج خون رقیق از حلق است علاجش غرغره است
صفته غرغره بیاورند خردل نیم مثقال او را کوفته و جوش بنده صاف کنند و چهار مثقال
نمک طعام در او حل کرده مکرر غرغره نمایند بسیار مفیدست **نشب العظم او الشوك فی الحلق**
یعنی بند شدن استخوان و خار در حلق علاجش لقمه بزرگ بر دهن و فرو بردن است بحیر بسیار نفعست
بلع الابرة یعنی فرو بردن سوزن بحلق انهم لقمه بزرگ نجویده فرو بردن شاید ... الله تعالی بیرون اندازد
وجع المری یعنی اماسیدن مجرای طعام از حلق بمعده است علامتش در جمیع اقسام درد
میان دو شانه است و در دموی تب و پری رگهاست و سرخی نبض است و در صفراوی تب و سرعت نبض و زردی
بول است و در بلغمی سفیدی قاروره و رطوبت دهن و در سوداوی خشکی دهن و تیرگی رنگ و روی است
در هریک از این علامات اربعه که معلوم شود علاج آماس را به تنقیه مناسب هریک باید نمود **امراض اللسان**
امراض اللسان که زبان باشد **بطلان الذوق** یعنی باطل شدن حس از زبان که مزه چیزها را در نیابد چون
از ماده سرد و تر بود علامتش رطوبت دهان و نرمی نبض و بیرنگی بول است علاجش در تنقیه است
که خلط غالب را از بدن خارج نماید **ثقل اللسان** یعنی سنگینی زبان چون از بلغم باشد علامتش
عدم تشنگی و آب رفتن از دهان و سفیدی زبان است علاجش چیزهای گرم و خشک خوردن و غذا را از
گوشت تیهو و گوشت کبوتر بچه نخود آب کردن زنجبیل و دارچینی زعفران فلفل خوردن بسیار مفیدست و غرغره
خردل کردن

خردل کردن صفته غرغره بیاورند خردل آموزی قریب ده مثقال یکوب ساخته بجوش بنده و
قدری خل که سرکه باشد مخلوط نموده زمان زمان غرغره کنند **ورم اللسان** یعنی آماس زبان چون از
غلبه خون است علامتش سرخی زبان و شیرینی دهان است علاجش رگ زدن یا حجامت کردن است نفع کلی
دارد **تشقق اللسان** یعنی شق شدن زبان چون از ماده گرم و خشک باشد علامتش خشکی دهان
و بی رغبتی است علاجش باید هندوانه بخورند و ملینات سرد و تر بنوشند و بعد بیاورد کتیرا سه مثقال و اسفرزه
قدری لعاب او را گرفته و کتیره را در او حل کرده زمان زمان غرغره کنند یا در دهان گیرد مفیدست **حرقة
اللسان** یعنی سوزش زبان چون از غلبه صفرا باشد علامتش تلخی دهان و سرعت نبض و درستی زبان
است علاجش بیاورد به دانه و تخم خرفه شیره تخم خرفه را گرفته با لعاب هندوانه ممزوج کنند در دهان گیرند و
منضج که تنقیه صفرا باشد بنوشند و غذا را آش تمر هندی بخورند **جفاف اللسان** یعنی خشکی زبان چون
از گرمی و خشکی بود علامتش بسیاری تشنگی با سردی و تلخی نبض و زردی قاروره است علاجش دستور العمل
سوزش زبانست و با سپوس و شیره خرفه مضمضه کردن است **امراض حملة الاسنان**
وجع السن یعنی درد دندان چون از گرمی بود علامتش راحت یافتن از آب سرد است و چون
از سردی باشد ... علامتش نفع یافتن از چیزهای گرم و متضرر شدن از چیزهای سرد
اگر از گرمی باشد بیاورد قدری سرکه با گلاب ضم کرده در دهان گرفته ساعت بساعت مضمضه کنند و سکنجبین
در آب حل کرده بجدا افراط هر صباح بنوشند و غذا را آش سکنجبین بخورند و اگر از سردی باشد علاجش بیاورد
قدری از زنجبیل و یا فلفل و یا خردل کوفته و بیخته و بهمان اندازه نمک سوده اضافه نموده بر دندان بمالند
یا آنکه زنجبیل را و فلفل را بالسویه قدری گرفته جوش بنده و قدری گلاب اضافه نموده در دهان گرفته مکرر
مضمضه نمایند و غذا را شوربای کبوتر بچه یا کبک یا تیهو یا دراج پخته و بدارچینی و زعفران برا و ریخته دهند نمایند
ضرس یعنی کند شدن دندان علاجش بیاورد قدری تخم خرفه او را کوبیده و در دهان گرفته و
خائیدن و خوردن او بسیار مفیدست **حفر الاسنان** یعنی کرم دندان حدوث این مرض از عفونت
رطوبتست علاجش بیاورند قدری بلیله زرد و تخم کندنا که تره باشد در آتش ریخته کوره دان بلند شود دهن
را گشوده که اندود در دهان رود مفیدست **استرخاء اللثة** یعنی سست شدن گوشت بیخ دندان چون
از رطوبت خون بود علامتش رطوبت دهان و سرخی زبان و بزرگی نبض است و سایر علامات غلبه خونست
علاجش بیاورد گلنار سرخ و گلنار فارسی بالسویه کوبیده و بر بن دندانها بپاشند بخصوص در ... حنظل
لثه دامیه یعنی خون رفتن از گوشت بیخ دندانست تولد این مرض از زیادتی رطوبتست علاجش
بیاورند عفص و مازو و سماق که زاک سفید باشد و تخم گل سرخ و عدس و اقاقیا و کندر و گلنار از هر کدام قدری
بالسویه کوفته و بیخته سنون کنند بر بیخ دندانها بپاشند مفیدست **ورم اللثة** یعنی آماس گوشت بیخ
دندان علامتش درد و سوی و سرخی دهان است و در صفراوی سوزش و تیر کشیدن و در بلغمی سفیدی
و نرمی آماس و در سوداوی سیاهی و سختی آن علاجش اگر از خون است فصد باید کرد و اگر از اخلاط دیگر است
باید بعلاجات دفع آن اخلاط دارو و مسهل بخورند تا دفع شود و دم اللثه بیشتر در وقت در آمدن دندان
اکثر اطفال که دندان بر آورند و ملتبست آن متورم گردد و بغایت درد کند و سبب حرارت درد مشغول شدن طبع
اخلاط و ترقیق باید و طبع بهضم نیکو نه پردازد و اسهال پدید آید و بسیار بود که موی تشنج و گذارد و
ورد چشم و فارسی گوش و ... گردد شود و چون آن دندان تمام بر آید اکثر این اعراض مرتفع گردد
و گاهی تب نیز آید علاجش آنست که چیزهاییکه اثر بسیار باید خائیدن بدیشان بدهند تا ماده دندان
بر آن تحلیل نماید و گوشت ملتبست دندانها را بمغز خرگوش و پیه بز بمالند و بدان نرم سازند و انگشت برفق
تمام بر آن محکم بمالند و روغن بنفشه با دام با آب نیم گرم بهم آمیخته سرد کردن او را بدان چرب کنند و گاه گاهی
روغن بنفشه با دام در گوش او از آنجانب قطره بچکانند و غمره با روغن بابونه یا روغن شبیت خلطه کرده بهم چنین
غمره را

وعنبر را با صمغ بنوسنگ که آنرا البطم گویند مخلوط کرده بر گوشت دندان او بمالند نافع آید و طبیخ بابونه و بنفشه
بر سر او ریختن در حمام گرم مفید بود و بقراط گوید که اگر چشم سرطان را بر گردن کودک بندند دندان او
آسان برآید و اگر پارچه صدف را در پاره پوست گیرند و بر بازوی کودک بندند همان خاصیت دارد و هم
تعلیق سم اسب گویند مفید است و در خواص آورده اند که ناب سگ را از آنجا بکنند و بر آن جانب روی
طفل تعلیق کنند دندان او زود برآید و بجهت تقویت اعصاب و قلت احتباس و جمع میرزنجوش طفل را باید
حب الشفا یا حافظ الصحه دادن و اگر از آن اعراض مذکوره چیزی بعد از برآمدن دندان
باقی بود علاج او بدستور خودش باید کردن اماس گوشت بن دندان آن بعد از رسیده که دندان
سبب آن بسیاری رطوبت و رسیدن سهل بود از معده و بدی هضم علاجش را به این طلا که در ورم لثه
گفته شد کنند و انگشت را نمک تر او بمالند و اگر خونی از او برآید بهتر بود و مجففات چون بلیله سوده و
فوفل سوده بر آن نشها پاشند مفید است تاکل اللثه یعنی خورده شدن گوشت بن دندان حدوث
این علت از ماده حاده می خیزد علاجش بگیرند ده درم پیاز عنصل ریزه کرده با کارد چوبین و در
سایه بگذارند تا اندک خشک شود پس بر دو کاسه آب سرکه آن پیاز هم خشک را تر برند و بجوشانند تا ثلث
شود بعد صاف کنند در قاروره نگاه دارند در گاه احتیاج قدری کندر سوده با خمیر با آن سرکه عنصل
بر بن دندانها مکرر طلا کنند بسیار مفید است در علت امراض لب تشقق الشفه یعنی ترکیدن
شدن لب چون از صفرا بود علامتش تلخی دهان و سرخی لب و درشتی زبان است علاجش باید
از خوردنیهای خشک دیاس حرارت جوید و سهل اخراج صفرا بخورد و بعد بیاورد پیه مرغ یا پیه بز و سفیده
و سفیده روی بهم بیامیزد مرهم کنند و بر شقاق لب بمالند و بنهند مفید است ورم الشفه یعنی
اماس لب چون از خون باشد علاجش حجامت کنند و شیرین بود آن دهان و تری رگهاست علاجش
خون کم کردن و علت خوردن و از چیزها که خون را زیاد کند پرهیز کردن است صفته مثلثی که
جمیع مرضهای دموی و صفراوی را نافع است بگیرند تمر هندی پنجاه مثقال و عناب سی دانه
شب در آب خیسانیده و صباح بفشارند و صاف کنند و بعد سفید شکر [illegible] کرده بنوشند اگر ماش منقی
بالا اگر که مراد اسشی از آن آرد باشد و کشنیز تر در او داخل کنند [illegible] که مراد از فستق [illegible] بادامات
فیروسی آن را گویند با تمر هندی بجز بند مفید است علاج و علت امراض دهان آن
قلاع یعنی جوشش دهان چون از گرمی بود علامتش درد و بوی سرخی جوشش است و در صفراوی زردی
جوشش است و در بلغمی چون از سردی باشد سفیدی جوشش است و در سوداوی سیاهی جوشش است بدانکه
و سبد کی دهان که او را بتازی قلاع گویند ریشی بود که بر ظاهر پوست لب و در داخل و بر ظاهر زبان و
گوشت بن دندانها پدید آید و با سوزش و اندک درد و ضربان بود و در حین خوردن آن عضو
و با رسیدن چیزی قوی طعم بدان اعراض زیاده گردند و بلون بیشتر سفید و سرخ شود و بود و سفید
آنرا بعضی برفک گویند و سفیدها و سرخ او هر ساله باشند و آنچه بزردی مایل باشد سوزان تر و مرد بمیرد
و کم مهلک باشند و آنچه سیاه افتند گاهی منجر با کله شود و مهلک باشد و علاج آنچه غیر سیاه است انست که در
خواب گردن ندارد جو ربان که آنرا بیت گویند بر آن بپاشند و بگذارند و اگر آنرا قرد زرد تکرار کنند و هم
گل سرخ سوده با کشنیز خشک بافتند و برعدس یا کباب کرده [illegible] بسیار نافع بود و بسیار دیدم که ترنجبین
سوده در آب پاشید در خواب کرد بهتر شد و بسیار از آن زائل شد و بیشتر بحرانی در سه روز یا پنج روز یا هفت روز باشد و
بسیار بود که بی علاج سه چهار روز صحت یابند و بنفشه مسحوق پاشیدن و هم چنان اصل السوس مسحوق سفید
آید و خورانیدن شراب شاهتوت و شراب [illegible] که آنرا [illegible] گویند بسی سفید بود و [illegible]
آب بعد از پاشیدن آن نافع است و بعد از آن پاشیدن [illegible] آید و پاشیدن [illegible] بلیله زرد مسحوق
با ترنجبین نافع است بسیار و اگر از کثرت بلغم باشد حنا [illegible] سوده که ذاک سفید یا پاشند نافع آید و اگر
از گرمی باشد گلنار و سماق و گل سرخ سوده بر آن پاشند نافع آید بیان سفوف مجرب قلاع مادر ید
ترنجبین

ترنجبین و زبل مرغ خانگی یا زبل خشک آدمی و یا خاکستر قوزه پنبه و خاکستر موی سر آدمی و جمله را سحق صلایه کرده
بعد از تنقیه بدن مریض [illegible] آن بوقت خواب بر آن بپاشند و در قلاعهای کهنه و بد خطم مفید آید و
در هر صنعه و طفلک که از غذاهای گرم مطلقا حذر کنند و اگر به تنقیه حاجت افتد در اطفال مرضعه را تنقیه خلط
سبب فرمایند و در کودکان به حجامت و زلو بشرط اذن و ملین شیاف تنقیه کنند و اگر بعلاج اقوی محتاج گردند
و یا قلاع سیاه بود از علاج قلاع غیر اطفال آنچه مناسب بود بکار دارند علاج سیلان الماء من الفم
یعنی آب رفتن از دهان چون از بلغم باشد علامتش عدم تشنگی با بر علامات بلغمیه تکرار است علاجش باید
از چیزهای سرد و تر حذر کنند و بعد جوارش زیره و عود بخورند تا و تسکین آن مرض باقی است صفته جوارش
زیره بیاورند قند سفید یا نبات صاف کرده صد مثقال بجوشانند با آنکه غلیظ شود که در دیگ بچسبد
بعد بیاورند زیره کرمانی در سرکه بخیسانند یک شب و یک روز بعد زیره را در سایه خشک کنند و نقف بدهند و چهار
مثقال زنجبیل و سه مثقال فلفل و یک مثقال نوره ارمنی همه را کوفته و بیخته و با شیره قند یا نبات مذکور بسرشند
پس بر روی سنگ بریزند و قطعه قطعه ببرند و بکار برند صفته جوارش عود کوارش عود و چون کوارش
زیره است مگر آنکه عود را از زیره و زیره کنند در سرکه بخیسانند و اجزایش این است بگیرند عود قماری معنبر و زیره
کرده در سرکه خیسانیده خشک کرده پنج مثقال و پوست ترنج چهار مثقال دارفلفل و بزباز که پوست جوز بوا
یا شکوفه آنست و مصطکی از هر یک سه مثقال و قاقله کبیر و سنبل و زعفران از هر یک دو مثقال و زنجبیل و جوز بوا
از هر یک یک مثقال و قند سفید همه را نقف داده و کوفته و بیخته و قند سفید صد و سی مثقال سرشته چنانکه مذکور شد
همه روزه صبح و شب میل کنند تا علت بند دمع گردد بخر یعنی بدبوئی دهان علامتش در صفراوی
تشنگی و سرعت نبض است و در بلغمی رطوبت بینی و سفیدی بول است علاجش اگر از صفرا است یا بلغم و
بترتیب تسهیل صفرا و بلغم پردازد و بعد از اخراج خلط غالب حب المسک را شب و روز در دهان گیرند
صفته حب المسک بگیرند کبابه چینی و سنبل الطیب و پوست درخت ترنج و خولنجان از هر یک یک مثقال
و قرنفل و سعد و دارچینی و قرفه که پوست درخت دارچینی است از هر یک دو مثقال و زنجبیل یک مثقال و مشک
سه دانگ همه را کوفته و بیخته بعد بیاورد صمغ عربی دو مثقال و در ده مثقال آب بهی و گلاب او را حل کرده
و اجزای کوبیده را مخلوط کرده حبها سازند باندازه نخودی در سایه خشک کرده بکار برند و نوع دیگر
حب المسک نزدیک باعتدال مجرب مخترع مؤلف صفته آن بیاورند مصطکی پنج مثقال و قند
سفید شصت مثقال و مشک نیم مثقال همه را کوفته و بیخته و بیاورد کتیرا و در گلاب حل کرده اجزای مذکوره
را در آن ریخته و سرشته حبها سازند در سایه خشک کرده نگاه دارند بوقت حاجت بکار برند نافع است
در علت امراض گوش و بینی و معالجها طرش یعنی گرانی گوش چون از بلغم
بود علامتش کدورت حواس و گرانی و سنگینی سر و بسیاری خواب است علاجش چون از سردی و بلغم بود باید
داروی دافع بلغم تناول نمایند صفته دارو بیاورند صبر سقوطری نیم مثقال تخم حنظل و تربد
و سقمونیا و نمک ازرق از هر یک دانگی همه را بکوبند و ببیزند و نیم درم غاریقون بموبیه بیز کرده اضافه
نموده و با کرفس حب نموده و حبها ساخته فرو برند و بعد از دفع بلغم روغن ترب را گرم کرده صبح و شام
در گوش بچکانند صفته روغن ترب بیاورند ترب سیاه با کفیده را آب او را گرفته مقدار
صد مثقال و بعد بیاورد روغن زیت یا کنجد مقدار بیست و چهار مثقال بهم ممزوج کرده بجوشانند
تا آب تمام بسوزد روغن بماند بکار برند اگر ترب نباشد تخم ترب را میتوان بدستور کنجد یا بادام روغن
کشند طنین یعنی صدائی که از گوش می آید چون از قوت حس بود علامتش صفای حواس
است و چون از ضعف دماغ باشد کدورت حواس است علاجش اگر از قوت حس است باید از مغلظات
پرهیز کنند که ماده را غلیظ گرداند چون خشخاش و کاهو و خرفه و امثال اینها و اگر از ضعف دماغ است
از مقویات باید طلا کنند و سعوطی چیزی را گویند که مزاج عضو را باعتدال آورد چون روغن گل و روغن
مورد صفته روغن مورد چنین بیاورند آب برگ مورد تازه شصت مثقال و روغن کنجد خالص ده مثقال
بجوشانند

بجوشانند تا روغن بماند و اگر برگ تازه مورد ممکن نشد برگ خشک او را گرفته در یک پیاله آب بجوشانند تا
بقوام آید صاف کنند در یک فنجان روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند و صفت روغن که مذکور خواهد کرد [illegible]

وجع الاذن یعنی درد گوش علامتش سبزی رنگ و دراز بودن و پیچیدن سر و گردن و گرمی
گوش و گریه و اضطراب خاصه در اطفال و راحت یافتن از دست نهادن بر آن و بر آن جانب خوابانیدن
است علاجش آنست که آنچه ظاهر بود از سوراخ گوش پاک کرده و [illegible] و طبرزد سوده با هم دیگر آمیخته
پخته نرم در آن ظاهر نهند و نگاه دارند و بادیان ساییده نرم در پنبه رقیق کرده در سوراخ گوش نهند تا نافع بود
و چوب [illegible] اندر [illegible] یک سر او را آتش زنند و سر دیگرش را بسوراخ گوش مریض در آورند تا بخار چوب
بادیان بگوش او درود و آب آن [illegible] مفید بود و شیر [illegible] نیز در گوش نافع بود و [illegible] حب الشفاء با
حافظ الصحه هر شب یک نوبت و هر روز یک نوبت بخورد نیکو بود و اگر بدوای اقوی احتیاج افتد کاغذی را فتیله کرده
از [illegible] آلوده در گوش نهند و هم درد و دهن خروع نیم گرم یا روغن گاو نیم گرم یا سفیده تخم مرغ آمیخته
در گوش چکانند و بیرون گوش را بدان چرب [illegible] و [illegible] گوش را نافع بود در [illegible]
کوهی و فتیله بعسل آلوده نیز مفید بود و صبر در آب حل کرده با عصارهٔ کشنیز تر یا عنب الثعلب بر درون
گوش و حوالی او نهند و بنا گوش ها [illegible] بسیار مفید است و دوای قوی ابدا بگوش اطفال نباید نهادن که
نیم گرمی [illegible] بود و گفته اند که بابونه را طبخ کنند و در آفتابه ریزند گرم و سوراخ گوش او را بدان لوله نهاده
بخار بگوش او درود درد او ساکت شود و اگر علامت صفرا در صاحب درد گوش پیدا باشد چون زردی
صورت و چشم و زردی زبان باید منضج صفراوی بدهند و بعد حب بنفشه [illegible]

قرحة الاذن یعنی ریش گوش علاجش اگر تازه که عارض شده است باید مرهم [illegible] نگاه دارند
صفت **مرهم ابیض** بیاورند موم کافوری دو درم و چهار درم روغن گل [illegible] کرده و شش درم سفیداب
قلعی اضافه نموده صلایه کنند تا مرهم شود بر آن نگاه دارند و اگر مرض کهنه است بیاورند زهره گاو یک جزو و عسل
گداخته یک جزو بهم آمیخته و [illegible] را فتیله کرده بدان آلوده نموده صبح و شام در گوش نهند نافع است [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] که از گوش آید آنچه بعد از درد بود علاج نباید کردن و آنچه
بعد از درد نباشد هم چند روزی مهلت باید دادن تا تنقیه مواد فاسده دفع شود و بعد از آن علاج باید کردن
و علاج آنست که بیاورند عسل و انزروت سوده و فتیله را با عسل و انزروت بیالایند در گوش نهند و هر [illegible]
در [illegible] چندین مرتبه چنین کنند تا چرک را پاک کند و ریش را با صلاح آورد و اگر [illegible] بوده هم [illegible]
و [illegible] مفید بود و روغن [illegible] هم نافع است [illegible] گوش درد داشته باشد [illegible]
و مکرر به تجربه رسانیده اند و صفت [illegible] روغن [illegible] است که مذکور شد والله اعلم

دخول الحیوان فی الاذن و تولد الدود فیها یعنی در آمدن حیوان جانور در
گوش و پیدا شدن کرم در او علامتش [illegible] احساس بحرکت آن بود [illegible]
که اتفاقا از گوش گاه بیرون می آید [illegible] علاجش اگر جانوری در گوش رفته است [illegible]
بیاورند قطرات بسیار مکرر در گوش چکانند اگر از حرکت افتاد بدانند مرده است او را با منقاش بیرون
آورند اگر چاره نشد بیاورند صبر و شیح که درمنهٔ کوهی گویند از هر کدام یک درم در آب کبر تقطیر کنند و
در گوش ریزند بدفعات تمام آنها هلاک میشوند آنها را با منقاش بیرون آورند مجرب [illegible] نافع [illegible]

دخول الماء فی الاذن یعنی آمدن آب در قعر گوش علامتش [illegible]
علاجش آنست که قطعه از کاغذ کبود در گوش بنهند تا آب آن را بیرون کشد اگر نشد شاخه از چوب بادیان
بگیرند یک سر او در گوش بگذارند و سر دیگر او را در دهن گیرند بمکند آب [illegible] از گوش او بیرون [illegible]
بر روی آن گوشی که آب رفته بخسپند [illegible] و علاج او

[illegible] یعنی [illegible] که بوهای خوب و بد را در نیابد و فرق نکند و چون از مواد غلیظه
علیظه باشد علامتش

علامتش کدورت حواس و سنگینی سر و غلیظی بول است علاجش چون از اخلاط غلیظه است باید دارو و مسهل
بخورند تا رفع علت شود صفت مسهلی که دافع اخلاط غلیظه است بگیرند صبر سقوطری یک درم و
شحم حنظل [illegible] سنبل و زعفران و دار فلفل و [illegible] و حب النیل و مصطکی و افتیمون و محموده و تربد و سلیخه
که مراد از سلیخه پوست شجرهای درختی است مانند لولهای تنگ سوراخ از هر کدام نیم درم همه را کوفته و بیخته
خمیر نموده حبهای ساخته همه روز [illegible] فرو برند تا علت بندفع گردد

نتن الانف یعنی بد بوی بینی چون
از تعفن و غلیظی بود که در مجرای بینی باشد علامتش آنست که در گرسنگی و سیری زیاد و کم نشود علاجش
بیاورند بول حمار یا شراب [illegible] بینی را با آن بشویند و پس از آن بگیرند [illegible]
و در بینی قدری از آن کرده [illegible] تا علت بندفع گردد

جفاف الانف یعنی خشکی بینی چون از گرمی و صفرا باشد علامتش سوزش دماغ و بیخوابی و بیقراری [illegible] علاج
آنست بیاورند [illegible] و او را [illegible] با روغن بادام [illegible] و قدری روغن بنفشه
بادام در بینی چکانند بسیار مفید است

قرحة الانف یعنی ریش بینی خواه [illegible]
دماغ بوده باشد خواه [illegible] علاجش مرهم ابیض است که سابق مذکور شد بگذارند تا رفع علت گردد

رعاف یعنی آمدن خون از بینی چون سبب بحران باشد علامتش آنکه در روز بحران چون چهارم و هفتم و
یازدهم و [illegible] این امراض حاده عارض شود علاجش او را بگذارند باید خون اگر بخواهند او را
بزودی بند آورند ممکن است ولی خطر عظیم دارد و اگر بحدی خون آمد که بحال ضعف و بیهوشی رسید
آن وقت چاره مرض [illegible] از کندر و اقاقیا و زاک و عدس و گلنار و کافور [illegible] کنند [illegible]
در اوایل کتاب مذکور شد [illegible]

عطسه المتوالی چون از جهت ورمی بود که در نواحی دماغ
است عطسه مفرط علاجش تبرید دماغ [illegible] و [illegible] بعصاره ها و روغن های مناسب چون آب کدو و
آب برگ [illegible] و آب برگ کشنیز تر و روغن بنفشه و کدو آمیخته باید کردن و اگر از جهت ورم نباشد [illegible]
[illegible] سوده در بینی [illegible] نافع [illegible] که [illegible] در وقت [illegible]
[illegible] در بینی [illegible] بسیار مفید است [illegible]
هلاک شود [illegible] علاج [illegible] که قدری [illegible] و زعفران [illegible]
[illegible] علاج امراض روی آدمی **[illegible]**
یعنی سرخی [illegible] که در روی عارض شود [illegible]
[illegible] یعنی سرخی مفرط در صورت [illegible]
[illegible] بسبب خون [illegible] و اگر این مرض [illegible] بجذام گردد [illegible]
این مرض [illegible] علاجش فوراً باید فصد کنند [illegible] و بعد از آن
مطبوخ هلیله بخورند صفت **مطبوخ هلیله** بگیرند هلیله سیاه نیم کوفته و پوست هلیله زرد و
پوست هلیله کابلی از هر یک چهار درم و [illegible] بنفشه تخم کرفس و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک [illegible] درم
و عناب و سپستان از هر یک بیست دانه تمر هندی و آلو بخارا از هر یک پانزده درم همه را [illegible]
[illegible] و صاف کنند و بیست مثقال شیرخشت در آن آب حل کرده بنوشند و غذا [illegible]

در منافع هلیله سیاه اگر او را در میان شیر گاو
بجوشانند و در وقت گرسنگی بخورند رفع گرسنگی را بکند و اگر کسی اسهال دموی و غیر دموی
داشته باشد در روغن گاو او را بجوشانند بخورند دفع [illegible] کند منافع این دوا را [illegible]
که سلطان محمد شاه در وقت مردن به پسرش فیروز شاه [illegible] وصیت کرد که بخورد که خوردن این دارو منافع
او افزون از [illegible] و در هیچ یک از کتب نیافته اند [illegible] از جهت قوة باه و هضم طعام و تیزی نظر
و رفع سستی اندام و دفع [illegible] و دافع بلغم و دفع [illegible] و بعد از
بول ظاهر میشود و اگر [illegible] قوت جوانی گیرد و موی سیاه او سفید نشود و اگر [illegible] کنیم
بدرد کنند

کنند واما هر روز چهار درم بخورند و هر روز از موسم طریقی دارد خوردن او و طریق خوردن این است که در زمستان
از جهت سستی چهار ماه با عسل سفید بخورند و در بهار با اسطوخودوس و در تابستان با قند و شکر و در پاییز با دار فلفل
روزی چهار درم بخورند بسیار مفید است و دیگر امراض رودی یا بیرون است که شرح آن سخن ذکر یافت خاتمه

در تعریف تشریح چشم

در حسن حسیمه مرضهای چشم بسیار است ولی اول در تعریف قوه باصره و طبقات او ذکر کنیم اجمالا پس از آن
در امراض او و علاج او بپردازیم منشعب کرد آفریده کار صنع خود اسکار حکمت هفت پرده و سه آب سه از
صلب شبیه شبکه زجاجی و پس جلید پس عنکبوت بیضی عنبی قرن و ملتحم بدانکه باصره آن قوتی است که [illegible]
آن روحی است که در مجمع النورین مراد از مجمع النورین موضع ملاقات دو عصبه مجوفه است که از جنب [illegible]
مقدم دماغ که پیش سر رسته روئیده شده است و بیکدیگر ملاقات کنند بجنسی که تخالف هر دو موضع ملاقات
یکی شود و بعد از آن ملاقات منعطف شود یعنی خمیده شده آنکه از طرف راست رسته است بحدقه چشم چپ
آمده و آنکه از طرف چپ رسته است بحدقه چشم راست آمده است و باین قوه نفس ادراک کند جمیع رنگها
و روشنیها را بالذات و جمیع اشیاء ملونه مضیئه را بالعرض و حکما و علما را اختلاف است که تدرک بالذات
عین مرئی است یا آنکه صورتی از آن منطبع گردد در جلیدیه چشم و بواسطه آن در مجمع النورین و
از آن منتقل بحس مشترک شود جمعی از طبیعیین ها [illegible] تخرج الشعاع از چشم بشکل مخروطی که سرش در سر
باشد و بهش منطبع بر سطح مرئی و تابش این شعاع بر مرئی سبب انکشاف ظهور ذات مرئی گردد در نزد
نفس ناطقه و این مذهب ریاضیین است و جمعی دیگر قائلند بر اینکه از هوائی ما بین رائی و مرئی متکیف
گردد بکیفیت شعاعی که در بصر است پس باین جهت سبب انکشاف ذات مرئی گردد و قول بانطباع اظهر است
بدانکه چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت اول سفیده که او را ملتحمه گویند دوم قرنیه سیم عنبیه
چهارم عنکبوتیه پنجم شبکیه ششم مشیمیه هفتم صلبیه و اما سه رطوبت اول بیضی که در میان
طبقه عنکبوتیه و عنبی است دوم جلیدی که آن حد قدرت است سیم زجاجی که در میان عنکبوتیه و شبکیه است و
جلیدی و عنبی و شبکی آینه چشمند و ما بقی را روشنائی [illegible] و این سه طبقه تمیز میدهند بقوت حارجه
هر رنگی و شکلی را فتبارک الله احسن الخالقین و اگر بخواهیم هر عضوی از اعضا را تشریح نمائیم مثنوی هفتاد من
کاغذ شود و این مختصر گنجایش ندارد در چنین گوید حقیر احمد الحسینی رازی محقق لقب که عرض حقیر [illegible] از
تشریح مختصر چشم این بود که برادر مسلمان و مؤمن [illegible] قدر چشم خود را بدانند مجرد درد آمدن او را [illegible] است
بعضی از اجزا کالای ناسی ننمایند که بدوای [illegible] و سبب کوری و نابینائی نمانند والسلام علی من اتبع الهدی

سلطیری یا پلک چشم و سفیدی که [illegible]

این مرض علت بیشتر از علت گریه افتد علاجش از جهت هر علت آنست که آب عنب الثعلب بگیرند
و در شب و روز چند نوبت در چشم بریزند و تا ممکن است حتی الامکان خود را از گریه نگاه [illegible] سفید خواهد بود
و اگر از گریه نباشد بعلاج اقوی محتاج باشند باید هر صباح بول گرم چشم را بشویند بعد از آن آب عنب الثعلب
را اندر چشم کنند سطبری برودی برطرف شود و [illegible] اندک صمغ سماق با گلنار برابر نبات سوده در چشم کنند
سپیده را به برد و اگر [illegible] طفل را اگر [illegible] بدنیا آمده باشد با نبات مصری در چشم کنند سفید [illegible] گردد

جرب دا اینست که در اندرون پلک چشم موضعی که مژه روید ظاهر شود علاجش بیاورد [illegible]
صمغی است مایه بردی بفارسی او را [illegible] خوانند و حلتیت صمغ انجدان است یا صمغ محروث و بهتر
آن مأخوذ از جبال کرمان است که سرخ و خوشبوی است و چون در آب اندازند بزودی گداخته شود و
آب را مانند شیر کنند و سیاه آن فاسد است و سکبینج گویند آن هم صمغ [illegible] است خوصیه بیاورند
انزروت و حلتیت و سکبینج از هر کدام یک مثقال در [illegible] مثقال سرکه حل کرده در چشم بکشند [illegible]
[illegible] کنند و اگر چشم یعنی پلک چشم موی زیادی برآورد باشد و آزار و اذیت برساند چاره و علاج
او بریدن پلک نیست بدیت محال با وقوف تنقیه دماغ مکرر نمایند که همیشه [illegible]
چنانچه در قواعد تشمیر خواهد آمد سلاق

سلاق که کنایت از غلظت و حمرت کرانه پلک و ریختن مژه است علاجش این ضماد است که بیاورند سفیده
تخم مرغ را و با برگ خرفه کوبیده بروغن گل سرخ ممزوج کرده ضماد گرده شب در وقت خواب ضماد کنند در [illegible] چشم سفید
آید صفته روغن گل بیاورند برگ گل سرخ تازه را بیست مثقال و بیاورد روغن کنجد را یکصد
مثقال در شیشه کرده چهل روز در آفتاب گذارند بعد از آن بکار برند یا آنکه بیاورند گل سرخ را [illegible] او را به
جوش بند بسیار پس او را صاف نموده و یک فنجان روغن کنجد اضافه نمایند بجوشانند تا آب تمام شود [illegible]
بماند پس بکار برند شرناق یعنی زیادتی پیه در پلک بالا است علاجش شکنی پلک چشم است در
وقت گشودن و برهم گذاردن علاجش باید پلک چشم را بر گردانند و برادۀ [illegible] که
سنگ جهنم او را گویند طلا کنند تا آن پیه زیادتی آب شود و بتحلیل رود و نادر است که اگر دستکاری او بکنند
مداوا گردد غرب یعنی ریشی باشد که در گوشه چشم از جانب بینی بود علامت وی آن بود که
چون دست بر او و موضعش فشارند ریم و چرک بیرون آید علاجش آنست که ماش مقشر بیاورند
و او را کوفته و بیخته با قدری آب یا آب [illegible] او را خمیر کرده بر آن ضماد کنند چند مرتبه [illegible] به شود [illegible]

التصاق الاجفان یعنی بهم چسبیدن پلکهای چشم که بیشتر در اطفال ظاهر شود چون از زیاده از [illegible]
و تقرر کودکان و اطفال بود [illegible] باشد علاجش آنست که هر صباح بول گرم خود کس بشویند
و کحل اصفهانی بکشند در چشم و بر گرد [illegible] مسحوق [illegible] بمالند و از گرد و خاک و
بوی بغد و بوی خوز تر و بوی خربوزه و شمامه حفظ کنند و اگر [illegible] آب از چشم [illegible] آورند
مفید بود جرب که درستی اندرون و سرزدن پلک است و سبل که پرده است شبیه
برگهای درهم بافته بر سفیدی چشم و بدانکه سبل و جرب اکثر از رطوبت [illegible] است
و تولد سبل از امتلاء دماغ و بزرگی رگهای چشم است علاجش اگر جرب فقط باشد
شیاف اخضر است و اگر سبل فقط باشد شیاف احمر علاج او است و اگر جرب و سبل توام باشد
علاجش هر دو [illegible] است صفته شیاف اخضر بگیرند زنگار [illegible] درم اقلیمای نقره
و صمغ عربی و سفیداب ارزیز از هر یک [illegible] درم همه را بکوبند و بیزند و بعد بیاورند [illegible]
[illegible] کنند صاف کرده و اجزا را در او بسرشند و شافها سازند و بکار برند صفته شیاف احمر
بیاورند شادنج مغسول شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته و زاج سوخته از هر یک [illegible] درم زنگار
[illegible] درم و نیم زعفران و مرکی از هر یک دانگی و نیم صبر سقوطری و افیون از هر یک نیم درم همه را کوفته و
بیخته و با آب [illegible] ببرند پس بسرشته و شافها ساخته و بکار برند صفته ذرور اخضر بگیرند توتیای
[illegible] سوخته از هر یک [illegible] درم و نبات مصری پنج درم همه را کوفته و بیخته و صلایه کرده تا مانند
غبار شود در چشم بریزند و دیگر جامع ترین آنها باسلیقون صغیر است که بجهت دفع سبل و جرب و
بیاض و دمعه و ظفره و غلظ اجفان و تاریکی چشم و [illegible] که [illegible] نزول آب است [illegible]
صفته باسلیقون صغیر بیاورند اقلیمای نقره و زبد البحر از هر یک ده مثقال
و مس سوخته پنج مثقال ملح اندرانی [illegible] مثقال و نیم توتیا [illegible] مثقال و نیم سفیداب قلع و فلفل و دار فلفل
و [illegible] از هر یک [illegible] مثقال و نیم و اشنه و قرنفل از هر یک یک مثقال کوفته بیخته صلایه کرده چون
آرد شود پس بکار برند رمد یعنی درد چشم علاجش معلوم ولی علاجش آنست که تا
روز تمام هیچ دارو نکنند بلکه بگرد چشم هم دارو نکشند و نه مالند و غذای مرضعه و طفل خورنده [illegible]
کله پاچه و [illegible] چرب باشد [illegible] زند و اگر چشم بهم چسبیده باشد شیر مرضعه با [illegible] سفیده [illegible]
بر چشمها طلا کنند و شیر دختر سبک تر و بهتر از شیر پسر بود و پنبه کهنه را [illegible] چوب گز داده گرم بر پشت
[illegible] از جهت درد صعب و ورم پلکها [illegible] بول گرم [illegible] بسیار نافع آید و بعد از

سه روز

سه روز بیزه و مغز جوز برابر هم نرم کوفته با آب دهان بر کف دست کرده بسیار او را بر شند تا مثل مرهم شوده
بر زردی بیضه گذارند و بر او سیر دختر بر او پاشیده بر پشت چشم او بندند و شبها و روزها بنهند که درد و
ورم را فرو چسبیدن را عظیم مفید بود و بتخصیص در سرما و رمد رمچی بسیار برادر دیدم که بدین تدبیر صحت
یافتند و اگر مزیدی بر این احتیاج افتد دواء الرمد که مذکور خواهد شد بکار برند و پرهیز نیز همان نوع
نمایند و تا ممکن باشد هیچ دوای قوی بکار در چشم طفلان و کودکان خورد نباید گردانیدن زیرا که طبقات چشم
ایشان نازک است و بیم مضرتهای دیگر باشد **صفته ادویه که رمد چشم** را سفید است
بیاورند حشیش بداکین حشیش و حشیش گ و حشام و حشم هر چهار بفتح اول بمعنی چشمک و جا کمو
که مثل عدس سیاه باشد یکی است که با نبات بچشم کشند خلاصه بکار برند چشم [illegible] مثقال نبات مصری
و مامیران چینی یا انزروت که بکشان رونر در شیر حمار خیسانیده باشند [illegible] هر یک
هر یک یک مثقال همه را کوفته و بیخته و صلایه کنند تا هم چون غبار شود بکار برند **ظفره** که نقطه
سرخ یا کبود باشد که بر سفیدی چشم انگار شود علاجش بیاورند مجربه از آتش و کندر قدری در او
سه روز تر کنند و چشم را بر آن داغ دارد دفع شود **ظفره** یعنی ناخنه که در چشم ظاهر شود علاجش
روشنایا کر بیوتانی تقوی بصر است آمده است **صفته روشنایا** بیاورند مس سوخته و نانخواه
مغول از هر یک ده درم فلفل و دار فلفل و زعفران و تخم حنظل از هر یک ربع درم و زنگار و صبر سقوطری
و بوره ارمنی از هر یک نیم درم و اقلیمای زر یک درم همه را کوفته و بیخته صلایه تا غبار شود بکار برند **دمعه**
یعنی آب رفتن از چشم چون از سردی بود علامتش سفیدی چشم است و چون از گرمی بود علامتش سرخی
چشم است و اگر علامت گرمی دانسته نشد علاجش سرمه در چشم کشیدن است و اگر از علامت سردی باشد
مانند باسلیقون که مذکور خواهد شد در چشم کشند و اگر آب رفتن از چشم بدون درد باشد و یا از افتادن
چیزی در روی باشد و چون سبب این رفتن آب در گوشه بود که بوقت عطسه و غیره باشد و علامتش از یک
چشم آب آمدن بدان شاهد باشد علاج آنست که فتیله از پنبه خشک در گوشه او بنهند و اوراهم بر آن
جانب بجوابانند تا آنها منجذب شود و باز گرده و اگر باز بر پشت خسبید متغد گوش طفر را بر دهن بنهند و
بنفس کشیدن سخت یعنی او را بمکند که تا آنها بیرون آید نیکو بود و اگر آرد میده در آن متغد نیکو باکتد
و بر آن طرف خسبند نیکو بود **صفته باسلیقون دافع دمعه** بیاورند زردی [illegible] سوخته
پانزده درم کف دریا و اقلیمای زر و نمک نفث توری و شادنج مغسول و نخینه بد سنتر و سیر به
اصفهانی و سنبل از هر یک ده درم و قرانفل و اشنه از هر یک درمی صبر سقوطری و مامیثا از هر یک
پنج درم و بر تکی و نوشادر و زردچوبه از هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم همه را کوفته و بیخته
و صلایه کنند تا هم چون غبار شود بکار برند بدانکه این باسلیقون کبیر است در خاصیت مجرب است از
صبر است چنانچه عرض شد و از جهت حرقت و سبل و بیاض و دمعه و ظفره و غلظ اجفان و تاریکی چشم و
خیالات را مفید آید **قرحة العین** یعنی ریش چشم و دیده که ریم و زرد اب است باشد علاجش
شیاف کندری است **صفته شیاف کندری** بیاورند انزروت که بجیب و روز در شیر خر گدا
خیسانیده باشند و در سایه خشک کنند و افیون و کتیرا از هر یک درمی کندر و ربانی نیم درم سفیداب
ارزیر نهفته درم صمغ عربی چهار درم همه را کوبند و به بیزند و به سفیده تخم مرغ بسرشند و شیاف ساخته
بکار برند **بیاض** یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم پدید آید علاجش آنست بیاورند آب الاله
دختری که آب حمص سقایق باشد تا عسل مصفا خلط کرده در چشم کشند بسیار سفید است نوع دیگر زعفران
را غلیظ سائیده در چشم چند بار کشند سفیدی را ببرد **انتشار** یعنی فراخ شدن ثقبه عنبیه
که موضع روشنایی چشم است چون از کثرت رطوبت بیضیه بود علامتش منقغ شدن از جوع
و کثرت سبل و ریاضات کشنده بود علاجش اگر از کثرت رطوبت بیضیه بود تنقیه کردن است که دماغ
با دوت کیرد **صفته حب تنقیه دماغ کنند** بیاورند صبر سقوطری یک مثقال و
تربد و پوست هلیله زرد از هر یک درمی مقل ازرق و تخم حنظل و مصطکی و کتیرا از هر یک دانگی و نمک
هندی

هندی یک دانگ و نیم همه را کوبند و بیزند و غاریقون بمویه بیر گذرانیده اضافه نموده با آب بادیان خمیر
کنند و چهار بشت ساخته غلوله دار فرو برند سه مرتبه چنین کنند نفع آید **ضیق الحدقه** یعنی
تنگ شدن ثقبه عنبیه چون از علامت رطوبت بود علاجش رطوبت منی و عدم ظهور رگهای چشم است
علاجش اگر از علامت رطوبت باشد باید از خوردن تفاح و مرطوبی پرهیز کنند و شیاف زعفران هم استعمال
کنند **صفته شیاف زعفران** بیاورند زعفران و زنگار از هر یک درمی و مامیثا و گل سرخ و صبر سقوطری
و بر تکی و نشاسته و صمغ عربی از هر یک یک درم و نیم همه را کوبند و به بیزند و با دو درم افیون در آب حل کرده بسرشند
و شیاف ساخته بکار برند **بیرون خواستن حدقه** چشم را علاج بیرون خواستن حدقه چشم
آنست که بیاورند حضض مکی با سفیدی تخم مرغ که زیر آن بالیده پاک کرده و بر پشت او طلا کنند و طبیخ یا توتیا
سر و چشم او را بشویند و هم چنین با آب بادرنج و [illegible] طلا کنند و تخم عوام با گلاب در شستن نافع بود
آید و طفل و مرضعه فی الجمله از مقویات معده بکار برند و از خوردنیهای نفاخ و بلغم افزا پرهیز کنند و اگر
اوقات چشم را با پارچه کبودی بسته بدارند تا نیکو آید **خیالات** یعنی که ظاهر شدن چیزها است مثل مگسی
و مگس در پیش چشم چون از بخار معده باشد علامتش آنست تا دیده شدن از امتلاء معده و قصور هضم است علاجش
اگر از بخار معده باشد باید مسهل بخورد و معده را از اخلاط مختلفه پاک کند **صفته مسهل** مذکور بیاورند
صبر سقوطری نیم مثقال کوفته و بیخته و غاریقون بمویه بیر گذرانیده یک مثقال اطریفل صغیر دو مثقال همه
کوفته بسرشند غلوله کرده **صفته اطریفل صغیر** بیاورند هلیله سیاه و آمله و پوست هلیله
کابلی و پوست هلیله زرد و پوست بلیله از هر یک ده مثقال همه را کوبیده و بیخته و به نیم مثقال روغن
بادام چرب ساخته و بدست مالش دهند و عسل مصفا سه مثقال [illegible] بسرشته و بیرون آرند سه مثقال
غلوله کرده با آب مسهل غلوله کرده مذکوره بیاشامند و فرو برند سفید خواهد بود **نزول الماء فی
العین** یعنی فرود آمدن آب در موضع روشنایی چشم بدانکه آنچه رقیق و صاف باشد در
ابتداء مرض بدارو دفع شود و در انتها بدستکاری رفع گردد علاجش دارو و حب الذهب خوردن است
و اگر آب چشم سیاه و سرخ و کبود و زرد و غلیظ و تیره و سفید رنگ گچ بود نه بدارو دفع شود و نه بدستکاری
بدستکاری در بیان اطبای این عصر دیده شده است از مغرب الی مشرق که کسی معالجه کرده باشد
صفته حب الذهب بیاورند صبر سقوطری یک مثقال پوست هلیله زرد و مصطکی و کتیراء و
محموده که سقمونیا باشد و زعفران از هر یک دانگی گل سرخ ده دانگ همه را کوفته و بیخته با آب خمیر کرده و
حبها ساخته فرو برند **عشا** یعنی شب کوری بیشتر این مرض در مردمی ظاهر و حادث شود
که چشم ایشان سیاه باشد و چون از غلظت طبقه بیضیه چشم بود علاجش بیاورند عسل شهد
و آب را از پیاز مخلوط کنند در چشم کشند مفید است **جهر** یعنی روز کوری که اغلب مردمی را
عارض و حادث شود که چشم ایشان زرد و ازرق باشد چون از رقت روح باصره است علاجش
مداومت کردن خوردن گوشت گاو و هریسه و چیزهای غلیظ خوردن است محتاج بدارو نخواهد بود
ضعف البصر یعنی نقصان پیدا کردن قوت بینایی چون از رطوبات بلغمی بود علامتش
سفیدی چشم و گرانی اعضاء و عدم عطش با سایر علامات غلبه بلغم است علاجش خوردن مسهل است
که دافع خلط بلغم باشد و بعد از آن کحل روشنایی در چشم کشیدن است **صفته کحل
روشنایی** بیاورند مروارید ناسفته یک مثقال مامیران چینی یک مثقال و نیم بوره
ارمنی دو مثقال قرانفل زعفران و سرمه از هر یک یک مثقال [illegible] همه را کوفته و بیخته
و صلایه کنند تا هم چون غبار شود بکار برند مفید است **غبار العین** یعنی پرده سفیدی
که در روی چشم آید چون ماده بلغمیه گرچه بود علاجش بیاورند تخم لک لک او را شکسته در ظرف
چینی خشک نموده مع زرده و پوست بعد سائیده نیم [illegible] ده مانبات مکوق مصری ممزوج نموده در چشم
کشند و دیگر که از اسرار است بگیرند مگس او را خشک نموده بمقدار دو مثقال با دو مثقال نبات مصری
مخلوط نموده

مخلوط و مسحوق نموده در چشم کشند مفید است و دیگر فضله پرستو را با نبات مصری مساوی سحق نموده در چشم کشند
مفید است و دیگر زهره خروس را در چشم کشند غبار را برطرف کند و دیگر اگر پوست بیضه
مرغ را با شب یمانی و شکر طبرزد با هم از هر کدام مقداری در هم آمیخته و صلایه کرده در چشم کشند سفیده
و غبار را ببرد بعون الله تعالی

ایضاً وجع العینین یعنی درد هر دو چشم

اگر درد اندر چشم بسیار باشد عقب سر او را حجامت کنند برطرف شود و اگر از آن به نشود چند عدد زالو بر شانه
نهند رفع شود و اگر شیر دختر با افیون مالیده در چشم کنند درد برطرف شود و اگر کتیرای انزروت صلایه
کرده با آب پیاز سفید فتیله کرده در چشم در پلک گذارند درد برطرف شود اگر بنفشه را صلایه کرده
با گلاب سخته بر پشت چشم بندند اما پس و کمتر ... و درد او را ببرد و از غرایب [illegible] کاو را داخل [illegible]
لا و کرده مرهم کنند بر پشت چشم بندند اما پس و درد او را برطرف کند و اگر زهره کلنگ را با مروارید
سائیده در چشم کشند نور باصره را بیفزاید و اگر در چشم طفلی که اول آمده باشد در چشم کشند سفیده را
ببرد و نور او را زیاد کند در خواص ابن زهر است که اگر کسی یک عدد [illegible] کوچک در وقت [illegible]
در بست فرو برد چشم او کمتر درد آید و این تجربه شده است و اگر دیده او اشک بسیار کند یک عدد
هلیله زرد را در خمیر گرفته در زیر آتش کنند تا او خوب پخته شود بعد از آن بیرون آورد پوست او را با
نبات صلایه کرده در چشم کشند اشک و خارش را مفید آید و اگر هیچ [illegible] را بر عقب سر طلا کنند
را باز دارد و اگر نشتر [illegible] را در میان آب لیمو طلا حل کرده و بر چشم طلا کنند درد را برطرف
کند [illegible] آب زرد و کبود چشم بگیرد زهره ماهی با زهره کلنگ خلط کرده در چشم کشند زهره گور خر را خشک کرده سائیده
در چشم کشند روشنائی زیاد کند زهره کلنگ و ماهی هم روشنائی را مفید است [illegible] خارش چشم را زرد چوبه با صلایه کرده
با آب [illegible] در چشم کشند نافع است داروی برطرف شدن غبار چشم ذغال خار مغیلان را با توتیای هندی
و فلفل سفید این هر سه را صلایه کرده از حریر بیرون کرده در چشم کشند نافع و مجرب گفته اند الله اعلم بحقایق الاشیاء

در بیان بعضی از امراض سر و علامات و علاج او

سدر یعنی تاریک شدن چشمها در هنگام برخاستن از زمین چون از بخار بلغمی بود علامتش سستی اعضا
و فراموشی و کاهلی بود علاجش پرهیز کردن و از شیر و بیار و انشال [illegible] و غذا را
با حلوا [illegible] کباب گوشت بره و جوجه و [illegible] نمایند مفید آید [illegible]
گردیدن سر در وقت حرکت و غیره چون از بخار بلغمی باشد علامتش سنگینی سر و رطوبت یعنی
و نرمی نبض است علاجش چون علاج تاریک شدن چشم است بکار آید که کتاب بکرات [illegible] در غذا
میل کنند و شربت آب لیمو نوشند و اطریفل صغیر بخورند

صفت شراب لیمو بیاورند قند سفید صد مثقال بجوشانند با آب تا غلیظ شود پس فرو گیرند و بیست و چهار مثقال آب لیمو
ترش بر او اضافه نموده خلط کنند بدفعات در آب حل نموده بنوشند صفت اطریفل صغیر در
درد چشم مذکور شد

صرع مرضی است معروف علامتش در جمیع اقسام سنگینی سر و سرخی
رگهای زیر زبان و سفیدی ... علاجش باید از جمیع میوه جات سرد و تر
و سبزیها سرد و تر پرهیز کنند و از گوشت بز و گوشت گاو و [illegible] و غیره حلبت [illegible]
بیاورند که از برای دفع صرع نافع دیده اند و اگر صرع را از علامات خون دانسته شد باید
فصد نمایند و اگر از بلغم یا خلط دیگر بعلامات فهمیده شد باید مسهلی که دافع آن خلط است
بدهند که سبحان الله خود آید و غذا را نخود آب گنک [illegible] مفید است چنانچه سابق مذکور شد
و اگر جگر خری که حلال باشد بدست آورند کباب کرده بشخص مصروع یک جگر تمام را بخورانند صرع او را
زایل گرداند و دیگر ساق پای مصروع را حجامت کنند بسیار مفید آمده است و شربت سام را هم دافع بود و دیگر
برگ بالنگو را با قند سفید بجوشانند شربت کنند و شربت او را هر روز بخورند صرع و جنون و جرب را بسیار
مفید باشد

ولاکن فراموشی آورد

سفید باشد

کابوس

فی المجمع الکابوس ما یقع علی الانسان باللیل لا یقدر معه ان یتحرک قال الجوهری اظنه
مقدمة الصرع کابوس را در فارسی سکاچه و فرهنگ نیز نامیده اند چنانچه در برهان جامع گوید که فرهنگ یعنی سنگینی که
در خواب مردم را فرا گیرد و بعربی کابوس و عبد الجنه گویند و بمعنی سکاچه ستیزه کننده و سخن ناشنیده را گویند و فرهنگ
کامل که کابوس باشد خوار است تیرانداز زنده را گویند خلاصه کابوس که عوام هرات عبد الجنه گویند مرضی است که
علامتش درد سر و سرخی چشم و بسیاری خواب و بزرگی کمهایت و در بلغمی فراموشی و کاهلی و در سوداوی حسی یعنی
چشم و تیرگی رنگ و فکر ناسد باشد بدانکه این علت مقدمه مرض صرع است علاجش اگر از علت خون است خون
کم کنند و اگر از غلبه خلط دیگر است بر او لازم است که بر دوی سعی کند و آن ماده را از بدن بیرون کند و اگر سستی و تنبلی و
کاهلی در مداومت قلع و قمع این مرض بر نماید یقین بداند که در آخر کار منجر به صرع و دیوانگی و سکته خواهد شد چون
گفت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

سکته

که مرضی است که عبارت است از باطل شدن حس و حرکت جمیع اعضاست که بیهوش و حرکت شوند چنانچه مرده کان حسبند و چون از خون بود علامتش
سرخی رنگ و رخسار و چشم باشد علاجش اگر از خون باشد باید او را فوری رگ از بزنند سفید آید و اگر بعد از
رگ زدن بهوش نیاید مشتبه باشد که آیا مرده است یا زنده در چشم او نظر کنند اگر عکس نظاره کننده در چشم
مریض پیدا شود بدانند هنوز زنده است امید خوب شدن میرود و اگر عکس در چشم او پیدا نشود بدانند کار
او گذشته است

خدر

یعنی کرخ و بی حس شدن عضوی از اعضا چون از ماده سرد و تر بود علامتش
سردی ملمس که عضو ما ؤف باشد و رطوبت دهان و کاهلی و فراموشی است علاجش قی کردن و روغن قسط
مالیدن است و این دوا که دارو نیات است که قی بلغمی را شاید و قی آورد این است بیاورند تخم ترب و ریشه اصل السوس
ترا شیده و تحلوب کنند و بیاورند نرگس از هر کدام سه مثقال جوش بیده سیر کشیده و صاف کرده قدری نمک
و عسل با آنکه بوره ارمنی دران و بریزند با ده مثقال عسل خلط کرده بیاشامند قی بسیار آید و این روغن قسط را بر کسی که بمالند

صفت روغن قسط

بیاورند قسط پنج مثقال بیخ فلفل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک سه مثقال
چند بیدستر یک مثقال همه را کوفته جوش دهند صاف کنند و هشتاد مثقال روغن زیت با آنچه اضافه کنند بجوشانند تا
آب تمام شود و روغن بماند بمالند مفید است

فالج

یعنی باطل شدن حس و حرکت نصف بدن در طول علامتش
آن در بلغمی سفیدی چهره و رطوبت بینی و کم شدن قوه حافظه است علاجش چون از بلغم بود بدانکه از روز اول
بروز مرض تا روز چهارم ابداً معالجه نباید کرد و در این چهار روز همه روزه بغیر ماء العسل داروی دیگر نباید استعمال نمود

صفت ماء العسل

بیاورند سی مثقال عسل مصفا در بیست مثقال آب کرده بجوشانند تا ثلث برود و در
چهار قسمت کنند هر روز یک قسمت با پنج مثقال گلاب بخورند و غذا را نخود آب کبوتر بچه با زعفران ساییده و زیره کرمانی
بخورند و از ماء الاصول اهم بنوشند و صفت ماء الاصول مذکور شد و چون از روز چهارم بگذرد باید او را
دارو و مسهل بدهند و از روز هفتم این مسهل و دارو که صفتش مذکور خواهد شد بدهند و در هر سه روز یک یوم
یکمرتبه مسهل بدهند و در روزهای که مسهل ندهند منضج بدهند و غذا را از لحم کبوتر و زعفران و زیره چنانچه مذکور
شد بدهند و بروغن قسط و روغن شونیز همه روزه بر بدن او طلا کنند و بعد از آن با دعا صعف بدهند که مسهل بدهند
و به مقویات از قبیل گوشت تیهو و کبک و کبوتر و ... استعمال کنند و اگر خواهند که از زیاده خلط بلغم
و غیره در امان باشند گاه گاهی او را مسهل بدهند و از معاجینی که مناسب مرض است ترکیب کرده برای او بخورانند
تا علت رفع گردد

ذکر معجونی که فالج و جمیع مرضهای بلغمی را نافع بود که از روز هفتم مرض باید داده شود و ترتیب
آن این است بیاورند سناء مکی پنج مثقال بسفایج و قنطوریون دقیق از هر یک سه مثقال تخم کرفس و انیسون و بابونه و شبت
از هر یک دو مثقال تخم حنظل دو درم کوفته و جوش دهند و صاف کرده و هفت درم بوره ارمنی یا نمک طعام و عسل
نموده و هشت مثقال عسل در آب آن حل کرده و پنج مثقال روغن بادام اضافه نموده نیم گرم عمل نمایند و در

صفت روغن شونیز

که سیاه دانه باشد بیاورند سیاه دانه بیست مثقال
فرفیون و شونیز و قسط بر بدن طلا کنند روغن کشند بمالند و اگر
مغز بادام تلخ بیست مثقال با پنج مثقال قند سفید بدستور روغن بادام نیم کوب کرده
فالج باد آنهم داشته باشد بخوابانند دفع فلج و باد او بشود و این عمل غریبه را نمایند بیاورند عاج و او را نرم سایند با روغن
سرخ سیاه و قدری صندل سحوق و شعر دانت وی ای ... و روغن زیت مخلوط کرده در حمام روند تا هفت مرتبه این
روغن را بر بدن

بریدن بمالند مفید گفته اند صفت روغن فرفیون بیاورند فرفیون و قسط و پودنه کوهی از هر یک [illegible] مثقال
جند بیدستر که خصیه سگ دریائی باشد و عاقرقرحا از هر یک یک مثقال کندش و مویزج از هر یک نیم مثقال همه را
کوبیده و در آب یا یک پیاله شراب جوش بنده صاف نموده و [illegible] مثقال روغن زیت یا کنجد آورده ضم شند
بجوشانند تا آب تمام بسوزد و روغن بماند طلا کنند مفید است **لقوه** یعنی کج شدن روی و لب و چشم است
چون از غلبه بلغم بود علاجش از چیزهای سرد و تر محترز بودن و چیزهای [illegible] اتصال در دهان گرفتن و خوب ابارج
خوردن و در خانه تاریکی نشستن و آئینه بزرگی در مقابل گذاشتن و در آن تاریکی در آن آئینه نگاه کردن
و منزوی بودن و معجون دافع خوردن و روغن گل بر بدن مالیدن است صفت آئینه باید آئینه
تال باشد که مراد از تال بزبان هندی یعنی آئینه که بزرگ باشد و [illegible] نقره پالیس [illegible] کرده باشند و بقول
کتاب شمعون طبیب یهودی آن خانه که محمد مریض قرار داده اند چنین تاریک باشد و آئینه هم بقدر مجموعه
باشد و آئینه دق باشد یعنی عکس را بزرگ و عجیب و [illegible] نماید **صفت حب ایثمون** بیاورند حزبق و بلیله
حزبق [illegible] نوع میباشد ابیض و اسود سفید آن بیخ گیاهی است در برگ آن شبیه برگ [illegible] و از آن عرض
و کلان سرخ [illegible] آن بقدر چهار انگشت [illegible] و مجوف و سیاه آن بیخ گیاهی است سیاه و بزرگ و
مجوف و بیشتر آن [illegible] و ریشه های سیاه و باریک از آن رسته است شبیه است برشته و برگ آن شبیه برگ
چنار و از آن کوچک تر است خلاصه بیاورند حزبق سیاه و نمک هندی از هر یک ربع درم و سفایج نیم درم
و افیثمون یک مثقال و اسطوخودوس [illegible] دانگ و ابارج فیقرا و غاریقون بموئینه بیز کرده بنده از هر یک نیم
درم کوفته و بیخته حبها سازند بکار برند و بداند این حب افیثمون از برای دفع درد سر و قطع مرض سودا
و غیره مفید است نه از برای لقوه و سهو کاتب در اینجا نوشته شده چون نوشته شده بود گذاشتیم که باشد و ادا
حک نکردیم که هرجا لازم شد بدین فقره رجوع [illegible] کنیم و لی **صفت حب ابارج فیقرا** که از جهت
لقوه مفید است این است بگیرند مصطکی و زعفران و سنبل و جند بیدستر [illegible] و اسارون و [illegible]
شبیه [illegible] از هر یک یک مثقال و صبر سقوطری هشت مثقال همه را کوفته و بیخته حبها سازند در
[illegible] نگاه دارند هوا نکشد بعد بکار برند **رعشه** یعنی لرزیدن عضوی چون دست و پا و غیره چون
از ماده سرد و تر بود علامتش فراموشی و سنگینی اعضاء و عدم [illegible] است و چون از خوردن مسکرات چون
شراب انگور و غیره یا از کثرت جماع باشد وجه همان فعل سبب است اما اگر از ماده بلغمیه باشد باید منضج و مسهل
مناسب دافع ماده بلغم چنانچه سبق نوشته شد بنوشند و روغن گل و روغن [illegible] که در مرض فالج و لقوه نافع
است بر عضو ماؤف بمالند تا علت دفع گردد و اگر از خوردن مشروبات یا جماع باشد باید [illegible] ترک آنها
اعمال کنند تا طبیعت بحال اولیه خود آید **اختلاج** یعنی پریدن عضوی چون دائمی باشد نه گاهی گاهی اگر
گاه گاهی باشد اهمیتی ندارد و اما اگر یک روز [illegible] در پی در پی [illegible]
عضوی از اعضا جستن گیرد باید فوری در صدد معالجه او برآید زیرا که اگر در صورت ورودی ظاهر شود آن مقدمه
لقوه باشد و اگر در شکم بود مقدمه صرع است و اگر در پهلو باشد مقدمه [illegible] است که در نواحی پرده سینه
نزدیک پهلو است و اگر در جمیع بدن بود مقدمه سکته است البته باید برودی در صدد معالجه برآیند
تا زودتر دفع امراض گشته [illegible] علاجش آنست که آن عضوی که پریدن میگیرد اول [illegible] کرده
کرده گرم کنند از حرارت آتش و او را گرم گرم بروی آن عضو بنهند ساعتی اگر ساکت گردید فیها المراد
والا [illegible] باره چنین کنند اگر ساکت شد دیگر بگذارند و در صدد معالجه برآیند به تنقیه کردن و این
حب که مذکور میشود که بدن را از خلطهای غلیظ پاک میگرداند ترکیب کرده میل نمایند **صفت آن** باید
صبر سقوطری یک مثقال و تربد یکدرم و حب النیل و افتیمون از هر یک یکدرم و نیم و شحم حنظل و نمک هندی و
سقمونیا [illegible] و کتیرا از هر یک دانگی همه را کوبیده و [illegible] درم غاریقون بموئینه بیز کرده بنده اضافه
نموده با آب بادیان یا آب کرفس حب شوند و حبها سازند و فرو برند مفید است **تشنج** یعنی
درهم کشیده شدن عضو یا اعضاء چون از ماده بلغم بود علامتش [illegible] گرانی اعضا و فراموشی و سفیدی
بول است علاجش تنقیه اخراج بلغم است که سبق ذکر شد و اگر مرض استحکام پیدا کرد تولید مرض
مرض دیگر میشود **تمدد** یعنی راست ماندن عضوی چون از ماده بلغمیه سرد و تر است علامت
آن سردی

سردی ملمس و سنگینی اعضاء و نرمی نبض است علاجش بعد از تنقیه از حب مسهل که اخلاط بدن را پاک
پاکیزه گرداند باید روغن [illegible] و پیه خرس [illegible] آورده بر بدن طلا کنند تا الحمد علت برود و مجرب است
و از چیزها و غذاهای سرد و تر کناره کرده و غذا از گوشت کبوتر [illegible] نمایند چنین گوید حضرت احمد
الحسینی رازی محقق لقب که مخفی نماند بعضی از مسهلات و حبوبات و معجونات را در این اوراق مکرر
نوشته ایم بواسطه اینکه شخص مریض بسیار گردش نکند از برای اخذ یک مسهل یا حب یا معجون اگرچه
از طریق نوشتن [illegible] و لی از برای رفاهیت چنین مذکور شد **وجع الحلق** یعنی درد گلو علاج
او چنانچه گذشت معلوم علاجش چون از غلبه خون باشد باید اول که [illegible] کنند
بعد از آن اندرزای طفل را بر گلو طلا کنند و از شربات توت سیاه غرغره کنند و اگر اماس ترکیب
گوشت شد بگیرند پیه بط و مغز [illegible] را برابر هم بر گلو موضع اماس نهند و اگر با پشک گوسفند [illegible] کنند
بگذارند نافع تر است و نوعی دیگر بیاورند صندل سرخ و فوفل و [illegible] و صبر و زعفران برابر هم
سائیده با گلاب خمیر کنند و بر موضع طلا کنند نافع است و اگر کشنیز سبز را کوفته بر آن ورم نهند نافع
بود **وجع الصدر** یعنی درد سینه اگر بغیر از سل باشد روغن حنا بر او مالند بر طرف شود و اگر
اماس کرده باشد اندک خون از رگ بدن بگیرند و بعد از آن آرد جو و عدس و باقلا را در شیر گاو پخته
بر سینه ضماد کنند و اگر [illegible] با گلاب طلا کنند نفع تمام کند و اگر سناء مکی در گلاب پخته ضماد کنند
دفع سازد **علاج کثرة اللبن** اگر بخواهند شیر پستان کم شود بگیرند تخم بادروج و آرد جو و آرد باقلا
و پودنه و سداب سادی هم ضماد بر پستان کنند شیر کم شود **قلة اللبن** اگر بخواهند شیر زیاد
شود بگیرند آرد باقلا ده درم و تخم بادروج پنج درم همه را با آب بادروج سرشته ضماد کنند زیاد شود و
دیگر [illegible] را کوفته و بیخته [illegible] آب او را بخورد شیر را زیاد کند اگر [illegible] را اما کرده بر پستان
بند و شیر را براند نوعی دیگر اگر اسفناج را با برگ بید برابر صلایه کرده [illegible] روز [illegible] با شیر گاو بخورد شیر زیاد
شود و اگر کشنیز خشک را با شقاقل و زنجبیل از هر یک درمی با شیر گاو بخورد شیر را زیاد کند اگر شقاقل را تازه
باشد پاک کرده با شیر و شکر بخورند همین عمل کند اگر زیره سفید و آرد برنج را با شیر گاو حریره کنند بخورد شیر را بسیار
زیاد کند **وجع الثدی** یعنی اماس پستان و درد او اگر بخواهند درد و اماس او دفع شود بیاورند
آرد گندم و آرد جو و آرد باقلا و آرد حلبه و خطمی همه را [illegible] و اندکی زعفران و زرده تخم مرغ سرشته
و ضماد کنند مفید است **جمود** که اشاره از باطل شدن حس حرکت بیمار و باقی ماندن او بر شکلی
که قبل از این حال بوده است چون از ماده خلط سودا بود علامتش دو قسم است یکی بی شعوری و
یکی در حین شعور و اگر در بی شعوری باقی است علاجش این حقنه است که اخراج سودا کند صفت آن
بیاورند سناء مکی پنج مثقال بسفایج سه مثقال بنفشه و بادیان و پرسیاوشان و بابونه و [illegible]
از هر یک دو مثقال عناب و سپستان سی عدد همه را جوش بنده صاف کنند و مغز فلوس و شکر سرخ
از هر یک ده مثقال در آب آن حل کرده و سه مثقال روغن بابونه و سه مثقال روغن بادام اضافه
نمایند دو آب حقنه کنند و اگر در حین شعور است از مسهل سوداوی چنانچه گذشت تنقیه نمایند مفید است
و غذا را نخود آب گوشت با مرغ با بابونه [illegible] کنند و [illegible] از طعام بخورند **سبات** یعنی خوابی
که در غایت گرانی چون از ماده بلغم بود علامتش رفتن آب از دهان و رطوبت بینی و نرمی نبض است
و سفیدی بول است علاجش حقنه کردن و شیاف نمودن و از غذاهای بلغم انگیز پرهیز کردن
حسن است **صفت حقنه** که جمیع علتهای بلغمی را نافع است بگیرند سناء مکی پنج مثقال و
قنطوریون دقیق و پرسیاوشان و بادیان و شبت و حلبه و بابونه از هر یک دو مثقال و انجیر پنج عدد
همه را جوش بنده صاف کنند و ده مثقال شکر سرخ و دو مثقال [illegible] و دو درم بوره ارمنی
در آب آن

در آب آن حل کنند و یک مثقال ترید و نیم مثقال زنجبیل کوفته و بیخته و پنج مثقال روغن بادام با گلقند اضافه نموده حقنه نمایند صفت شیاف مذکور بیاورد سقمونیا ازرق و بوره ارمنی از هر کدام یک مثقال کوفته و با آب دهان سرشته شیاف کنند و غذا را نخود آب گوشت یا مرغ تناول کنند

جنون آن کرد آواحمی باشد علامتش معلوم چون از ماده سودا باشد اولا باید مسهل سودا که دافع خلط سودا باشد چنانچه مذکور شده بدهند و دیگر او را باید نگذارند تنها باشد و لعب و عشرت بیفتد و در مجلس عیش و شنیدن صداهای سازها و دیدن خوب رویان و خوش الحان مشغول دارند و بعد او را شراب انگوری بخورانند همه روزه که دافع ماده سوداوی است و او را سرخوش دارد و علت او را رفع نماید و دیگر از معدلات براو خورانیدن و معدلات مفرحه سرد مزاج را اشال عود و عنبر و گرم مزاج را کافور و

عشق مرضی است سوداوی شبیه مالیخولیا که مردم بیکاره را بواسطه کثرت اخلاط بجوانان و افراط فکر در حسن و شمایل ایشان عارض شود و علامتش زردی رنگ و دروی و خشکی دهن و گریه و آه و زاری و بیقراری و اختلاف نبض بخصوص وقتی که اسم معشوقه خود بشنود و او را ببیند خاصه وقتی که او را به بیند سرعت نبض او و گردیدن رنگ صورت و تغییر حال او بهتر است علاجش بقرار بقراط و افلاطون مریضی که از عشق تب کند علاجش عتاب لب بکنند و اگر موافق است البته عاشق را بوصال معشوق برسانند که باعتقاد حقیر صحیح اگر کرده اند اگر وصل ممکن نباشد یا دلبر او موافق نباشد جمعی رای آن دارند که از معشوق سخنان زشت بگویند که عاشق را از آن کلمات تنفر حاصل شود بگویند یا خود معشوق را بر اندازند که سخنان زشت بگوید تا آنکه طبع او منزجر گردد اگر هیچ یک میسر نشد او را مقید سازند تا بهتر اگر مرد است زنش بدهند اگر زن است شوهرش بدهند زیرا که تا اهل که مباشرت و مجامعت باشد مرض عشق و دافع اندیشه معشوق است و مکرر بتجربه رسیده است و لیکن قومی را این مرض عادت شود که در آئینه صورت خوبان نقش بدیع جمال معنی کنند و لیکن طایفه از عشاق را رای این است که صورت را نیز در میانه نه بینند بلکه حقیقت را خواهند کما قال النبی ص المجاز قنطرة الحقیقة

وجع الشقیقه یعنی درد نیمه سر چون از ماده خون و صفرا باشد علاجش بیاورند صمغ عربی یک مثقال و زعفران نیم دانگ و افیون نیم دانگ همه را سائیده با گلاب خمیر ساخته بروی لته کشیده بر شقیقه بچسبانند مجرب است مفید آید سرسام یعنی اماس حجاب پرده نازک پرده که بروی مغز کشیده اند که آن را ام الرقیق و دیگری را ام الغلیظ خوانند علامتش در دو نوع است دائمی و هذیان و خنده کردن و سرخی رو و زبان است و اگر از صفرا باشد علامتش تب دائمی و هذیان و بد خوئی است و اگر از بلغم باشد علامتش تب لرز دائمی و هذیان است علاجش اگر از خون است شراب عناب و لخلخه است صفت شراب عناب بیاورند عناب از عناب قریب صد دانه نیمه کرده بجوشانند بجهت مثقال قند سفید بجوشانند صاف کنند بار بجوشانند تا بقوام آید بنوشانند صفت لخلخه بیاورند صندل سفید سرخ و آب برگ بید بهار و آب گشنیز و آب سیب قدری گلاب مخلوط کرده و در ظرفی کرده آن را با آن بویند و اگر از صفرا باشد بیاورند هشت دانه مثقال آلو بخارا نقوع نمایند یعنی شب در آب خیسانده و صبح صاف نموده با شکر سفید شیرین کرده بنوشند بسیار مفید است بعد بیاورند قدری گل بنفشه بجوشانند و پاهای مریض را در میان آن آب بگذارند دو بار از آن آب گویند تا کعب و اگر از بلغم است مسهل بلغمی چنانچه در دستور العمل تنقیه های بلغمی گذشت رفتار نمایند تا سرسام دفع گردد و بدانکه اگر مریض سرسامی را بخواهی بدانی خوب خواهد شد یا نه اگر عرق های متعدد و انتفاخ گردن یعنی باد و ورم گردد بدان که خوب خواهد شد و اگر بول مریض سفید برنگ آب آید دلیل علامت مردن است زیرا که مائیت بول در مریض سرسامی زوال موت است بواسطه آنکه دلالت میکند بر تمامی توجه ماده مرض بجانب مغز سر مریض دیگر چاره پذیر نیست مرض او چون رشته باینجا کشیده شد بدانکه قاروره انسان چهار گونه است

چهار رنگ است سفید و زرد و سرخ و سیاه سفید او از بلغم باشد و زرد او از صفرا باشد و سرخ او از غلبه خون باشد و سیاه آن از سودا باشد و بدانکه کسی که آب بسیار خورند بول ایشان سفید آید یا هند و انه و امثال آن هم چنین است و کسانی که عادت بخرما و امثال آن نداشته باشند بول ایشان سرخ رنگ آید اگر بخورند از قبیل آنها و کسیکه یکروز روزه گیرند و یکروز نگیرند بول او زرد رنگ باشد و المثل که بول او چند زمانی سرخ آید بعد سیاه شود علامت سوختن اخلاط است بیم هلاک در باره او رود اما اگر تب علامت کسیکه مرض سبز زرد آید باشد یا زنی را از پس حیض باشد و لیکن راحت یافتن و صحت است و اگر کسی را تب عظیم تیز بود و تا سه بسیار کند و تشنگی مفرط داشته باشد و قاروره اش سفید آید بدانکه علامت مردن او قریب است و هر بولی که سفید و ریشها در او نماید علامت خیر است و اگر ریشهای زرد و سرخ در او نماید علامت طول کشیدن بیماری است اگر بیمار حرارت بول در شیشه کند بولش بر سر شیشه گردد از عاجزی طبیعت بود اگر آب بول بطریق زیم و خون بود علامت ادرار بول است و اگر سبز رنگ آید علامت بواسیر است اگر آب بول اول روشن نماید بعد از یک علت متغیر شود علامت خامی بیماری بود و اگر بول اول باریک آید بعد از زمانی سطبر نماید علامت آغاز بیماری است و دیدن قاروره در یکروز مشخص نشود الا آنکه سه روز باید دید تا معلوم گردد سهر یعنی که بیخوابی است که از عدم اعتدال در گذشته باشد چون از صفرا بود علامتش خشکی چشم و بینی و زردی قاروره است علاجش تنقیه که دافع صفرا باشد باید نمود و در آب تنقیه آب لوبیا و نیلوفر ... کنند و دیگر بست خشخاش را با قدری جو بنفشه جوشانیده و آب او را صاف نموده سرد کرده تا شیشه را با ... نمایند و دیگر افیون را با روغن بنفشه خلط کرده هر شب قدری از آن بر سر مالیدن بسیار مفید است صفت روغن بنفشه بیاورند برگ گل بنفشه تازه یک سیر که شانزده مثقال باشد در صد مثقال روغن بادام کدار بند خلط کرده در شیشه کنند در آفتاب بنهند چهل روز بمانند بعد بکار برند یا آنکه اگر میسر نشود بیاورند گل بنفشه خشک ده مثقال و او را بسیار در آب جوش بنهند بعد سرکشیده صاف نمایند و او را با صد مثقال روغن بادام خلط کرده بجوشانند تا آب تمام شود روغن بماند بعد بکار برند قاعده علامت بدی حال بیمار اگر مریض را تب بیحواسی مفرط داشته باشد اگر سرفه کند اند صحت است و اگر گاهی سرفه ترک کنند هم چنین است اما اگر بیحواسی مفرط باشد و سرفه خشک هم باشد بدانکه دال بر مردن اوست حمق و رعونت یعنی عبارت از نقص کمال که از بطلان قوه متفکره و نقصان تفکر کردن در امور و تکلم و کارهای ابلهانه کردن و تکلم مضحک و بیهوده گفتن است علاجش سنگینی سر و بسیاری خواب و طرز یافتن از چیزهای سرد و تر چون از ماده سرد و تر بود علاجش احتراز نمودن از غذاهای مرطوب سرد و تر و خوردن معجون بلاذر است صفت معجون بلادر بدانکه شیطرج و زراوند و وج و شیطرج هیچ گیاهی است سرخ و بسیار تند و باریک و عربی ... الراعی گویند زراوند لغت فارسی است و او بیخی است بطری آنکه و باریک و خوشی ترو و ... قسم است نر و ماده نر او را طویل و ماده را مدحرج نامند و وج نباتی است که در نهایت قوت حرارت برابر سالت و بفارسی سوسن ازرق گویند خلاصه بیاورد شیطرج و زراوند مدحرج و جنطیانا و خردل از هر یک نیم مثقال و فلفل و دار فلفل و قسط و وج و سیاه دانه از هر یک ده مثقال و حب الغار و سداب و جند بیدستر از هر یک نیم مثقال همه کوفته و بیخته در بلادر ... ده مثقال رومی حرز ... و در کوزه کرده یک هفته در آفتاب گذارند در عسل کف گرفته ... بعد هر روز یک مثقال علوکه کرده فرو برند غذا را کباب با قلیه خشک با نخود آب ... نمایند مفید است

در علامت بیماری ها حکماء چنین گفته اند اگر بیمار را آواز دهند جواب ندهد علامت سرسام بود و اگر بیمار دست بهر جا ببرد و عورت خود را کشف کند و حاشا که از جامه خود بر چیند علامت مرگ بود و دیگر علامت مقدمات بیماری شخص در گریه و آب در چشم گردیدن است و زردی و لب بر گردانیدن و کج حس دلیل القوه است و بای کج علامت فلج است و چشم ها سرخ شدن و رگهای سرخ در روی پدید آمدن و از روشنائی گریختن و درد کنجی

کنجی نشستن علامت مالیخولیاست و پیش چشم چون مگس بگذر پریدن دلیل آب سیاه آوردن است و بسیاری ضجرت
دل دلیل ترک فجاءت است و گرانی بدن دلیل علت صرعست و قراقر بجد شقعد دلیل بواسیرست و باد بسیار در
شکم جمع شدن دلیل قولنج است و خاریدن و پریدن اعضا مکرر دلیل بهق و برص است الله اعلم بالصواب

نسیان یعنی فراموشی آوردن علامتش چون از ماده بلغمیه بود گرانی سر و رطوبت بینی و دهان و بسیاری
از دهان و در وقت خواب بسیاری خوابست علاجش معجون ماء الحیات خوردن است صفت او باده خود
بیاورند مغز جلغوزه و مغز جوز هندی از هر یک ده مثقال مویز منقا هسته بیرون کرده سی مثقال کوفته و
در صد مثقال عسل مصفا گداخته و پس بیاورند فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست هلیله و املج و بلیلج
و زراوند مدحرج و بیخ بابونه از هر یک ده مثقال بکوبند و بیخته همه را بهم سرشته و هر روز یکمثقال و نیم میل
کنند مفیدست و غذا را قلیه حلیت با کباب بریان نمایند

وجع الشقیقه درد شقیقه اگرچه سابقاً مذکور شد ولی در اینجا هم حکایتی نقل میکنیم شخصی را این مرض
عارض شد بسیار تدبیرها کردند نفعی نکرد آخر حکیم هندی بود فرمود که ضفدع که وزغ باشد گرفته و بجوالدوزی
شکم او را سوراخ کردند قریب بیست یا سی سوراخ و بر پیشانی سر تراشیده او بستند ساعتی که گذشت آن وزغ ورم کرد
او را برداشتند و دیگری را آماز شد آن سوراخ سوراخ کردند بستند تا پنج عدد بستند صحت یافت و ما مکرر
این عمل را نمودیم نافع بود و دیگری را صداعی بود و اگر یکروز تهی شدی باز عود کردی و چند سال چنین
بود یکی فرمود که بحمام رود و زرده تخم مرغ خام را بر روی کیسه حمام ریزد و گوش یعنی سوراخ گوش را بر روی آن
گذارده بخوابد چندان صبر کند که تمام گوش او را از بیرون و درون آلوده و چرب کند و بعد از آن بجانب دیگر
خسبد و زرده دیگر بگوش دیگر دهد و چندان صبر کند که حال گفتن روی دهد او چنین کرد خوش شد و با تجربه
کردیم مکرر از برای درد شقیقه نافع بود و دیگر شخصی صداع مزمن داشت و به هیچ علاجی بدستور اطباء
صحت نیافت یکی فرمود صبر را در آب حل کرده و فتیله را بدان آلوده کرده در گوش نهادند در دو عرض
را بدان طلا و لطوخ کردند صحت یافت و ما نیز چنین کردیم بسیار جاها مفید بود و بسیار کسان را دیدیم
که ایشان را کثیر الصداع گفتند بود و نه عداوت نزد الملح و کلتی و حافظ الصحه و حب الشفا و جزو آ
ولادر و زرنیخ و تقویت مزاج هم مینمودند این مرض بحمد الله ایشان بر داشت و صحت یافتند و یقیناً
که بیشتر این علت از خوردن برنج زیاد و در شب و آب بسیار بر بالای میوه در طرف بیحاصل و
بیشتر بود و این مرض حادث شود و این مطالب از کتب [illegible] اطباء [illegible]
و حقیر هم تجربه نمودم مفید افتاد **چهار اقسام صداع** اگرچه سابقاً ذکر او مجموعه ای او را
مختصر گفتیم ولی در اینجا قسم دیگر ذکر میکنیم بدانکه درد سر چهار نوع است خونی و بلغمی و صفراوی و
سوداوی علامت هر کدام اگر صداع دموی است علامتش سرخی چشم و صورت و شیرینی دهان است
و درد سر بلغمی علامتش سنگینی سر و بسیاری خواب و سستی اعضاست و درد سری که از صفرا باشد
علامتش زردی صورت و چشم و تلخی دهان است و درد سری که از سودا باشد علامتش تیرگی رنگ
و زردی و فکر فاسدست این علامت اخلاط اربعه است و قسم دیگر هم درد سریست یکی از سرما
که از سردی و تری هوا و غیره باشد و دیگر هم از حرارت آفتاب حادث شود علامتش تقدم مقارنت
آفتاب و گرمی سر و خشکی دهان است و درد سر احداث برودت علامتش تقدم برودت هوا
و سردی سر و سفیدی بول است علاج دموی رگ از سر زدن بقدر سی مثقال خون کم کردن
و بعد بیاورد قند قدری و گلاب قدری و آب لیمو قدری جوشانیده تا بقوام آمده این شربت
میل نمایند و غذا را آش ماش بعدس و کشنیز تازه و میل نمایند و یا آنکه اگر اکه نوعی از آش ارزنست
بخورند مفیدست

مفیدست و اگر صفراوی است علاجش اولاً بیاورند قدری صندل سفید بپزند و آب کشنیز تازه
براو ریخته پارچه از کتان قصب بعصیر طلا کنند و شراب نارنج براو بدهند صفت شربت نارنج بیاورند
نارنج آب او را فشرده بقدر بیست مثقال و صد مثقال قند سفید علاوه کرده بجوشانند تا بقوام آید
در آب حل کرده میل نمایند ناشتا و بعد از نضج ماده صفرا علاجش مسهل صفرای لولست از قبیل [illegible] باید
مسهل بدهند که مخرج ماده صفرا کند چنانچه مذکور گردیده است و منضجی که صفرا را بر اماله است این است
بیاورند بنفشه و گل سرخ و تخم کاسنی از هر یک سه مثقال و آلو بخارا ده عدد و سپستان [illegible]
دانه همه را جوشانیده با قند یا شکر شیرین کرده ناشتا بنوشند و غذا را شوربای ماش و کدو و بره و
کشنیز و اسفاناج فتی که مراد از مایت باکرک باشد یا تمر هندی و ماش مقشر و جو مقشر کشند میل نمایند و
حب بنفشه و نقوع مسهل هم مفیدست و آب انار و شیرخشت هم مفیدست **صفت حب بنفشه**
بیاورند بنفشه چهار مثقال و تربد [illegible] مثقال رب السوس و پوست هلیله زرد از هر یک مثقالی و محموده
و افتیمون از هر یک نیم مثقال همه را کوفته و بیخته باب [illegible] خمیر کرده حبها ساخته بکار برند **صفت
نقوع مسهل** یعنی [illegible] بدون جوش دادن بیاورند سناء مکی پنج مثقال پوست هلیله زرد
سه مثقال تخم کاسنی گل نیلوفر از هر یک سه مثقال تمر هندی پانزده مثقال سپستان بیست عدد
همه را شب [illegible] و روز صاف کنند و پانزده مثقال شیرخشت اضافه کنند و بنوشند **صفت
ترنجبین انار و شیرخشت** بیاورند شیرخشت بیست مثقال ترنجبین بیست مثقال گلاب حل کنند و پنجاه
مثقال آب انار ترش خلط کرده و تب یا سحر بنوشانند مفیدست اما در بلغمی علاجش
باید اول روغن قسط که مذکور شد و روغن فرفیون بمالند و طبیخ بادیان بخورانند و سفوف [illegible]
با [illegible] قند عسلی بدهند مفیدست روغن قسط و فرفیون مذکور شد ولی طبیخ بادیان بیاورد بادیان [illegible]
پنج مثقال جوشانیده صاف کرده با ده مثقال عسل شیرین کرده بنوشانند اما صفت [illegible]
بلغم است بیاورند بادرنجبویه و افسنتین و پرسیاوشان از هر یک سه مثقال و انجیر [illegible]
صاف کرده با ده مثقال گلقند عسلی بنوشند صفت گلقند عسلی برگ گل تازه ده سیر [illegible]
با ده سیر یا بیشتر با عسل مصفا خلط کرده چهل روز در آفتاب نهند بعد بنوشند اگر [illegible]
سرخ خشک را نیم کوب کرده در گلاب بجوشانند با پنج سیر [illegible] یا قند سفید خلط کرده بجوشانند تا بقوام
آید بردارند بکار برند و اگر درد سر [illegible] باید حب اصطمخیقون یا حب ایاره یا حب ایارج فیقرا و یا
حب قوقایا بخورند تا علت برود **صفت حب اصطمخیقون** بیاورند تربد و صبر سقوطری و حب النیل
که تخم نیلوفر [illegible] است از هر یک نیم درم بسفایج و پوست هلیله زرد از هر یک ربع درمی و تخم حنظل و محموده از هر
یک یک دانگ همه را کوفته و بیخته و نیم درم غاریقون و یکدرم ایارج فیقرا اضافه نموده باب کرفس یا
بادیان بسرشند و حبها ساخته فرو برند صفت حب ایارج فیقرا مذکور شده است **صفت حب قوقایا** بیاورند
صبر سقوطری و عصاره افسنتین یا برگ او را و مصطکی از هر یک درمی و سقمونیا و شحم حنظل از
هر یک دانگی همه را کوفته و بیخته باب بادیان یا کرفس بسرشند و حبها ساخته بکار برند و اگر درد سر
سوداوی بود شربت افتیمون بنوشند و از روغن بابونه و روغن بادام بسر طلا کنند و منضج بخورند و سعوط
نجاح بخورند و حب افتیمون که در تقویه اشتها مذکور شد بخورند و حب اسطوخودوس بخورند مفید خواهد بود

صفت شربت افتیمون

صفت شربت افتیمون بیاورند افتیمون هفت مثقال جوش داده نفرند تا تمام مزه خود را پس بدهد
بهفتاد مثقال قند سفید بجوش بیند تا بقوام آید و هر روز ده مثقال از آن در آب حل کرده بیاشامند صفت
روغن بابونه بابونه تازه را چهل مثقال در صد مثقال روغن کنجد کرده چهل روز در آفتاب گذارند بعد
بکار برند و اگر تازه نباشد خشک در آب جوش دهند فشرده آب او را با شصت مثقال روغن کنجد بجوشانند تا
آنکه آب تمام شود روغن بماند طلا کنند صفت روغن بادام مغز بادام بیاورند پنجاه مثقال بکوبند قدری
قند داخل کرده بروی آتش گذارند گرم شود بعد او را بمالند و افشرند تا روغن جدا شود پس دهد صفت
منضج که دافع اخلاط سوداوی باشد بیاورند اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان و پرسیاوشان و بادیان
و اصل السوس از هر یک ده مثقال همه را جوش داده بفشرند و صاف کنند با قدری شکر سفید شربت کرده
ناشتا بنوشند و غذا از آن ترشی و اکراه و نخود و گوشت بره نمایند صفت معجون نجاح
هلیله سیاه و پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و آمله از هر یک هفت مثقال و افتیمون که نباتی است سرخ رنگ بیاورند
در بیعی است و تا تابستان میماند و شاخهای او مانند ریسمان باریک و بر نبات و اشجار دیگر در شاخهای آن در بیرون است
و بسفایج که بیخی است اغبر مایل بسیاهی و باریک و شبیه بهزارپا و گره دار و دراز مراهی ریشه های باریک زرد شده
از هر کدام سه مثقال و تربد هم سه مثقال نیم همه را کوفته و بیخته و بعد بیاورند غاریقون بموئیه سرکه آمیخته
دو درم بدانکه غاریقون شبیه است شبیه به بیخ پوسیده در میان بعضی اشجار کهنه پوسیده تا شده
درخت انجیر و جمیز و امثال آنها یا ریشه آنها که پوسیده گشته است و لازم در دستیه دو درم اضافه نمایند و
بدو برابر عسل سرشته و هر روز یکی از سه مثقال تا پنج مثقال غلوله کرده فرو برند صفت حب ایلیمون در مرض نقوه
اشتیا را نوشته شده بانجا رجوع کنند صفت حب اسطوخودوس بیاورند اسطوخودوس و افتیمون و سقای
از هر یک ربع درم تربد و پوست هلیله کابلی و پوست هلیله زرد و صبر سقوطری از هر یک نیم درم شحم حنظل دانگی
همه را کوفته و بیخته و نیم درم غاریقون اضافه نموده با ب حمیر کشته حبهای حبه قرص برند فایده اکر بجای
پدا آنکه درد سر بزودی خوب خواهد شد هر روز یکی از این مریض رسم و کیفیات ظاهر گردد بدانکه
علامت دفع شدن مرض است وصداع که از حرارت سر باشد بیاورند آب کاهو و لعاب
بهدانه که اسفرزه باشد بیامیزند بسر طلا کنند و بهتر از او یک کاسه آب هندوانه با آن بیامیزند بکار برند
نافع است و اگر از برودت و تری با خود کی باشد بیاورند مرزنگوش و عنبر و لادن از هر یک نیم مثقال و
مشک قدری و روغن زیت با کنجد فیمابین بهم آمیخته گرم کرده سر را طلا کنند و دیگر در حمام بروند گرم آب
گرم بر سر بریزد تا اعضای او عرق کند نافع است وجع الصدر یعنی درد سینه علاجش این است
بیاورند سپستان ده عدد و پرسیاوشان و رب و هر کدو از هر یک ده مثقال و بزرک یک مثقال بجوشانند و
صاف کنند با ده مثقال شربت زوفا داخل کرده با اندک بادامک بخورند و آخر روز بهدانه و بزرک را لعاب
گرفته و اندک نمک داخل کرده بخورند و غذا او نخود آب میل نماید از جهت پاک شدن دندان و محکم شدن
او بفرمایش حضرت امام رضا علیه السلام بگیرند شاخ گوزن و بسوزانند و کزمازج و سعد و گل و سنبل و حب الاثل
جمله را برابر هم و قدری نمک اندرانی خلط کرده اجزا را سائیده صلایه کرده بر بن دندانها بمالند بعد از
ساعتی بشویند مفید است در سعفه یعنی کچل اورا بموم و روغن و نفط طلا کردن و بصابون و آب گرم
شستن و علاج سعفه طفلان از بزرگان زودتر بصلاح آید و کف گوشت مکرر بر این علت مالیدن
نافع بود و بار گرم شستن و او را بناخن خراشیدن تا خون از او بیرون آید و مرهمی از مرداسنگ و
زرد چوبه و سرکه و روغن زیت ساخته بر او طلا کردن مفید آید و هم چنین مغز استخوان شفتالو
سوخته سائیده بمالند و مغز بادام تلخ و مغز مشمش بسیار نیکو است و لاکن اگر مرداسنگ و توتیا
مس سوخته

مس سوخته و حنا و اندک سرکه خلط کنند بهتر بود و آنجا که ریش سخت گرم و عفن بود گل ارمنی و کافور
اندر سرکه و گلاب حل کرده طلا باید کرد و غذای مصلح خلط باید خوردن و مرداسنگ و زنگار بوته
و زراوند طویل و زرد چوبه برابر هم و حنا برابر همه کوفته و بیخته و در روغن گل حل کرده طلا کنند و سعفه
اطفال را نافع بود و شاه ابریشمی را خشک کرده و سحق نموده با روغن زیت طلا کردن مفید است
و سرکین فندرا سوخته با روغن گل طلا کردن مفید آید و اگر زهره خوک را با عسل طلا کنند از برای
رفع سعفه از همه مذکور نافع است بدانکه حکیمی گوید ... احمد الحلبی الرازی ... اسماء تمام
اشیاء عالم از جانب حق تعالی آمده است همه خواص حاصیت آنها چنانچه میفرماید الا سماء تنزل
من السماء پس اگر اسم شیئی از اشیاء از نباتات و غیره از جانب خداوند جلت ... و تعلیمه بود که
توسط پیغمبر آن و حکیمان الهی رسیده بود که کسی بقوه فکریه خود ملتفت نمیتوان اسمی از برای نباتات
و جمادات و حیوانات نماید بهم خواص خاصیت و ضرر آنها را چنانچه روایت معتبر است از مسلمین الحقایق که حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که همه اسماء از تعلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی است
آدم و حضرت موسی علیهم السلام حال که رشته باین کشید بدانکه سمرقندی در کتاب اصول التراکیب گفته است
که اطریفل معرب است از لغت هندی و واقع میشود بر او هلیلج و بلیلج و آملج و بعضی از اطباء گفته اند
که اطریفل معرب است از لغت یونانی است و معنی آن سه هلیله است بالجمله اطریفلات معاجین بسیار است که
از صغیر و کبیر اقسام و انواع دیگر دارد مثل اطریفل زمانی و اطریفل مقل و اطریفل اسطوخودوس و غیر اینها
در کتب مفصله مذکور است و وضع او را جالینوس کرده است و بعضی اندرو ماخس و بعضی حکمای هندی را گفته
حال که ملتفت اسماء گردیدی بدانکه کلیه انسان که ضعیف شد چنانکه سبق ذکر نمودیم معجونی لازم دارد
که قوت او بشود علامت ضعف کلیه آنست که رنگ بول مشابه آبی که گوشت تازه را در او شسته باشند
و این علت را فلونیای رومی علاج میکند و اگر قضیب از سستی چون مویی نرم بوده باشد او را چون
گرداند و بفساد دارد و این فلونیا نوشته شده است بهم چنین خاصیت و اکثر مرضها را این معجون است
صفت آن بیاورند تخم عقرقرحا ... از هر یک ... درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل عاقرقرحا
که نباتی است کثیرالوجود و در ناحیه معرب و هند یافت میشود و فرفیون از هر یک ده درم و حب بلسان
سک دریائی باشد یکدرم و زرنباد و درونج عقربی از هر یک یکدرم مشک و مروارید ناسفته از هر یک نیم مثقال
همه را صلایه کرده و بیخته و بوزن شصت مثقال عسل مصفا بسرشته و هر روز دانگی بخورند و بعد از ... تخم ...
نیم برشت با صبح عرق سوره بخورند و باز از جهت قوت باه با قیلوله ترکیبی بخورند بسیار مفید و مجرب است
نوع حب یکی چنین روایت کرده اند که ابابکر را مفت اندام درد میکرد و در باه قوت نبود
از حضرت رسول صلی الله علیه واله التماس دوا کرد جبرئیل نازل و این نسخه را آورد فرمود بر این عمل کنند و بکار
برند او چنان کرد صحت یافت پس فرمود طبیبان که تجربه ها صحت کنند چنان کردند و اثر آن ظاهر
معروف گردید و چون نسخه او را تجربه کردند هر کس را مفت علت بود و مفت اندام او درد کردی
از علت صفرا و سودا و بلغم و درد معده و سینه و پشت و پهلو و قولنج و درد زانو و بواسیر بادی
و بینی و سستی اعضا و سوزش بول و ضعف باه و تقویت دماغ جمله را نافع آید چون بکار برد بندی و
اجزای او این است بیاورند عاقرقرحا سهل و عود و خولنجان و سنبل هندی از هر یک یکدرم مصطکی و
دارچینی و کبابه چینی از هر یک سه درم قرنفل و جوزبوا و مشک و نخود بریان از هر یک یکدرم جمله را کوفته
و بیخته و صلایه کرده و با سه برابر وزن اجزا عسل مصفا معجون کرده هر روز بخورند و از ترشی و بادنجان
احتراز کنند بسیار مفید است و این معجون حب یکی از حضرت سلیمان است که با هشتاد حرم خود صحبت
داشتی

داشتی اجزا این است تخم پیاز و تخم شلغم و تخم کونجه و تخم کدو و تخم اتنکن و عاقرقرحا و پست کبابه حمله را
برابر هم کوفته بیخته صلایه کرده با شکر برابر بخورد روزی یک درم و از ترشی و روغن گنجد پرهیز کنند مفید
نوع دیگر حضرت سلیمان خواست که در یک شب با هشتاد حرم صحبت بدارند بدین جواهر کردی مفید اند
گرفت بزر پیاز و بزر تره ماهی و تخم کونجه و اکهرک و بزر شلغم و بزر اتنکن و عاقرقرحا و تخم سقاقل و
سپند هی و دار چینی این جمله را برابر هم صلایه کرده معدار آن یک ضیره مرغ او رده سر او را سوراخ کرده و یک
مثقال از این جواهر را اندرو بخته و با آتش بریان کرده روزی یک بیضه بخورد کردی مقصود حاصل گردیدی

فصل در شناختن و نشانه حال نسوان از ظاهر شمائل

آنها که علماء بیان کرده اند از آئین و طرز خواتین دل نشین که کدام از اصناف آنها از برای
مجامعت مردان با آنها منفعت دارد یا ضرر تعیین فرموده اند که مرغوب و غیر مرغوب اعتبار آنهاست
علامات است اول بدانکه هر زنیکه گرد روی و پیوسته ابروی و نرم آواز و گوشت او بحد اعتدال باشد
و دست و پای او کوچک دلپذیر بود که آن زن بر شهوت بجو غالب بود و موضع مخصوص او گرم و نرم
و با لذت باشد اما آنکی طپیدن دل و ضعف بهم رسد علاج آن باشد که پیوسته بریه با دار
چینی بخورد نافع است ۲ صنف دیگر هر آن زنیکه باریک و بلند بالا و کشیده ابرو و جعد موی و فراخ کام
و فراخ پیشانی و خورد دندان و خورد لب بود دلیل باشد بر شهوت حریص بود و موضع مخصوص او
دلپذیر باشد و از مباشرت او زردی رخساره و حرارت جگر و علت بواسیر بهم رسد و اگر از صحبت
او چاره اجتناب نباشد از معاجین ترکیبی چنانچه مرقوم شد بکار برند ذالا بان علتها مبتلا خواهند
گردید اما بدانکه چنین صنف زن سخن مرد زود فریفته شود و از راه رود ۳ دیگر صفت هر آن
زنیکه کت ده اگردی و فربه و کوتاه قد و سرخ و سفید و بزرگ سر و کوتاه موی بود دلیل آن باشد
که بشهوت حریص باشد و لاکن پارسا بود و فریفته سخنان مرد گشود اما از صحبت او ضعف
دل بهم رسد در علاج آن باید کوشید چهارم صنف هر آن زنیکه بسیار و فراخ موی و دهن تنگ
و سطبر لب و پیوسته ابرو و خورد دندان از رقی چشم و تنگ چشم و کوچک دهن و نار پستان
و باریک میان و نرم گوشت و خورد مفاصل باشد دلیل بود که موضع مخصوص او گرم و شهوت
حریص باشد و از جماع سیری ندا شته باشد و از مباشرت او صفرا و سودا بهم رسد باید در
علاج او کوشید پنجم هر آن زنیکه تنگ چشم و کت ده ابرو و باریک مو و سیاه چشم و ملیح قامت
او در حد اعتدال باشد از مباشرت این قسم زن مرد را هیچ ضرر نباشد بلکه انفع است صنف
ششم هر آن زنیکه کوتاه قد و فربه و سیاه چشم و سبزه چهره و خورد دندان و باریک پستان
و بزرگ ابرو و گرد روی و سبک روح باشد محمد زکریا گوید که فرج آن گرم و نرم باشد و از مباشرت
با او هیچ ضرری مرد را نرسد هفتم صنف هر آن زنیکه سرخ و سفید و پیوسته ابرو و سیاه چشم
و دراز بالا و کوچک پستان و فراخ سینه بوده باشد دلیل بود که موضع مخصوص او نرم و پاکیزه
باشد و زود فریفته شود و از مباشرت آن صنف زن هیچ مضرت بمرد نمیرسد تا این جا بود ذکر فکر

حکمای هندی گفته اند که چنین گفته که اگر خواهی بدانی امراض مریض از کدام علت است نام آن
مریض و روز یکه مرض مریض آغاز شده است با نام مریض بحساب ابجد کبیر حساب کنند بعد هفت طرح کنند
اگر یک بماند علت او از باد بود و اگر دو بماند علت او از خوف است و اگر سه بماند علت او از گرمی
و نظر و گفتار بود و اگر چهار بماند از طعام و معیشت بود اگر پنج بماند علت از سردی و سرما بود و
اگر شش بماند علت او از گرمی و خشکی بود و او را باید صدقه بدهد و اگر از کار و برد بهتر باشد و اگر
هفت بماند علت او از درد استخوان بود هم از چشم زخم باید که از سیاه و نقره تصدق بدهد تا او را
از جانب حق تعالی شفای عاجل رسد بدانکه در باب معجون لقوه ذکر کردیم ولی این معجون نسیر
که لقوه

که لقوه و صرع و فالج و رعشه و بواسیر و بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها را زیاد کند
و بلغم را دفع نماید و قوت را بیفزاید و رنگ را سرخ کند و حرارت غریزی را بر افروزد و پیران را بغایت
مفید بود این است صفت معجون نسیر بگیرند سیر پاک کرده نیم من و اندر یک من شیر گاو بپزند تا او
یک مخرا شود و سه یا چهار یک عسل و سیر روغن گاو برشش بریزند و با یکدیگر ممزوج سازند و از آتش
فرود گیرند و این دوا ها را کوفته و بیخته و بالای بریزند فلفل و خولنجان و ستا بینه و مقل و مصطکی و قاقله
صغار و کبابه و هلیله کابلی و دار چینی و زنجبیل از هر یک ده درم عود خام و زعفران از هر یک پنج درم
و هر روز بقدر یک جوز بخورند

در بیان شیافی که در بلغی این مزاج چه

عرق انساء در کار است بگیرند سکبینج و جوشیر و قروت و مقل و اشق و زنجبیل و سورنجان و سقا
و تخم حنظل و نمک هندی و خند بید ستر و زرنباد و قسط و ماهی زهره و برگ سداب و انیسون
و بادیان و فانیذ و فانیذ آنچه معلوم است شکر تا قند فی شکر را گویند اگرچه در فانیذ اختلاف بسیار است
تمام اجزا را برابر هم سوده و سرشته شیاف سازند و اگر مریض را این علاجها مفید نیفتد هر زرد ریگدارم
نفط با یک مثقال شراب ریحانی بخورانند صحت یابد و اگر اندک فلفل زهر حیوانی و مرو گلاب سائیده و
بخورانند نافع بود و یکی را خورانیدند فوراً چشم باز کرد از تا که پرا گوداکه نگاه هر روز در همان وقت
باز هر سه داند و شراب نرمی مالیدند و غذا را رشته و مرغ سنجرانیدند و بهمان علاج در ۲ روز
گرفت و درد و ورم او تسکین یافت و خلاص شد

حب المفاصل یعنی روغنی که از برای

مفاصل بسیار مفید است و ورم‌های بسیار بید را نیکو است و محلل آنها است بگیرند مار سیاه یا افعی سر و دم او را
بزنند بیفکنند و شکم او را پاک کرده قطعه قطعه کنند و اندر روغن شبت اندازند و چهل روز در آفتاب تموز بنهند تا
آنکه پرورده شود و از تمکن نشد در روغن شبت هم بجوشانند نیکو است و بکار برند بمفاصل

صفت روغن که

بیاورند پنج کبر و پنج کرفس و درونج مدحرج از هر یک ده درم و سعد و جنتیانا و سکبینج آنهم از هر یک ده درم
و نیم کوفته کنند با روغن کنجد در ظرفی کرده و بیست روز در آفتاب بگذارند یا آتش نرم بجوشانند و صاف
کرده و ده عدد عقرب زنده گرفته در میان روغن اندازند و بیست روز در آفتاب بگذارند بعد در میان بسته
بکار برند

حب الاوجاع

بگیرند علق تازه نیم من نیکو کوفته و در آب بجوشانند و چون نیک پخته
شود بپالایند و حمص آن تخم نا بوره کوفته و بیخته در آن اندازند و بجوشانند و باز صاف کرده قدری روغن
بلبه دانه در او افکنند و بجوشانند تا آب رفته و روغن بماند و از آن نگاه دارند اکثر دردها را تسکین دهد

و خون فاتر بمالند حلوای جوز ما تل که از مخترعات اهل هند است

عظیم دارد صفت اجزای او بیاورند از جوز ماثل نیم من و نیکو بکوبند و در پنج من شیر گاو
اندازند و قدری آب هم داخل کنند و بر آتش نرم بجوشانند تا آنکه نصف آن بماند بعد از آن صاف کنند
و مایه بزنند چون به بندد بدستور سکه او را بگیرند و نصف آن صفره بیضه خام با مقدار
سرشته و با آرد میده او را حلوا سازند و چون از آتش بر خواهند داشت عنبر مجموع دار چینی
و جوز بوا و بادیان کوفته و بیخته داخل کنند و بکار برند در باده و کمتر از برای طبیعت مشغول

در منافع سناء

اگر پنج سناء مکی را سوده باشند در چشم کشند تمام زخمهای او را
ببرد و درد سنان او را زایل کند و اگر پنج بدکور را سوده با پنج و شیر گاو و روغن گاو سرشته گرم کرده بخورند
درد کمر را دفع کند و اگر پنج بدکور را با ملفق بخورند هر کرمی که در شکم بود دفع کند و اگر پنج بدکور را
کوفته و بیخته بخورند تمام غلتهای اندام را دفع کند و اگر سناء را با خوب و پنج صلایه کرده بخورند
بخورند فواق را دفع کند و اگر سناء را با روغن بید انجیر بخورند هیچ بادی در وجود او نماند و اگر
سناء را صلایه کرده با جغرات بر هر جراحتی که بمالند به شود و اگر سناء را نوخته و خاکستر او را
با روغن

با روغن بستو آمیخته بر جراحت اندام بمالند تمام دفع شود و اگر پیه شتر را با روغن معصفر داخل کرده
پارچه سوختی فتیله کرده روشن کنند خانه پر از شش نماید و اگر مرداسنگ را حل کرده در خمیر کنند هر
مرغی بخورانند بیهوش گردد اگر خواهند بهوش آید آب گرم بر سر او بریزند و اگر خواهند مرغان از درخت
فرود آیند بیاورند چند عدد بلادر در روغنی که مرغان نشسته‌اند در زیر درخت دود کنند در زمان
از درخت فرود آیند حب معالجات چشم از معالجات بقراطی است سبل
و دمعه و سلاق و جرب و شترناق و سایر امراض را نافع است
این دارو بیاورند توتیای کرمانی مغسول با آب غوره بازه پرورده ذرّ زردچوبه جزء و نمک هندی
یک جزء بعد از ساییدن باز بجربه با آب غوره ساییده و خشک کرده استعمال نمایند دوای روح
بیاور ریشه روح یکسیر در آب غوره یا آب لیمو پرورده و در پاک مازندران یک مثقال و دار فلفل یک مثقال
سحق و صلایه نموده و از حریر بیرون نموده بکار برند یکی از امراض جفون شعر منقلب است
و شعر زاید است و بعضی را اعتقاد آنست که شعر منقلب همان شعر زاید است و حق آنست
که شعر منقلب این شعر است که میروید از جفن از موضع اشفار که سر او منقلب میشود یعنی داخل
جفن و بهر زمانیکه حرکت میکند جفن نخس میکند این شعر مقله را و سیلان میکند از چشم دمعه
و ضعیف میشود بهمین سبب و مستعد میشود از برای قبول مواد و عارض میشود بواسطه همین علت
سبل و دمعه و حکه و حمیره شعر زائده که در چشم بهم میرسد مخالف است منبتش و منبت اشفار
طبیعی را به این قسم که منبت روی موی از موضع دیگر از جفن است که قریب است بچشم و این شعر زائد
یا منقلب است بسوی خارج که ضرر نمیرساند چشم را ضرر محسوس بلکه میبرد حدقه است و دیده میشود در وقت
نظر کردن بسوی اشیاء در آن شبیهی خطوط آلود یا این است مستقیم است همیشه بشد سر بودن نخس میکند
چشم را و ضرر میرساند بسبب این علت رطوبت غیر لذاعه و غیر مالحه یا غیر صرفه است که مجتمع میشود
در اجفان و در تحت اشفار فاسد میسازد منبت شعر طبیعی را و باعث انبات غیر طبیعی میشود و باعث
استرخاء شعر طبیعی میشود که منقلب میگردد اما علاج
آن پنج چیز است اول التقاط شعر دویم کی سیم نظم یا بره چهارم تقطیر جفن پنجم نتف
بعد از تنقیه تامه بحبوب و ایارجات بعد از نضج ماده و اکتحال با کحل علله ماده تنقیه جفنین از
فضول تشی با سلیقون و روشنا و احمر و الحاد و شیاف اخضر که در سبل و جرب ذکر شد اما قاعده
والتصاق آنست که هرگاه یک موی زیادتی یا دو یا سه یا پنج عدد باشد و بیشتر از این نباشد
باید وقتی که دانه الیت شد حب الآس که در او عنبر زحمت است و در غایات نزوجت با مصطکی
بار استنج چسبانند باین قسم که هر یک از اینها را باید حل نمود با مومیایی بعد از آن شعر
زاید یا منقلب را بشعر به چسبانند اما فایده اینکه بعد از تنقیه تامه یکدانه از آن موهای زاید را
باید کند و سر سوزنی را با آتش سرخ نموده بر موضع موی کنده را داغ کنند و چند روز صبر نمایند
که آن موضع خوب شود بعد موی دیگر بکشند بهمان قاعده داغ نمایند و باز صبر نموده تا خوب
شود بهمین قاعده عمل کنند تا تمام شود اما قاعده دیگر یا بره و آن بر دو قسم است یا
آنکه سوزن باریکی از اطراف جفن از موضع اشفار بیرون کنند موی زاید را از ته سوزن بیرون
کنند یا آنکه موی اشفار را بیرون آورند و هرگاه این قسم ممکن نشد باید سوزن را بهمان
قاعده از طرف جفن بیرون آورد با موی یا خیاطه ابریشم که طرف آن را از ته سوزن بیرون
نمایند

ببندند قلابی که در طرف خیاطه بهم رسد بعد از آن قلاب را بموی زاید ببندد و از او سوزن را بکشد
بیرون و آن موی زاید را از موضع اشفار بیرون بیاورد و بر اتخال باقی بگذارد و هرگاه موی
زاید متعدد باشد از موضع متعدد جفن سوزن را فرو کرده که از یک موضع باشد شاید سوراخ گشاده
شود بحالت اول برگردد اما قاعده تقصیر و تشمیر جفن آنست که موهای زاید بسیار که
باین نوع علاج نشود چاره بجز تشمیر نیست و قاعده تشمیر آنست که سوزنی را خیاطه که از ته آن
بیرون آمده باشد از موضع وسط جفن ظاهر بگذرانند بکشند جفن را در او بند نماید تا جفن
بلند شود و بحد اعتدال به حیثیتی که دیگر موی زاید را بمقله برنخورد متوجه شود که زیاده از حد
جفن بالا نباید برود که باعث علت شتره شود و بعد با مقراض حادی آنقدر که از جلد ظاهر
جفن که بالا آمده است میبرد بعد از قطع ختم نماید و شفیه جرح را بخیه نماید از جنبه موضع مجروح
و بعد بپاشد بموضع مجروح که در مرهم ذکر شد و در روز سیم قطع بخیه‌ها نماید بمقراض و خیاطه‌های
مذکوره بیرون نماید و مرهم مدمله معالجه نماید تا مندمل شود و اما التشمیر باعث ضعف
بصر میگردد بواسطه منکشف بودن شیئی از مقله شتره و اگر نجاسیه باشد تشمیر بکنند این قاعده
هم خوب است که بر گردانند جفون را از موضعیکه سببی نجاسه است شق نماید آن نجاسه طرف جفن است
بعد مرهم منبت اللحم استعمال نماید که در وسط شق انبات لحمی شود و مانع از نخس بودن شعر گردد
اما طریقه نتف آنست که موهای زاید را بکنند و قدری خون ضفادع که در غدیر بجری باشد
براد طلا میکنند مانع از انبات شعر میگردد یا خون قراد الکلب که کنه است که در گوش سگ
چسبیده است آن خون را بگیرند بموضع نتف طلا نمایند یا لحم مورچه و سیره الحجر مخلوط نموده پس
طلای کنند بعد از نتف مراره هدهد پس بدرستیکه او کافی است و محتاج بسوی غیر آن احتیاج است و از
جمله مجربات است که شیخ الرئیس میفرماید که خون خارپشت و مراره او و مراره نسر که طایر کرکس است
و مراره بز طلا نمایند یا آنکه مخلوط نمایند مراره را با خون خارپشت و قدری جند بید ستر شیافی سازند
و در وقت حاجت با آب دهن حل نموده طلا سازند موضع نتف را القدر یک عدس نماید و از
مجربات است و از جمله مجربات مراره کرکس با نوشادر که با آب کراث بخصوص اگر در میان ظرفی بریزند
بجوشانند تا مزاج برگردد و بعد استعمال نمایند و هرگاه عوض نوشادر خاکستر صدف داخل نمایند
بهتر است دوای دیگر نوشادر و شیم الزاغ و کف دریا خوب است که نرم نموده با سرکه تند مخلوط کرده
بموضع نتف طلایه کنند دوای دیگر زهره خرگوش بموضع نتف صلایه کنند دیگر شعر بر نیاید
باب حمامکی موی را باید کنند و بعد نخاله حدید باب دهان تر کرده بموضع نتف طلا نمایند
و نیم ساعت بگذارند تا هفت مرتبه همین عمل کنند تا نو زایند و دیگر موی بر نمی آید قسم دیگر باید
زبد البحر را بسوزانند و خاکستر آن را صلایه کنند با خون بوزینه مخلوط کنند موی را بکنند و بر آن موضع
طلا نمایند صفت طلائیکه شعر منقلب را سود دارد صاحب ذخیره از جالینوس حکیم نقل کرده
که صدفهای کوچک را بسوزانند و با قطران بسرشند و موی را کنده موضع را صلایه کنند دیگر موی
بیرون نیاید و هم چنین بیضه اجنی را بر موضع شعر زاید کنده صلایه کنند دیگر موی بر نیاورد
صفت سیاف وبرنج از کتاب ذخیره که شعر زاید و سلاق و سوختگی چشم و بیاض و جرب کهنه و مزمن
را نافع است

را نافع است بیاورند صمغ عربی و کتیرا و اقلیمای نقره سفیداب قلعی برصاف صبر زرد زنگار زرنیخ سرخ فلفل
فلفل سفید فلفل سیاه دار فلفل [illegible] عدسی [illegible] زرد جوبه [illegible] سفید توبال مس سوخته از هر یک یک درم
ونیم توتیای خفض مکی سنبل الطیب مازوی سوخته از هر یک یک درم مجموع را کوبیده و نرم سائیده و با زرده تخم مرغ
با آب سداب و آب برگ ترنج حل نموده لبریشند و شیاف ساخته استعمال نمایند صفت شیاف دیگر
از ذخیره که شعر زاید و جرب کهنه و سبل و سلاق و پر سوختن چشم را نافع است بیاورند زنگار [illegible]
از هر یک پنج مثقال صمغ عربی چهار مثقال اقلیمای طلائی دو مثقال افیون دو مثقال مازوی سوخته کوبیده
و بیخته از حریر بیرون کرده با آب سداب شیاف ساخته بکار برند شیاف دیگر که شعر منقلب
که در اجفان است بکند و بر موضع آن قطره نمایند منع بر آمدن مو نماید بیاورند زعفران تازه زاج از
هر یک یک جزو زنگار [illegible] از هر یک نیم جزو [illegible] کوفته و بیخته با زهره بز شیاف سازند و
استعمال نمایند

طلا بیله بجهت [illegible] مکرر تجربه شده

بیاورند کوکرد و حنا از هر یک یک مثقال پوست بلیله زرد زنبق معمول شیطرج هندی از هر یک نیم
مثقال فلفل دانکی روغن دنبه بیست مثقال [illegible] داخل نموده شب [illegible] صباح بحمام بروند طلائی
که چون بر پیشانی و پشت چشم بمالند ابتدای رمد را سود دارد و ماده را ردع کند شیاف ابیض [illegible] صبر مکی
گل سرخ صندل سرخ فوفل زعفران [illegible] کوبیده [illegible] کاسنی طلا کنند طلائی
[illegible] بیاورند عدس [illegible] صندل سرخ و گل سرخ از هر یک دو درم [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] القدر
بیاورند افیون سه مثقال کات سرخ ده مثقال اسبغول ده مثقال راس هندی ده مثقال کف دریا
پنج مثقال زعفران دو مثقال [illegible] سوخته هفت مثقال برگ حنا بیست مثقال برگ حنا را خیسانیده [illegible]
[illegible] مذکور را در میان حنا [illegible] خیسانیده و [illegible] نموده و در روی سنگ صلایه نموده و
در چشم کشند مجرب است

از جهت دفع لک چشم

که لک را بر میدارد مجرب است بیاورند [illegible]
[illegible] صلایه نموده [illegible] مثقال [illegible]

باب بجهت سوزاک و دفع آن

بیاورند [illegible] مثقال نبات مصری مخلوط کرده بکار برند مجرب است
تخم خیار و تخم خربوزه و تخم کدو و تخم خرفه و تخم خشخاش از هر یک ده مثقال رب السوس و بذر البنج از هر یک چهار مثقال
کوبیده و [illegible] وصاف نمایند و قند سفید ربع همه ادویه شربت کنند [illegible] نافع است نوع دیگر بیاورد [illegible]
یک مثقال [illegible] سه روز [illegible] چهارم [illegible] فصد نمایند مفید است
نوع دیگر روغن زنبق و تخم کاسنی [illegible] مفید است ایضاً بجهت دفع سوزاک اول سه روز [illegible]
[illegible] بخورند [illegible] نبات بخورند و غذای روز [illegible]
[illegible] سه مثقال تخم و نبات بخورند
و روز چهارم چهار مثقال با نبات بخورند [illegible]
[illegible] صفت روغن زنبق بیاورند
[illegible] مثقال [illegible]
روغن [illegible] بکار برند دمل دارد که از برای آب ریختن از چشم یا آنکه [illegible]
باورد [illegible] مفید است بیاورند زاج سفید [illegible] هندی افیون از هر یک یک مثقال [illegible]
گل حطمی از

گل حطمی از هر یک چهار مثقال تمر هندی پنج مثقال آب لیمو [illegible] اجزا را کوفته و بیخته [illegible] در ظرف آهن
بعد [illegible] راس هندی افیون را در آن حل کرده شیاف سازند و هر وقت لازم شود در ظرف آهن
[illegible] بیاورند حلبه را سه مرتبه در آب بشویند و [illegible]
روز در آب [illegible] لعاب [illegible] از غبار حفظ کنند و در آفتاب خشک
خشک کنند [illegible] با لعاب تخم کتان [illegible] بگیرند از هر کدام یک درم و زعفران و افیون نیم
درم مانند عدسی شیاف سازند بکار برند

شیاف دیگر

بیاورند [illegible] صمغ [illegible]
[illegible] توتیای کرمانی [illegible] زعفران جمیع را کوبند و [illegible]
در آب [illegible] در روی سنگ سماق سائیده بعد در ظرفی ریخته قدری آب [illegible]
داخل نموده هر روز در آفتاب بگذارند بعد [illegible] عدسی حب ساخته در وقت ضرورت با آب سائیده در چشم کشند
بسیار مفید است [illegible] نافع است بیاورند [illegible]

این معجون بسیار مفید است

از جهت دفع درد
[illegible] در چشم کشند [illegible] مجرب است
گوش و درد معده و نسیان و درد دندان و خفقان و درد جگر [illegible]
[illegible] و ضعف کرده و [illegible] و استسقا و بجهت جمیع علل مفید است [illegible]
[illegible] زعفران و کباب [illegible]
[illegible] صندل [illegible]
[illegible] بسباسه [illegible] انیسون و زیره کرمانی
[illegible] مغز [illegible] مصطکی [illegible]
همه را [illegible] بعد از آتش بیرون [illegible] آب [illegible] بسیار [illegible]
بگذارد [illegible] بعد اجزا را [illegible] هر صباحی بخورند یک مثقال نوش جان
[illegible] هر که [illegible] از این حیات روان [illegible] جوان [illegible]

شربت اسطوخودوس

که نافع است صرع و مالیخولیا و صداع بارده و جمیع امراض
بلغمی را که سبب برودت باشد سود دارد صفت آن بیاورند اسطوخودوس [illegible]
عود الصلیب [illegible] گاو زبان [illegible] از هر یک [illegible] مثقال اصل السوس [illegible] تخم خطمی بنفشه
گل سرخ از هر یک [illegible] مثقال [illegible] هفت مثقال [illegible] همه را جوش داده صاف نموده
بعد بیاورد قند سفید [illegible] در آن حل کرده [illegible] مرتبه [illegible] بقوام آید [illegible]
[illegible] مفید است

مالیخولیا

مرضی است دماغی علت آن [illegible]
[illegible] در دماغ حادث شود علامتش [illegible]
[illegible] قدری [illegible] قدری کوفته [illegible] کرده در [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] صاحب مالیخولیا بیاورند [illegible]
تخم کاهو و تخم خشخاش [illegible] مثقال [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] بعد علاج [illegible] سهل است معجون جهت
[illegible] بیاورند [illegible] سفید [illegible]
از هر یک چهار مثقال [illegible] سرخ [illegible] مثقال اجزا را کوفته [illegible] مخلوط کرده
معجون سازند هر صبح و شام یک مثقال خورده [illegible] و غذا را [illegible] بخورند و از آب
پرهیز نماید و [illegible] بخورند و از حموضات پرهیز کنند [illegible]
[illegible]

چنانچه سبق ذکر شد بخصوص با بول کودکان نافع خواهد بود

باب چهارم در دهنیات

بدانکه روغن گل سرخ و زرد و سفید و شقایق و زنبق و یاسمن و نرگس و بنفشه و سداب و بابونه و بادرنجبویه و نعناع و شبت در از باره [illegible] باشد که تازه و تر باشد دستور آنست که در شیشه نموده و در آفتاب بگذارند و روغن کنجد در او بریزند بگیرند و در یکروز روغن کم کم بر روی بریزند و در آفتاب بنهند تا آنکه آب او تمام شده روغن بماند بعد بکار برند روغن جوز بویا [illegible] و مالیدن او بجهت سرسام و مالیخولیا مفید است طریق آن بیاورند گردوی تازه را پوست او را گرفته بردارند و بکوبند بکم آب او را بگیرند با ده سیر روغن جوز ممزوج کرده نرم نرم بجوشانند تا آب آن تمام شود روغن باقی [illegible] روغن تخم مرغ اگر هفته استعمال کنند بمالند موی بر دماند و اعصاب را قوت دهد صفته آن بیاورند خربوزه را او سوراخ کنند و تخمهای او را بیرون بیاورند و ده عدد زرده تخم مرغ در میان او بریزند و گرد مور در اکوفته بقدر ده مثقال و براده آهن را صلایه کرده بمقدار ده مثقال در چهار مثقال روغن زیت خلط کرده در سوراخ خربوزه بریزند و سر سوراخ خربوزه را محکم مسدود کنند و او را در گل حکمت بگیرند و یک شب در تنور آتش بنهند روز دیگر بیرون آورند و گل را از او جدا نمایند و خربوزه را با روغن زیت بمالند و در شیشه نگاه دارند و اگر بخواهند قوی تر شود یک هفته در آفتاب بگذارند بعد بکار برند بسیار مقوی و مجرب است از جهت روئیدن موی وغیره روغن مصطکی معده را قوت دهد و درد معده را سود دارد صفته آن بیاورند روغن زیت سه مثقال و ده مثقال مصطکی داخل کنند در شیشه کرده و سر او را محکم بگیرند و بیاورند دیگی را نصفه آب کنند و شیشه را در میان دیگ بگذارند زیر او را نرم آتش کنند تا آنکه مصطکی آب شود آنگاه کرده بردارند بکار برند مفید است روغن بنفشه بادامی بجهت حرارت و صداع و قوه گوش و تقویت الف و دماغ نافع است و دفع بیخوابی نماید بیاورند مغز بادام سفید مقشر و گل بنفشه پاک کرده تازه روی آن بریزند تا یک هفته بنفشه او را زیاده کنند و پشت هم را پارچه چون لحاف بر روی آن بگذارند تا خوب بوی بنفشه گیرد بعد از آن در کیسه بیاویزند تا خوب خشک شود پس بنفشه را از او جدا نمایند و روغن او را بطریق معمول بگیرند و در شیشه محکم نگاه دارند که بوی آن نرود بکار برند بسیار مفید است روغن گل معتدل باشد در حرارت و برودت دماغ را نافع باشد و فهم را بیفزاید و درد سر گرم را سود دارد و چون قدری از آن در سرکه بریزند و صاحب جرب و حکه را بمالند نافع آید صفته آن چون روغن بنفشه است و در عوض بنفشه بر روی بادام گل بریزند بهمان ترتیب مفید است و صاحب قرابادین میگوید که روغن گل ابتدای ظهور اورام را نافع بود و اسهال صفراوی را ببندد و اگر در اعضا فضله باید برآید و اندک سرکه را در شده صداع گرم و فارق بدن را نافع آید و طلای [illegible] نوافق بود و روغن کنجد را بهمان ترتیب زند اگر کنجد مقشر باشد بهتر است گل باندازه گنجایش و احتمال آن اضافت کرده هفته در آفتاب نهند و روغن بنفشه را نیز برآن وجه توان ساخت که روغن بادام بقدر احتمال گل بنفشه اضافت کنند در سایه نهند و اگر بجای مغز بادام از برای روغن گرفتن بهمان ترتیب تخم کدو مقشر را درست کنند انفع تر از بادام خواهد بود اما روغن بابونه تسخین و تخفیف باعتدال کند اعیا اعضا و اوجاع و ریاح امعاء وغیره را نافع بود روغن کنجد [illegible] من گل بابونه [illegible] در شیشه کرده چهل روز در آفتاب نهند و اگر چهار سیر حلبه اضافه کنند قوی تر خواهد بود روغن کدو سرد و تر بود گرمی و خشکی دماغ و مالیخولیا را نافع است مغز کدوی شیرین با روغن بگیرند برای حمام نیز توان ساخت که تخم آن کدوی تازه را گرفته با ده سیر روغن کنجد مقشر اضافت کرده بجوشانند تا آب برود روغن بماند و روغن قسط چنانچه سبق ذکر درد معده و جگر که از سردی بود و تشنج و فالج و لقوه و استرخاء عصب را نافع بود روغن فلفل [illegible] ترب [illegible] ده سیر روغن کنجد چهار سیر بجوشانند تا آب برود روغن بماند چنانچه سبق ذکر شد روغن ترب و روغن بیدانجیر در درد گوش و دماغ [illegible] در گوش چکانند نافع است و جرب گوش را بیرون آورد ترب را آورده آب او را گرفته [illegible] با ده سیر روغن کنجد بجوشانند تا آب برود روغن بماند بهم چنین بیدانجیر را [illegible]

روغن اسفند

روغن اسفند بجهت درد کمر و درد بندها و مثانه خصوصاً کسیرا که حرکت نتواند کردن و پهلو به پهلو غلطت وغیره‌ها را نافع است صفته روغن اسفند بیاورند اسفند یک من در میان هاون سنگی بکوبند و کمی در آب بجوشانند و صاف کنند و بعد بیاورند ده سیر روغن دنبه گوسفند سیاه پاره پاره نموده در آن آب بریزند و زرنیخ و خولنجان از هر یک پنج مثقال کوفته و بیخته مخلوط نموده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن را صاف نموده در ظرفی نگاه دارند در وقت حاجت بکار برند روغن حنا هم مذکور گردید [illegible] دیگر را اگر خشک است بجوشانند با روغن و اگر تازه است بدستور العمل سابق که مذکور شد روغن بگیرند

جوهر لیمو بیاورند دار لیمو را کوبیده و جوشانیده تا رب شود بعد استخوان را سوزانیده در کوزه کرده و ته کوزه را سوراخ کوچکی کرده آب دار لیمو را بر روی آن بریزند بگذارند چکیده شود و آنرا جوشانیده چند قطره عرق گوگرد بزنند و قرص کنند ایضاً [illegible] را کوبیده در آب ترنج حل کنند قدری عرق گوگرد بزنند تا ته نشین شود همه را جوشانیده تا منجمد شود بردارند حب سیماب مجرب است از قول قرابادین معصومی بجهت دفع مرض آتشک و قروح مزمن و ناسور و جذام وغیره‌ها هر قسم باشد سفید است بیاورند زیبق سه مثقال مقل و کثیرا و صمغ عربی و انزروت و ریوند چینی و ترید سفید از هر یک پنج مثقال غاریقون و مومیائی [illegible] را شسته و زعفران و مصطکی از هر کدام [illegible] مثقال برگ حنای [illegible] مغز پسته و مغز بادام مقشر از هر یک سه مثقال کافور و جدوار محموده از هر یک یک مثقال سیماب را با آب لیمو خاموش کنند و اجزا را کوفته و بیخته با آب لیمو بسرشند مخلوط کرده حبها بسازند برابر نخودی بزرگ شبی یکدانه بخورند ذرور بجهت اکله و قروح ساعیه و بواسیر الالتف مجرب است استخوان [illegible] پوخته و صبر زرد بالسویه ذرور کنند و هم چنین برگ عناب [illegible] را ذرور نماید بجهت اکله نظیر ندارد بلکه [illegible] ندارد ذرور مصعد از تجربات حکمای قدیم است در اندمال جراحت عسر الالتئام و تخفیف آن و رفع اکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاد و در اسقاط بواسیر استعمال نمایند که بهتر از بریدن و [illegible] است و حکمای فرنگ شراب او را گرفته و در بعضی امور بسیار نافع دانسته اند که نائب مناب حدید است علاجش هر یک جزو اهک آب ندیده زاج سفید از هر یک یکجزو زاج زرد و سرخ از هر یک یک جزو با سرکه بسرشند و بیست و چهار روز در میان [illegible] تصعید کنند و هرچه مصعد او است از جهت اندمال جراحات و اکله و [illegible] او است جهت اسقاط بواسیر و بردن گوشت زیاد بعید نیست ذرور منقول از تذکره جهة تخفیف رطوبات دائمه و بردن گوشت زیاد بسیار مجرب است بیاورند پوست انار و عفص و [illegible] یمانی سعد کاغذ سوخته کبود انزروت از هر یک یک مثقال زهره محرق پنج مثقال صاف کنند دم الاخوین خلط کرده بکار برند ضماد سلطانس یعنی ترمس چون بر کنج ران ضماد کنند اسهال صفرا کنند و بر معده نهند اسهال بلغم کنند و بر ورکین اسهال سودا کنند و بر پستان اسهال خون نماید و از اسرار شمرده اند بیاورند ترمس [illegible] بند و حنظل بقدر نصف او و طلق محلوب بقدر خمس و زهره گاو بقدر ربع و [illegible] تازه در دیگ خمیر گرفته بجوشانند تا استراج یابد بکار برند ضماد مسهل بر معده و تهیگاه ضماد نمایند بیاورند زهره گاو و عسل و روغن زیتون شحم حنظل و [illegible] بالسویه خلط کرده بکار برند

ضماد

ضماد سلمونید چون بر فم معده ضماد کنند قی آرد و بر ناف اطلاق نماید و بر پشت نهاد را در حقن
کند بیاورند برنگ کابلی تفشر و عصاره غافث و قثاء الحمار سه مثقال از هر یک مرداسنگ چهار مثقال
پنبه ترنج مثقال روغن زیتون چهارده مثقال خلط کرده ضماد کنند از جهت پاک کردن چرک و رفع ورم
جراحات آزموده است بگیرند آرد گندم با روغن گل سرخ اگر نباشد روغن طعام و زرده تخم چندان
روغن کرده استعمال نمایند **مرهم اکله** و لحم زایده را نافع است بیاورند زنگار و زرنیخ سرخ
از هر یک سه درهم آهک آب ندیده هشت درهم زنگار یکدرهم موی سوخته و گلنار و زاج برکوهی اگر نباشد
استخوان سوخته برگ عناب گل ارمنی توتیای کرمانی از هر یک ۵ درهم و سفیداب قلع در هاون مخلوط کرده و کوبیده
و بیخته در زرور نمایند عدیل ندارد جهت جراحت قروح سوخته بیاورند سفیداب سائیده ۵ مثقال مرداسنگ
۵ مثقال روغن گل ۷ موم کافوری ۵ مثقال روغن و موم را آب کرده سفیداب و مرداسنگ را در آن سائیده
و ریخته بکار برند مرهم سیاه که گوشت زیاد را ببرد و گوشت صالح را بیفزاید و برویاند بیاورند مرداسنگ
نیم رطل روغن زیت یکرطل زفت رومی چهارده وقیه سقز پنج درهم موم قدری اول آنها را در روغن بزنند
بعد مرداسنگ را سائیده در آن بریزند بهم زنند بجهت بردن گوشت فاسد و آوردن گوشت صالح بقول حکیم
ادریس بیاورد شنجرف [illegible] مرداسنگ از هر یک شش مثقال کهنه و کهربا سفید و قرمز
چهار مثقال اسفیوز ۷ مثقال نیم موم زرد سه مثقال روغن گاو بگیر روغن را گرم کرده ادویه را کوفته
اندک اندک بکار برده بهم زنند تا مرهم شود بکار برند **صفت تقطیر کردن سقز** بگیر سقز را
در قرع کرده انبیق لوله بلند سرش گذارده قابله را لصق کنند از آب لوله [illegible] آتش کنند
تا آنکه تمام بیاید لوله انبیق را در قابله در قرع کرده تقطیر کند روغن را گرفته ثمره را تقطیر کنند
تا تمام روغن گرفته شود به تقطیر تمام بیاید **ایضا** روغن گنجد را آب کرده بجوشانند یک فنجان آب
داشته باشد زیاد جوشانیده تنک شود بسته گردد بعد از انفجار دمل اگر درد و چرک و رطوبت
زیاد باشد بگیرند زرد چوبه گلنار مازو و کمرکی و صبر زرد کوفته بیخته [illegible] تا خشک شود
مرهم سفیداب از قرابادین از جهت زخم شمشیر و کارد و غیره [illegible] منقح کند قروح و جرح را
نافع است بیاور سفیداب قلع کنده و مرده سنگ از سفیداب چهار و از [illegible] ۵ مثقال موم زرد ۷ مثقال و
روغن گنجد هشت مثقال اول روغن را در ظرف مس [illegible] قلع کرده سفیداب را داخل کرده تا خوب [illegible]
تا سیاه شود بعد قند و موم را داخل کرده بقوام آورد در بسته کرده نگاه دارد در وقت ضرورت
به قبا شاهی مالیده بر زخم گذارند هر روز عوض کنند **مرهم حواریون از قرابادین** در جهت
بگیرند موم و سقز از هر یک چهارده مثقال اشق اشترک هفت مثقال مقل چهار مثقال مر صابر [illegible]
از هر یک چهار مثقال زراوند طویل سه مثقال کندر ۳ [illegible] جاوشیر زنگار قند از هر یک ۵ مثقال [illegible]
یک مثقال اشق و سقز را در سرکه حل کرده با نود مثقال روغن زیت جوش بدهند تا سرکه تمام شود [illegible]
سایر صموغ را بگدازند و ادویه را مخلوط کنند بکار برند مرهم از جهت [illegible] آزموده مجرب است
بیاورد مرداسنگ ده مثقال زیت بیست لعاب بهدانه و لعاب بزرک و لعاب خطمی از هر یک بیست
مثقال داخل روغن کرده بهم زنند تا غلیظ شود مرهم جلی که گوشت برویاند و چرک کند بیاورند
زرد چوبه سحق ۵ مثقال مرداسنگ ده مثقال زیت چهار مثقال سرکه کهنه چهار مثقال بهم زنند
تا مرهم شود جهت رویانیدن و جلا کردن کفایه مرهم کافور بیاورند موم و سفیداب از هر یک ۵ مثقال
روغن گل چهار مثقال کافور دانگی سفیده تخم ده مثقال بهم بیامیزند بکار برند مرهم جهت [illegible]
کردن

کردن بیاورند شاه دانج یک مثقال گلنار ۷ مثقال ریشه مرجان یک سفیداب و مرداسنگ از هر یک
یک مثقال سقز ۷ مثقال روغن گنجد چهارده مثقال موم کافوری پنج مثقال همه را سائیده بجوشانند در هم
کنند بکار برند مرهم احمر از جهت حبس دادن زخم کار دو شمشیر و غیرها را بیاورند شنجرف و گل
ناری و مرداسنگ از هر یک شش مثقال موم تازه بیست مثقال اسفیوز شش تا شش روغن تازه
بگیر اجزا را سائیده قرص ساخته سه درهم موم زرد تازه و نیم درم روغن گاو ممزوج کرده بجوشانند با هم
بزنند روغن را بر آتش گذارند باید ادویه را کوبیده در آن بریزند بکار برند مرهم ابیض که منفع
میشود از جهت قروح حاره و سوختگی بر پارچه مالیده بر زخم گذارند نافع است بیاورند سفیداب پنج
مثقال موم زرد چهار درهم کافور قیصوری سه درهم روغن گنجد قدری خلط کرده بکار برند مرهم
سفید از جهت قروح و بثورات از قرابادین موم سفید یک مثقال روغن گل چهار مثقال با هم بگدازند و بعد
بیاورند سفیداب ۷ جزو نیم و قدری سفیده تخم داخل کرده سدس کافور داخل کرده در هاون سائیده و
استعمال نمایند بیاورند اسفیوس پنج مثقال جیوه ده مثقال زاج سفید مصری [illegible] مثقال
با هم سائیده تا جیوه بکلیه حل شود در شیشه کرده سر شیشه را محکم بسته گل حکمت گرفته پس [illegible]
آتش شدید داده تا هشت ساعت و اگر تیلیه گاو باشد بهتر است بعد از آتش برداشته اجزا را از شیشه
بردارد در هاون سنگ با آب لیمو برابر سائیده تا خشک شود اجزا در شیشه [illegible] گرفته گرده [illegible]
محکم بسته در میان دیگ سفالی کرده دیگ را آب بریزند آتش زیر دیگ کنند تا رنگ [illegible] شیشه را
برداشته آنها را جمع کنند و در شیشه نگاه دارند زاد المسافرین اقراشانی و سفیداب از هر یک سه
مثقال دم الاخوین انزروت صبر و مرمکی [illegible] از هر یک ۷ مثقال روغن گل ده مثقال زاج
[illegible] دیگر مرداسنگ چهار مثقال زفت ۵ مثقال علک البطم سه مثقال زیت نود مثقال
موم بیست مثقال بجهت سوختگی آتش نافع است بیاورند مرداسنگ آهک و حنا از هر یک جزوی کوفته
و بجهت جای دملی سوختگی را با روغن گل چرب کنند این داروها را باشند سفید است **ادویه** جهت
دفع مرض و با نفعات سفید است بیاورند شیاف مامیثا و کندر و زبد البحر و توبال النحاس [illegible]
و حریق سفید و ترس و اشق با الویه با سرکه طلا نمایند و بدستور خاکستر [illegible] سفید است [illegible]
و بدستور حب الیان با سرکه [illegible] این شربت صندل بغیر از آن شربت است که [illegible]
شد بجهت جمیع تقاقات مجرب است بیاورند صندل سفید پنج مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه
از هر یک پنج مثقال سنبل الطیب و گل سرخ از هر یک سه مثقال ورق طلا و ورق نقره از هر یک ورقی
صندل را کوبیده سائیده با اجزا پس بیاورند بید مشک و گلاب از هر یک پنج سیر ادویه را در میان ظرف
پاک خیسانند یک شب و روز بعد از آن ۵ رطل دیگر گلاب و بید مشک داخل کرده با نیم من قند سفید که
مراد از قند سفید شیره پخته شکر باشد بعد از صاف کردن بجوشانند تا بقوام آید بردارند [illegible]
سه مثقال [illegible] نمایند مفید است **شربت خشخاش** مخصوص بجهت سرفه حلق که سعال [illegible] باشد و
اورام حلق و غیره نافع است مفید است و نزلات را قاطع است و نافع است بیاورند خشخاش سفید با پوست
بیست عدد تخم خطمی و کتیرا و صمغ عربی و تخم خیارین بهدانه و کاکل زرت از هر یک پنج درم و [illegible]
السوس بیست درم بزر قطونا و گل کدو از هر یک ده درم مجموع را در سی سیر آب باران حل کرده یعنی خیسانند
۷ شبانه روز تا نرم شود پس با آتش ملایمی بجوشانند تا [illegible] و به نیمه آید صاف کنند با نیم من قند سفید
اضافه نمایند

اضافه نمایند و بجوش تند بقوام آورند و شربتی پنج مثقال بخورند بسیار مفید است **معجون حلبی** یعنی جوزی
که از برای قوت معده و تقویت جگر و دل و مثانه و فرح افزایی دماغ و مقوی باه و سرخی رنگ و صورت
و فربهی بدن و دافع بوی دهان و مقوی سمع و بصر و غیره است و از معاجین حکمای سلف است صفته
آب بادام و پنج چوب چینی اعلا پنجاه مثقال و مروارید ناسفته حلاله کرده و [illegible] از هر یک ده مثقال ریوند چینی و
افتیمون رومی از هر یک سه مثقال و سنبل هندی سه درم و مصطکی و عود خام و مایه شتر اعرابی و زعفران و نمک
و دارچینی و قرنفل و زنجبیل از هر یک ده مثقال و درونج عقربی و زرنباد از هر یک سه مثقال و جوز بوا و کبابه سه
از هر یک ده مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال تخم کزر تخم شلغم تخم ترب تخم بلنجه بهمن سرخ و سفید خشک عربی از هر یک
سه مثقال بوزیدان و [illegible] از هر یک ده درم شقاقل کرده دارم کبابه خولنجان قسط شیرین از هر یک ده درم بذری سرخ
بذری زرد از هر یک پنج مثقال سعد کوفی ده درم ورق الطلا [illegible] ادویه مجموع را کوبیده و بیخته گاوزبان سرخ
بادرنجبویه دواله از هر یک ده مثقال جوش دهند و صاف کرده آب آنرا نگاه دارند تخم خرفه و تخم خیارین تخم خرفه
تخم کاسنی از هر یک ده مثقال نرم بکوبند و شیره آنرا بگیرند و آن شیره را داخل آب اول که مذکور شد نمایند و
پس با دو رطل آب به شیرین و آب سیب شیرین و آب انار شیرین و گلاب از هر یک یکصد مثقال با قند صاف عنا صفته شده و آن
ادویه بقوام آورند و مغز بادام و مغز پسته و مغز فندق و مغز گردکان و چلغوزه از هر یک ده مثقال نرم بکوبند و
مانند مرهم در عسل اندازند و زعفران را بگلاب حل نمایند بعد از آنکه سرد شود اضافه کنند و مشک و عنبر را هم حل
کرده یک حصه را داخل نمایند و حصه دیگر را بعد از نضج بر ادویه و بعضی دیگر این اجزا را داخل نموده پس با ورق
اسارون و آنچه عنبری که بشیر کار پرورده باشند ده مثقال و عکر محلول و صندل سرخ و سفید و [illegible] از هر یک [illegible]
مثقال کوفته و بیخته همه را مخلوط نمایند تا نضج گیرد در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و شربتی یک مثقال یا دو مثقال بخورند

در بیان بعضی از قواعد و حفظ صحت و ماکول و مشروب و غیرها

بدانکه انسان مرکب است از چهار عنصر که آب و باد و خاک و آتش باشد و از این چهار چهار خلط تعبیر شده است
که خون و صفرا و بلغم و سودا باشد پس از این چهار طبیعت و هر طبیعه محیط تا محدود و صفرا گرم و خشک است طبع
آتش را دارد لاجرم بجای آتش گرفته اند و خون گرم و تر است طبع باد و هوا دارد لاجرم بجای هوا گرفته اند و بلغم
سرد و تر است طبع آب را دارد لاجرم بجای آب گرفته اند و سودا سرد و خشک است طبع خاک را دارد لاجرم حکما
بجای خاک خوانده اند پس در حقیقت بنی نوع بشر چهار طبیعت بهم رسانند و از برای حفظ بدن خود فرض است که کوشش
کنند که یکی از این اخلاط اربعه بر یکدیگر زیادتی نکند و همیشه در حال اعتدال باشد و اگر یک یا دو خلط بر یکدیگر زیادتی
گیرد باعث ضعف قوا و تب و تطبقه و سل و امراض بسیار میشود که شرح آن باعث صداع برادران ایمانی
خواهد شد و چون این قاعده را دانستی بدانکه افضل از اخلاط مذکوره خون است و محل خون است که تمام اعضای
تن و قوا را غذا میرساند بر رنگ هر عضوی که نایب او باشد و دویم او بلغم است که بدن را تازه میدارد و سیم صفرا است
که حرارت غالبست چهارم سودا است که خشکی آورنده است و سرخی صورت دلیل زیادتی خون است و زردی علامت
صفرا است و سفیدی چهره دلیل بلغم است و سیاهی و تیرگی علامت غلبه سودا است و غرض زحمات حکما و اطباء
از برای دو مطلب است اول حفظ صحت نوعی خود دویم ترکیب کردن بعضی از ادویه و دفع نمودن امراض
مرضا و بدانکه انسان دارای سه روح است اول روح حیوانی دویم روح طبیعی سیم روح نفسانی و مکان
و محل روح حیوانی دل است و روح طبیعی در جگر است و روح نفسانی در دماغ است که مغز سر انسان باشد و
بدانکه حکماء گفته اند که اعضای رئیسه انسان چهار است اول قلب است که محل روح حیوانی است دویم کبد است
که محل روح طبیعی است سیم دماغ است که محل روح نفسانی است چهارم خصیه است که محل عبور قوای تناسل است
بواسطه تناسل او را از اعضای رئیسه خوانده اند و بعضی قسم است اگر حیوانی خصیه او را از اعضا نشمرده باشند منقطع
النسل خواهد بود بدانکه چنین گوید عبد الاثیم احمد بن ابراهیم الحسینی رازی محقق ملقب طرانی که چون ارخال اجمالی
روح و اعضای رئیسه دانستی بدانکه اگر یکی از این اعضای رئیسه که قلب و کبد و دماغ که مغز سر باشد عیبی
و نقصی در او وارد شود

وارد شود که از هم گسیخته باشد شود انسان اندکی بیش زنده نخواهد ماند چون به تحقیق چنین است در حفظ اعضای خود کوشش
و هر چیزی که از برای زیادتی اخلاط مضر است پرهیزی بکنند در حین ضرورت و در دفع هر علتی را بفضله انسان کن
و حفظ صحت بدن را بشناسی و از بعضی از حبوبات و فواکه که مداومت بآنها احتراز کن تا آنکه مبتلا نشوی مثلا نوی
چنانچه مجملا ذکر خواهد گردید و آنحضرت والله تعالی در حفظ بدن اولا لازم است انسان که در هفته یکبار یا دو بار بفرمایش حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله دو نوبت یا یکنوبت بدن خود را بروغن بنفشه یا بادام یا زیت چرب کنند و هفته دو مرتبه از برای تنظیف
بدن بحمام رود تا بدن او از علتها در امان محفوظ باشد و ثانیاً در طرطیب دماغ اولا اینکه انسان باید که آنچه از
طعام و آشامیدنی میل شود کمتر بخورد تا بخار بسر و دماغ او کمتر برآید و از جهت رفع بخارات دو روز با یکروز یکبار سرکه بشنود و کند و
اگر عنبر باشد بهتر است و در وقت خواب بروغن تخم کدو یا و نبه مینش کف پا را طلا کنند و در فصل بهار گل بنفشه را بسیار
بوی کنند تا مغز سرش قوت گرفته و قوی شود و خرم بوده باشد بدانکه بسیار خوردن مطلق شیر را بحسب عادت آخرش
برص مبتلا گردند و اگر عدس را بحسب عادت زیاد از حد بخورند بردی بدن را لاغر میکند لاکن رقت قلب می آورد
و اینکه چشم را زیاد دیگر داند و سیر و لنه ها بسیار خوردن تاریکی چشم و شبکوری آورد و گرد انگور یا گله خوردن
یا با گوشت قدید موجب مرگ فجاه خواهد گردید و ترشی خوردن بسیار اعصاب را سست میکند و قوه باه را قطع
مینماید آب یخ بسیار خوردن جگر را ضعیف و قوه را کم میکند و خفته خوردن و فکر کردن زیاد باعث مالیخولیا
میگردد و فکر کردن در آثار قدرت حق و در بیان خود و عواقب امورات موجب حمق و رعونت میشود و حو نکر ریاضت
کشیدن بسیار خفت قلب می آورد قلب را باید تقویت نماید بغذاهای مقوی و مفرح و خواب کردن بسیار در
روز قوه حافظه را کم میکند و احتراز لازم است مگر خواب قیلوله که یک عشر قبل از ظهر است تا نیم بعد از ظهر و اگر کسی
بیداری بسیار کشد و نخوابد ترس آنست که رطوبت عزیزیه دماغ او فانی گردد و هر کس همیشه عادت کند که در
وقت خسبیدن به پشت خوابد یا رهانی بیدار شدن و به پهلوی راست یا چپ نخسبید مبتلا به مرض نزله و سرفه
و درد اعضای او میگردد و اگر کسی در شهری ساکن شود که دریا در جنوب شهر یا قریه باشد و کوه از طرف شمال
محیط باشد اگر بلد بیشی جان و ماهر و عیال خود را طالب است باید از آن شهر بیرون رود در جای دیگر منزل کند که
با این صفت مذکوره نباشد و اگر در امتلاء معده و غیره خون یا فصد کنی نماید فالج خود خود خواهد گردید
و اگر احتباس شکم و طبیعت در کسی باشد علاجش خوردن شوربای برگ اسفاناج و شلغم خواهد بود و اگر کسی با پیره
زنان و عجوزه گان بسیار مجامعت کند بزودی بمیرد و خود را فانی میکند و اگر طفلی باشد با زنی صورت و مذکرت
مباشرت بکنند و اگر چاره نباشد قناعت و تقلیل کند و اگر بخواهند ابلیه در چشم کسی را زنند قبل از ظهور آبله ۶
پای مریض را حنا ببندند و اگر کسی بخواهد چشم او درد نیاید در سالی هفته یکبار توتیای کرمانی یا سنگ سرمه
اصفهانی در چشم کشد و اگر کسی را معده و امعا ضعیف باشد باید از خوردن ترشیها و سکمونیا محترز باشند
و اگر خواهند موی از عضوی بیرون نیاید موی سابق او را بکشند و در جای او سرکه و تریاک بمالند و اگر
بدن طفل را بخون کشف بمالند همه روزه موی بدن او نمو میکند و اگر بر قضیب پیه تو شماز بمالند قوت
مباشرت افزاید و اگر زن آبستن را حلیت که انگوزه گویند و سحوق بدهند بزودی فرزند از او جدا خواهد گردید
ماذون اسهالی و اگر غذای بکرده و باه در خانه الکل شود اولا باید تا ممکن است طرفین خود را از مجامعت منع
کنند و ثانیا باید در خانه بسوزانند عود و عنبر و مصطکی تا آنکه هوا را فرع کنند و مخلصه اهم بو بند تا الله
انشاء الله موثر شود و دیگر از برای سرعت انزال اگر معجون برعثیا میل کند رفع خواهد گردید که نسخه حقیقتش
او سابق ذکر شد و دیگر این معجون از جهت قوه باه و فرح دماغ و قوت دل بسیار مفید است صفته السادر
تخم کرفس و فلفل و جوز بوا و بازبار و قرفه و هلیون که بفارسی مارچوبه است و بهمن سرخ و سفید و زنجبیل و تودری و مصطکی
مساوی هم و لعبه و مرزار اسد و مرجان و کهربا از هر یک نیم مثقال و لاجورد و شمع و عنبر از هر یک نیم مثقال و چند
و مغز و لسان العصفور و گردکان و پسته از هر یک ده مثقال کوفته و بیخته با آب عسل سرشته میل نمایند قوت خواهد
و دیگر بسیار خوردن شراب انگور و مسکرات رفیع امراض سپرز و جگر آورد و باعث از قدا خوری و بیشرمی و بی حیائی
خواهد گردید

خواهد کردید واگر برودت و بلغم در کسی اثر کنند و عادت گردد مداومت بعد مصفا کنند زیرا که حق تعالی او را شفای امراض
قرار داده واگر خواهی بدحال نشوی و به امراض مبتلا نگردی با هیچ صنف جماع مکن با بیمار و بسیار صغیره
و بدشکل و زنی که حایض است و با پیرزنان ۲ بدانکه در غذا خوردن افراط کردن مورث امراض میگردد
چنانچه رسول خدا صلعم فرمودند بمولا امیرالمؤمنین علی ۴ که یا علی در هر شبانه روز سه مرتبه غذا تناول مکن تا بدن
تو سالم باشد پس باین فرمایش و بقول اطباء غذا را در وقت خوردن القدر اختیار کن که وقتی که در معده
قرار گیرد زودتر منضم شود که بدن تو هم قوت گیرد و هم سالم ماند هنوز میل بغذا که داری دست از غذا بردار
والا اگر زیاد از عادت بخورند تخمه میکنند و کار بتخمه میکشد و از او رغبت یعنی اشتهای کاذب پیدا میگردد
واگر اشتهای کاذب ظاهر شود واگر طالب سلامتی هستند ابداً غذا نخورند واگر غذا خوردند سنگینی سر و دل و
نفخ پیدا میگردد ضعف و سستی زیاد میشود و مورث امراض میگردد واما اگر اشتهای صادق از برای کسی پیدا
آید غذا تناول کنند بهر چه معتاد و ممکن شود واگر غذا نخوردند و صبر کردند بمجمله گذرانیدند بدانکه او
رطوبات صفرا شعله ور گردد و معده خالی از طعام را احاطه نماید و از آن جهت زرداب پیدا شود و زردی
قوت و توانائی را از جوارح سلب میکند و جهت خوردن غذا برای نفع است نه ضرر در وقتی که میل و اشتها
ندارند غذا را ترک کنند و یک وعده تا سلامت بمانند و دیگر آنکه در وقتی که هوا سرد است غذاهای سرد
و میوه جات سرد چون هندوانه و خیار خوردن مضر است زیرا که باطن انسان چون ظاهر سرد و خنک میشود و حرارت
باطنیه کم میگردد و فرسوء هضم انکار میشود ۳ بدانکه غذا را بحسب معتاد باید خوردن تا تخمه نکشد واگر از عادت
معمول شب روز دو بار کمتر خورده شود آنهم مورث ریح و غثاو ضعف میگردد و دیگر آنکه در وقتی که هوا گرم باشد
از غذای چرب و گرم نخورند واگر خوردند بردی تا ببر حرارت را غذا نماید و دیگر آنکه اگر غذای غلیظ خوردند
چون کله و هریسه و گوشت گاو البته غذای لطیف بعد از آن نخورند واگر خوردند معده خام میشود و غذا هضم
نمیگردد و اشتهای کاذب پیدا میشود و دیگر آنکه از خوردن ساعت بساعت هم احتراز کنند زیرا که بسیار الوان
مولد امراضها میگردد و دیگر آنکه از خوردن غذای لطیف بعد از ریاضت و حرکت و سختی کشیدن اجتناب نمایند واگر
ممکن باشد غذای لذیذ البته نخورند آنهم بطرز قناعت زیرا که اگر بسیار بخورند مورث امراض میگردد و دیگر
آنکه اگر طعام مطبوعی کسی مدام بخورد یقین است که سیر شهوت را شکسته خواهد دید قوت او فاسد و ساقط میشود
و دیگر آنکه از طعامهای شور اجتناب اگر کسی نکند این کس دشمن جان خود است زیرا که غذای شور مرض
می آورد اول لاغری اندام و هم تیره و باریک شدن چشم است و دیگر بسیار مفرط خوردن مرض
آورد که لاغر و باریک شدن بدن و دیگر پیر و شکسته گردیدن آورد و دیگر شیرینی مفرط خوردن آخر کار
از کثرت حرارت دل کم قوه گردد و طپش قلب ظاهر شود واگر کسی چیزها و غذاهای شور بخورد در عقب آن چیزهای
مطعم بلکه بنوشند تا ضرر بر او نرسد بهم چنین اگر از مطعم و بی مزه چیزی خوردی در عقب آن چیز شور خوردن
مفید است بهم چنین اگر بخواهند ترشی ضرر کند در عقب آن شیرینی میل کنند واگر بخواهد شیرینی ضرر نرسد بعد از
آن ترشی بخورند

فایده و ضرر بعضی از اشیاء ذریک آن در معده جمع
کردن بدانکه مفید باشند اگر سیر کردی غذاهای چرب و غلیظ بخوری پس از آن که کله خوردی اگر بعد از
آن انار بخوری مفید است ضرر نرساند واگر حلیم و هریسه خوردی بعد از آن پالوده و شیرینی بخوری نافع است
و بر عکس آن اگر کله و پاچه را با شیرینی بخورند مضر است واگر هریسه و حلیم را با ترشی یا بعد از آن بخورند
مضر است واگر در یکروز یا یک مجلس ماست و باقلا را با هم بخورند مضر است واگر انگور را با کله بخورند مضر است
و بهم چنین خردل را با سیر خوردن مضر است و تخم مرغ را با پنیر خوردن مضر است بهم چنین شیر با انجیر
یا تازه خوردن مضر است و فوراً باطناً با معلول بدن ضرر میرساند بهم چنین عسل و خربزه خوردن مضر است
زیرا که در بطن انجماد پیدا میکند و بیم هلاک میماند بهم چنین ترب و ماست خوردن خطر است چنانچه
عرب‌ها میخورند مگر کسیکه معتاد باشد بهم چنین لحم مرغ را با ترب خوردن مضر است بهم چنین برنج را که با صطلاح
اهل مازندران

مازندران دکیلان کته اش میخوانند با اشال آن را با سرکه خوردن مضر است و از او قولنج غفلتاً ظاهر میشود
واگر گوشت کبوتر را با بیار بخورند موجب امراض مزمن میگردد بهم چنین پیاز را با بودنه خوردن مورث
مرضها میگردد و دیگر آنکه شیر را با ماهی تازه یا کهنه خوردن و مداومت باقی کردن آخر کار مولد
مرض جذام خواهد گردید واگر قهوه را با ماست بخورند بقول فیث آسوف اگر بعد از مفیاد سال درد
دل بگیرد از منتجه این عمل است و بدانکه مشروبات استعمال کردن بحد افراط آخر کارش باعضای
باطن ضرر میرساند از قبیل شراب و عرق و غیره چنانچه در شریعت مذموم است در قاعده حکمت هم بد
و مذموم دانسته اند مگر در حال ضرورت بتصدیق اطبای حاذق زیرا که مداومت بشرب بحد افراط
شخص را مبتلا میکند بر نجهاو اذیت از جمله تشنج او در دو رعشه تولد کند پس انسان عاقل باید ترک مداومت
آن نماید و در رساله ذهبیه که از فرمایشات امام همام حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله وسلامه علیه
سفر باشند بمامون الرشید که حذر کن که جمع نمائی لحم مرغ و ماهی را در یکوقت در معده پس بدرستیکه آنها
زمانیکه جمع شوند در معده تولید میشود از او نقرس و قولنج و بواسیر و درد دندانها و شیر و شراب که جمع
کنند در معده ایکه سکته میآسانند بدرستیکه تولید میشود نقرس و برص و مداومت کردن بخوردن تخم
مرغ عارض میشود از او لکه های مخالف رنگ در بدن و چهره آدمی و خوردن چیزهای شور و گوشتهای
شور و ماهی شور بعد از حجامت باعث بهق و جرب میشود و خوردن گرده گوسفند باعث کثافت و
سنگ مثانه میشود و داخل شدن در حمام با معده پر باعث قولنج میشود و جماع کردن در شب باعث کور کردن
و کج شدن چشم و احول گردیدن میشود و نزدیکی نمودن با زنان حایض باعث جذام برای طفلی که بهم
میشود بی آنکه فاصله باشد عقیم واده شود باعث میشود برای فرزند دیوانگی و بسیار خوردن لحم مرغ و مداومت
بان باعث درد سپرز و بادهای در سر و معده میشود و بسیار خوردن تخم مرغ جوشانیده شده باعث انقطاع
نفس و تنگی آن میشود و خوردن گوشت خام سبب بهم رسیدن کرم در معده میشود و خوردن انجیر و
مداومت بر او دیگر رشش بهم رسد و خوردن آبهای سرد بعد از طعام گرم یا شیرینی دندانها را از طرف
میکنند و بسیار خوردن گوشت حیوانات وحشی و گاو باعث تغییر عقل و حیرت و کودنی ذهن و
بسیاری فراموشی میشود

در بیان مشروبات از فرمایشات حضرت امام رضا (ع) و حکماء
بدانکه بهترین آبها از برای اهل بدن کسیکه مقیم باشد یا میان در راه فرات آن سرچشمه است که سرچشمه
او از طرف مشرق یا از طرف شمال بطرف جنوب جاری باشد و سفید تر و روشن تر و سبک تر باشد
و بهترین آبها آنست که محل حسن از طرف مشرق باشد و در تابستان و طلوع شمس از آن جاری میشود
مخصوص سرچشمه آنکه ریگ باشد و برودی ریگ یا خاکهای پاک جاری باشد هر چه زیر زمین باشد و گردش
کنند صاف تر و بهتر و سبک تر خواهد بود چون آب فرات که از کوههای ارمن جاری میشود و از جبال
های ارمنستان و شامات میگذرد از انجائیکه سیر دل می آید تا انجائیکه بدریای بصره انتهای اوجاری
میشود و سیر زد چهار صد فرسخ راه را قطع میکند و شیرین تر دکورانشر فکم ضرر است و مراد از فرات
شیرین و گوارنده را گویند و آبهائیکه بصفت مذکور نشد منبع او باید از کوهها بلکه از خاک سنگ بیاید
بگذرد بسبب اینکه این قسم از آب در زمستان گرم میشود و در فصل تابستان شکم نرم می سازد و نافع است
صاحب مزاج حار را و اما آبهای شور و آبهای سنگین بدرستیکه این نوع از آب بسته میکرداند شکم را و
آبهای برف و یخ ضرور شده اند در جمیع بدنها را و ضرر این نوع آب بسیار است البته واما آب های
باران از برای بدن و جمیع مرضها مفید است واما آبهای چاهها به تحقیق که شیرین و صافی او نافع است
اگر همیشه جاری باشد در زمین و همیشه حبس نباشد اما نطایح و املاح این هر دو آب گرم میکند طبیعت
و غلیظ

وغلیظ و بسته اند و در تابستان جهت آنکه در یکجا ایستاده اند و شعاع آفتاب در آنها و بر آنها می افتد و گاه هست
که از مداومت نمودن و آشامیدن زیاد از آنها آن جماعت را صفراء فاسد در بدن بهم میرسد و سپرزان را
بزرگ کند و بدانکه بطایح و سباخ موضعی را گویند که آب که در او جمع میشود و هم چنین آبی که از زمین شوره زار
بیجوشد و می ایستد جمع بطیحه و سباخ است اما اصلاح حال آب قبل از نوشیدن آن را و دفع اذیت از او آن است
که بخورد از آب هر منزلی که وارد میشود در حالتی که ممزوج کند با آب منزلی که قبل از او بوده است با آن آب مخلوط کند
که منزل تازه کرده است بیک مقدار قلیلی هر چند آن آبهای منزلها مختلف باشند تا آنکه آن دردهای خاک
او فقه و آب صاف را بنوشد تا سلامت باشند بلکه واجب است بر مسافر که در سفر با خود بردارد از خاک آن
شهری که از او بیرون شده و نشو و نما نموده است و وقتی که وارد منزل میشود بریزد در ظرفی که آب از میان آن
می آشامد اندکی از آن خاک برداشته و حرکت دهد در آن ظرف و هم ظرف را با آب و خاک باهم ممزوج کند
پس صبر کند تا صاف شود آن وقت بیاشامد و بدانکه بدرستیکه بیان شد آنچه پیش گذشت در این کتاب آن
چیزی را که کافی است از برای کسیکه عمل نماید بر آن در حفظ صحت و دفع امراض و تتمه مطالب آنهم بیان خواهد
گردید ان شاء الله تعالی در قواعد دانستن آب خوردن اولا بدانکه چنانچه عرض شد آب نهر که بهترین آبها است در
چند صورت است اول آنکه از سنگ و ریگ جاری شود دوم آنکه از بلندی به پستی آید سیم آنکه از شرق بمغرب یا از شمال بجنوب
رود چهارم آنکه تند و بعجله بگذرد پنجم آنکه فراوان و بسیار باشد که بواسطه گذشتن بعضی از کثافات دباغان و کارزان
وغیره تغییر در او پیدا نشود از رنگ و طعم و بوی بدن ششم آنکه شیرین و گوارا باشد هفتم آنکه سر چشمه او جائیکه ذکر شد
حر باشد هشتم آب باید بطرف شمال جاری باشد زیرا که بواسطه تاثیر ترین و باد و هوا و اسداد از حفظ بدن جهت
و دانستنهای واکر و تحلیل غذا وغیره میگردد و اجتناب از آب کوکرد و آب گچ و آهک و آب مس و آبیکه در زمستان
و استخارات و آبی که نور و سیاه و تیره رنگ است باید نمود و از آب کاریز و آب چاه و آب بعضی از چشمها تا ممکن است
باید نمود زیرا که مداومت بر آن تولید امراض میکند بهم جنس جمع مانش آب چاه و چشمه و خوردن و مداومت
بنوشیدن این قسم آبها علتها در اندرون ظاهر میگردد از نفخ امعاء و درد شکم و درد روده وغیره زیرا که لطافت
آنها کم است صورت دردها میگردد و بدانکه نوشیدن آب در چندین موضع مضر است اول ناشتا آب نوشیدن
دوم در میان غذا آب خوردن زیرا که باعث نقصان قوه هاضمه میگردد و اگر معده کسی گرم باشد آب خوردن
وسط غذا از برای او مفید است و معده سرد و بلغمی را مضر است سیم بعد از غذا خوردن بلافاصله آب نوشیدن
مضر است زیرا که معده را خام میکند و چون ساعتی بگذرد آب نوشند عیبی ندارد چهارم بعد از جماع
آب نوشیدن مضر است زیرا که سینه و اوعیه را ضرر میرساند و علتهای بسیار ظاهر میکند پنجم در حمام آب سرد
خوردن درد و ریح می آورد ششم از حمام بیرون آمدن مضر است هفتم بعد از میوه آب خوردن زیرا که
رطوبات در بدن ظاهر میشود و بیماری آورد هشتم بعد از مسهلات آب نوشیدن نهم در شب آب زیاد
نوشیدن دهم آب گرم زیاد خوردن بدن را کاهیده میکند و مرض دق و فتحه آورد یازدهم در حال
ریاضت و گرم شدن آب سرد نوشیدن مضر است خلاصه بعد از حمام و چون عرق و جماع و باطل گرم و نرم
شده است آب سرد نوشند مضر است

باب از فرمایشات حضرت رضا ؑ در باب حفظ البدن

کسیکه خواهد مثانه او درد نکند
پس حبس نکند بول را هر چند سواره باشد و کسیکه خواهد آزار ننماید او را معده او باید بعد از طعام آب ننوشد
تا آنکه معده فارغ شود از کار خود و آنکه بعد از طعام آب بیاشامد تر میشود بدن او و ضعیف میشود معده
او و نمیگیرد رگها قوت طعام بجهة آنکه طعام در معده او خام میگردد هرگاه ریخته شود آب در طعام پی در پی
و کسیکه خواهد پیدا نکند سنگ مثانه و حصر البول باید نگاه ندارد منی را در وقت آمدن و طول ندهد مکث را
بر زنان و کسیکه خواهد مقعد او درد نکند و ظاهر نشود بر او باد بواسیر باید بخورد هر شب هفت دانه
خرمای برنی

خرمای برنی که قسمی از اقسام خرمای خوب است و روغن گاو و روغن زنبق بر میان رانهای خود بمالد و کسیکه
خواهد فراموشی او برود و صاحب حافظه شود باید بخورد هر روز سه پارچه زنجبیل پرورده در عسل و خردل
و در نان و خورش خود داخل کند در هر روز و کسیکه خواهد زیادتی عقل را دریابد باید که بخورد هر روز سه هلیله
پرورده با قند خالص و آنکه خواهد شکافته نشود ناخن او و فاسد نشود اطراف ناخن او باید که نه چیند
ناخن خود دیگر در روزهای پنجشنبه و کسیکه خواهد گوش او درد نکند باید که در وقت خواب پنبه در گوش
خود بگذارد و کسیکه خواهد زکام نشود در مدت زمستان باید بخورد هر روزه سه لقمه عسل لطیف و بدانکه
مر عسل را دلایل است چند که باو شناخته میشود نافعش از مضرش و از آن جمله مضر او بوئیدنش عطسه ماورد
و بعضی دیگر مست میکند او را و آن قسمی که مستی میآورد در وقت چشیدن او را تندی و تیزی بسیار
هست پس بدانکه این اقسام عسل کشنده است و تاخیر نمای بوئیدن نرگس را بدرستیکه او منع
زکام میکند در مدت زمستان یا ایام دیگر و هم چنین سیاه تخمه نافع و مانع از اوست و کسیکه بترسد از زکام در
تابستان باید که بخورد در بهار هر روز خیار و حذر کند از نشستن در آفتاب و کسیکه از درد شقیقه و شوصه
بترسد باید که تاخیر نماید از خوردن ماهی تازه خواه زمستان باشد یا تابستان و کسیکه خواهد سالم ماند بدن
او و ثقیل نباشد جسم و گوشت او باید که در شب تقلیل در غذا نماید و کسیکه خواهد ناف او درد نکند باید همه روزه
روغن بر ناف بمالد و سر خود را هم روغن بمالد و کسیکه خواهد شکافته نشود لبهای او و بهم نرسد در لبهای او
بواسیر باید بر ابروها روغن بمالد وقتی که بر سر می مالد و کسیکه خواهد گوشهای او سنگین نشود و ملاذه او از
کار نیفتد باید که بخورد شیرینی مگر آنکه بعد از خوردن غرغره نماید بسرکه و آنکه خواهد یرقان او را عارض نشود
پس باید داخل خانه نشود در تابستان بی فاصله بعد از گشادن در آن خانه و خارج نشود در زمستان از خانه
بی فاصله بعد از گشادن در خانه و کسیکه خواهد ضایع نشود دندانهای او باید نخورد شیرینی مگر آنکه بعد از
خوردن پارچه از نان و آنکه خواهد در بدن او بادی بهم نرسد باید بخورد سیر هر هفت روز یکبار و کسیکه خواهد زود
هضم شود طعامی که میخورد باید که تکیه کند بر پهلوی راست بعد از خوردن طعام پس از آن بگردد و تکیه کند بر پهلوی
چپ در وقتیکه میخوابد و کسیکه خواهد زیادتی بلغم از بدنش برطرف شود و کم گردد این بلغم باید که بخورد همه روزه
چیزی از جوارش و معاجین تند و بسیار بحمام برود و با زنان بسیار مباشرت نماید و در آفتاب بنشیند و اجتناب
نماید از خوردن غذاها و شربتهای سرد بدرستیکه اینها برطرف میکند و میسوزاند بلغم را و کسیکه خواهد فرو
نشاندن آتش صفرا را باید که بخورد چیزهای سرد و تر و خنک سازد بدن خود را بباد زدن و بسیار حرکت نماید و نظر
کند بسوی کسیکه او را بسیار دوست میدارد و کسیکه خواهد بسوزاند سودا را پس بر او باد که بسیار قی کند و فصد
رگها نماید و مداومت بنوره کشیدن کند و آنکه خواهد برطرف کند باد را پس بر او باد حقنه کردن و روغنهای گرم
بر بدن مالیدن او را لازم است و کسیکه خواهد معالجه باد کند باید که داخل کند در آب گرم بدانکه کجا حوضی است که در او
آب گرم میکنند و ادویه میریزند و مریض را در او می نشانند و کسیکه خواهد برطرف شود از او بلغم باید بخورد هر روز
یک مثقال اطریفل صغیر بدانکه سزاوار است از برای مسافر اینکه احتراز نماید از سفر کردن در گرما با معده پر و معده
خالی بلکه باید بر اعتدال باشد و باید که بخورد اغذیه سرد مثل آش قریص و هلام و سرکه و مویز و آب غوره و مثل اینها از
طعامهای سرد و بدانکه حرکت کردن در گرما بسیار مضر است بید نهای لاغر هرگاه خالی از طعام باشد و نافع است
در بدنهای چاق و فربه حرکت کردن

در آداب حمام رفتن و حمام [illegible]

زمانیکه اراده دخول حمام نمودی خواهی در سر درد پیدا نشود آنچه باعث آزار است بهم نرسد پس ابتدا آغاز
نزد دخول حمام بخوردن پنج جرعه آب نیم گرم پس بدرستیکه تو سالم میباشی باذن الله از درد شقیقه و درد سر
و بعضی گفته اند پنج دفعه بریز بر سر خود پنج کف آب نیم گرم نزد داخل شدن حمام بدانکه بدرستیکه
حمام ترکیب

حمام ترکیب شده است چون بنای بدن آدمی بر چهار خانه مثل چهار طبایع جسد آدمی خانه اول سرد و خشک است و خانه
دوم گرم و تر و خانه سوم سرد و تر است مؤلف گوید این خانه دوم که سرباینه در زمان قدیم و آخر آن مرسوم بوده است و لیکن خانه
منسوخ است و خانه سیم گرم و تر است و خانه چهارم گرم و خشک است بدانکه حمام را نفع عظیم است که مزاج را
باعتدال می آورد و پاک می سازد چرک و کثافات را و نرم می سازد پیه ها و رگها را و قوه میدهد اعضای بزرگ را
و بر طرف میکند عفونت را پس هرگاه قصد حمام نمودی و خواهی در بدن تو پیدا نشود جوشش ها پس ابتدا نمای قبل از
دخول حمام بمالیدن روغن بنفشه و هرگاه اراده نوره نمودی که استعمال کنی و خواهی که بهم نرسد ترا از جهای
شقاق و سیاهی در پوست بدن پس غسل نمای باب سرد قبل از نوره کشیدن و کسیکه اراده حمام نماید بجهت نوره کشیدن
باید اجتناب کند از جماع بدوازده ساعت که یکروز تمام باشد پیش از نوره کشیدن و بریزد در نوره کمی از صبر و اقاقیا
و حضض یا آنکه جمع کند اینها را و کمی بردارد و داخل نوره کند خواه مجتمع باشد اجزا خواه متفرق باید که بریزد در نوره چیزی
از اجزای مذکوره را یکی از اینکه خیسانیده باشند نوره را با آب گرمی که پخته شده باشد در او بابونج و مرزنجوش یا گل بنفشه
خشک یا از مجموع اینها اندکی که پخته شده باشد در آن آب یا از هر یک قدری آنقدر که پخته شده باشد از آب بوی آنها
بوی ظاهر گردد و لیکن نوره آنست که زرنیخ شش یک نوره باشد و بمالد بر بدن چیزی که بوی اورا بر طرف بسازد
بعد از خروج بوی مثل برگ شفتالو و گل گاویشه و سعد و حنا و گل سرخ و سنبل یا بیکی از اینها یا از مجموع اینها
و کسیکه خواهد بدن او محفوظ ماند از سوزانیدن نوره باید که کمتر اورا بر جلد بدن حرکت دهد که در مسامات جلد
خوب فرو شود و وقتی که شروع در ساختن نوره میکند باید که اول بشوید نوره را تا حدت او پاره کم شود و بر بدن
بمالد قبل از مالیدن نوره قدری از روغن گل سرخ و پس اگر معلوم باشد بسوزاند نوره بگیرد عدس مقشر و نرم
بکوبد و بخیساند و حل کند در گلاب و سرکه و بمالد اورا بر موضعی که سوزانیده نوره اورا پس بدرستیکه این سوختن
خوب میشود باذن الله تعالی و چیزی که مانع میشود سوزانیدن بدن را آنست که بمالیده شود بر موضع نوره سرکه انگور
تند یا روغن گل مالیدن نیکو قبل از استعمال نوره

در آداب مجامعت با زنان فرمایشات

حضرت امام رضا علیه السلام که فرمودند زنانی که اراده میکنی مجامعت کنی پس باید آخر شب باشد بدرستیکه او
اصلح است برای بدن و امید فرزند هست و پاک کننده عقل را باعث است مر فرزند را که قضای الهی اگر متعلق گرفته
باشد بهم رسیدن او و در میان ایشان مجامعت ننمای با زنان مگر آنکه دست بازی بسیار نمای بپستان
و پستانهای اورا بفشاری و بمالی پس بدرستیکه تو زمانیکه این کارها را کنی غالب میشود شهوت او و جمع میشود آب
منی او زیراکه منی زنان از پستانهای ایشان بیرون می آید و اثر شهوت و خواهش زنان از چشم و روی ایشان ظاهر
میشود و از تو میخواهند آنچه را تو از ایشان میخواهی و مجامعت منمای با زنان مگر آنکه پاک باشد از حیض و نفاس و اگر
وقتیکه مجامعت نمودی با ایشان برپای مایست و بر جای منشین و لیکن لحظه تکیه نمای بر طرف راست خود
پس برخیز از برای بول کردن همان ساعت که ایمن میشوی از سنگ گرده و مثانه باذن الله تعالی پس غسل نمای
و بیاشام همان ساعت از مومیائی و شربت عسل یا با عسلی که کف اورا گرفته باشند بدرستیکه بر میگرداند از برای
تو آن مقدار منی که از تو خارج شده است بدانکه جماع با زنان در وقتیکه ماه در برج حمل و ثور باشد بهتر است از
سایر برجها و نیکوتر از این وقتی است که در برج ثور باشد زیراکه این برج شرف قمر است و کسیکه عمل نماید باینچه بیان
نمودیم ایمن است از جمیع مرضها باذن الله تعالی بدانکه چنین گوید فقیر احمد الحسینی الملقب بمحقق لقب که خواستم در میان جا
جمع کنم فرمایشات حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة والثناء را لاکن حیفم آمد که از مطالب
آنحضرت در باب حفظ الصحة و شناسائی ارکان بدن جمعی از برادران ایمانی محروم بمانند و بعد از اتمام
فرمایشات آنحضرت در خواص بعضی از ادویه مفرده و غیره ان شاء الله تعالی حسب باب فواعل

فصد و حجامت و نفع و ضرر او میفرمایند بمأمون الرشید

بدانکه هرگاه ماه کم شود حجامت مکن مگر آنکه تو ناچار باشی بحجامت و این بجهت این است که خون کم میشود در کم شدن
ماه و زیاد میشود در زیادتی او پس هرگاه که اراده حجامت نمودی باید که از ده روز ماه تا پانزدهم ماه باشد
بدرستیکه

بدرستیکه این از برای بدن نافع تر است و لیکن حجامت بقدر آنچه گذشته است از سالها بدین طریق است که
شخص بیست ساله حجامت نماید در هر بیست روز یکبار و سی ساله در هر سی روز یکبار و چهل ساله در هر چهل
روز و آنچه از عمر حساب شود بالا رود بان حساب حجامت کند در تقلیل غلبه خون بدانکه چون
حجامت کرده میشود از رگهای کوچک که پهن و پراکنده شده اند در میان گوشت بدن و بیان این
مطلب این است که حجامت ضعیف و کم نمیکند و نمی سازد قوه را هم چنانکه در بدن ظاهر میشود ضعف
در وقت فصد و حجامت گودی طرف بالا سبب سرد گردن نفع میرساند ثقل و سنگینی سر را و حجامت
دو طرف گردن سبک می سازد سر و دردی و چشم را و این حجامت نفع میرساند بدرد دندانها و بسا
باشد که این کارها از فصد بر نیاید و گاه باشد که حجامت کنند زیر ذقن را بجهت جوشش دندانهای کوچک
که در میان دهان و زبان بهم رسد و گاه هست که حجامت زیر ذقن میکنند تا نفع بکوبند دندانها و نرم
و بواسطه غیر این گو فنها از دردهای دهن و هم چنین حجامت میانه دو شانه نفع میرساند بخفقانی که
از امتلای خون و بسیاری حرارت بر مزاج باشد و آنچه حجامت میکنند هر دو ساق را بحقیقت کم مینماید رگهای
که از خون پر شده باشد و نفع میرساند دردهای مزمنه را که در گرده و مثانه و رحم ها است و حجامت
و گاه هست که روان میسازد خون حیض را هرگاه بسته باشد و گاه هست که عارض میشود از این حجامت
غشی و بیهوشی سخت اما این حجامت نفع میرساند جمعی را که در بدن ایشان جوشش و دملها باشد
و چیزیکه کم میسازد آزار حجامت را آهسته مکیدن است در اول گذاردن آلت حجامت پس کم کم زیاده
نمایند مکیدن را باین طریق که مکیدنهای مرتبه دوم بیشتر از بیشتر باشد و هم چنین مرتبه سیم بیشتر بوده باشد
و توقف در تیغ زدن نمایند تا آنکه موضع حجامت خوب سرخ شود و مکرر آلت حجامت را بر موضع
حجامت گذارند و نرم سازند پوست حجامت را و موضع حجامت را قبل از تیغ زدن روغن مالند و هم چنین در
فصد هر موضعی را که بخواهند فصد نمایند روغن مالیدن خوب است بجهت اینکه آزار را کم مینماید و هم چنین
نرم سازند تیغ و نشتر را بروغن در هنگام حجامت و فصد و بعد از فراغ از حجامت و فصد و نرم
سازند موضع آنها را بروغن و بپاشند چکانیده شود بر رگها پیش از فصد اندکی روغن تا آنکه رگ پنهان
نشود پس ضرر رساند پنهان شدن رگ بمقصود و باید فصد کند از رگهای که را که بوده باشد در جای کم گوشت
زیراکه کمی گوشت بر روی رگ باعث کمی آزار میشود و اذیت و آزار حبل الذراع و قیفال در فصد نمودن
زیاده از رگهای دیگر است بجهت اینکه این دو رگ بعضله چسبیده است و پوست این دو رگ سخت و صلب است
اما آزار باسلیق و رگ بدن در فصد کمتر است و هرگاه بر روی این دو رگ گوشت نباشد واجب است گرم کردن
نمودن موضع فصد را تا آنکه خون بظاهر بدن بیرون آید مؤلف گوید گرم کردن دو قسم است آن گرم کردن که در باد
ذکر شده بمعنی حوضی است که آب گرم و ادویه است چنانچه مذکور شد و لیکن گرم کردن در اینجا و مراد از گرم کردن نمودن این است
که پارچه را با آب گرم تر نموده مکرر بر موضع فصد بگذارند خاصه گرم کردن نمودن در فصد زمستان که باعث
نرمی جلد میشود و کمی آزار و آب نمی یابد فصد نمودن را و واجب است در همه اینکه ذکر کردیم یا از
اقدام بیرون کردن خون از بدن و دوری نمودن از جماع زنان قبل از خون گرفتن بدوازده ساعت
و حجامت نمودن در روزی که ابر و باد نباشد باید نمود بهتر است بواسطه روشنی و صافی هوا و باید
خون بیرون آید بقدر آنکه تغییر در رنگ خون ظاهر شود و داخل نمیتوان شد در روزی که خون گرفتی
حمام را پس بدرستیکه رفتن حمام باعث درد میشود و در سر و بدن خود آب گرم بریزند در همان
ساعت و البته در همان روز در حمام نرود و احتراز نماید فصد کننده بجهت اینکه تب دائمی از آن بهم
میرسد پس زمانیکه فارغ شدی از حجامت نمودی بگیر پارچه از کج و عوضی پس بینداز اورا بر موضع حجامت
خود یا جامه نرمی خواه از کج باشد یا غیر او و بگیر قدر یک نخود تریاق اکبر و ممزوج ساز اورا با شربت
مفرحی و معتدلی و تناول نمای اورا یا بشراب فاکهه اگر نباشد بشراب اترج و اگر هیچ یک نباشد
و تشنه تناول نمای اورا

تناول نمای او را بعد از حرکت بزم در زیر دندانها و بالای او بیاشامی جرعه‌ای از آب نیم گرم و اگر فصل
زمستان و سرد باشد بالای او سکنجبین عنصلی عسلی بیاشامی پس بدرستیکه تو زمانی که این کار را کردی
ایمنی از لقوه و برص و بهق و جذام باذن خدا و بخور او را از ترش و شیرین پس بدرستیکه قوت میدهد
نفس را و زنده میسازد خون را و مخور طعام شور بعد از گرفتن خون پس بتحقیق پس بدرستیکه ترس دارد
که عارض شود از او لرزش و جرب و اگر زمستان باشد گوشت تیهو خور زمانیکه حجامت کردی
بالای او بخور از شراب حلال که مذکور خواهد گردید و اول مرتبه بر موضع حجامت بمال روغن شیئی که
او را شمو میگویند و قدری مشک با آب بریز و انزا در عقب بر مغز سر خود زیر چون فارغ شدی از
حجامت و اما در تابستان پس هرگاه حجامت نمودی پس بخور از کشک سکباج و هلام و مصوص و دریشتی
و بریز بر مغز سر روغن بنفشه با گلاب و اندکی از کافور و بیاشام از شراب حلال که وصف
کردیم بعد از خوردن طعام و حذر کن از کثرت حرکت و غضب کردن و مجامعت با زنان در
همان روز

در صفت شراب حلالی که طریقه بعمل آوردن آن را بیان فرموده است

بدانکه طریق ساختن و بعمل آوردن او این است که گرفته شود از مویز منقی ده رطل که هر رطلی یکصد و بیست درهم باشد
یعنی شصت و پنج مثقال صیرفی است پس بشویند و بخیسانند در آب صاف چنانچه تمام مویز را گرفته باشد و بر روی او چهار
انگشت آمده باشد و گذاشته شود در همان ظرف سه روز اگر در فصل زمستان باشد و اگر ساعتی او در تابستان باشد
یکشبانروز کافی است و بگردانند او را در دیگ پاک و اگر ممکن باشد در همان آب خیس نمودن مویز آب باران باشد بهتر است
و اگر نشود آب شیرین گوارا که سرچشمه آن از طرف مشرق باشد ابی درخشنده و صاف و سفید و سبک وزن باشد و
این آب سبک … روز قبول میماند کرم … و این علامت … بر سبکی آب و طبخ رود کنند تا آنکه …
شود و مویز پخته گردد پس بفشرند و صاف نمایند آب او را سرد نمایند پس در دیگ برگردانند و ثانیا معلوم کنند
مقدار آب را بعلامت چوبی و بجوش آرند او را با آتش ملایم تا آنکه از سه حصه یک … بماند مثلثان شود پس گرفته شود از عسل
مصفی زنبور یک رطل و بر شیره مویز ریخته و معلوم گردانند مقدار عسل و شیره را که تا کجای دیگ است و بجوش آرند
تا آنکه برطرف شود مقدار عسل و عود کنند بر همان حالتی که قبل از عسل بوده است پس بگیرند پارچه از کرباس که سوراخهای او
تنک باشد و بگیرند … در آن پارچه بگذارند و در هم زنجبیل و قرنفل … از هر یک … دار صینی و قرنفل و دار فلفل درهم
بعد از آنکه کوبیده شده باشد هر یک از آنها به تنهائی و بیخته شود و گردانیده شود و بهر آن پارچه را به رشته ابریشم بسته گردانند
و در دیگ انداخته و حل نموده و مالیده شود آن پارچه در آن شراب تا آنکه داخل شود قوای خواص اجزاء در شراب
و حرکت داده شود آن پارچه در آن شراب و با آتش ملایم هموار تا آنکه باز مقدار عسل که برطرف شده بود بهمان قدر
برود و کم شود پس بردارند دیگ را تا خنک شود و در خمره نمایند او را سه ماه براو بگذرد تا آنکه داخل شود قوت
و خاصیت بعضی از اجزاء در خاصیت بعضی دیگر و بعد از مدت مذکوره وقت نوشیدن از آن شراب یک اوقیه
که ده درهم باشد و پنج سدس یک درهم است که پنج مثقال و هفت یک … مثقال باشد با دو وقیه
آب خالص که ده مثقال و پنج هفت یک مثقال باشد پس هرگاه خوردی از این شراب مقدار آنچه وصف کرده شد
از برای تو بیاشامم قبل و بعد از طعام از این شراب سه قدح بقدر طاقت پس هرگاه نمودی این کار را ایمن
شدی باذن خدا از درد زور و تب … و درد سر … نقرس و ریاح و غیر اینها از دردهای … و
و بعضی دردهای کبد و سپرز و روده و آلات اندرون پس اگر اشتهای صادقی بوده باشد بعد از این شراب از
برای آب باید که آب بسته شود و از آب مقدار نصف آنچه می‌آشامیده قبل از این پس بدرستیکه این طریق جهت
بدن مؤمن و زیادتی جماع بدرستیکه صلاح بدن و قوام او بطعام و شراب میباشد و فساد هم با بند و اگر
اصلاح نمودی این دو را اصلاح میشود بدن و اگر بمصلحت صرف نمودی فاسد میشود بدن بدان بدرستیکه
قوت نفسهای انسانی تابع امزجه بدنهاست و بتحقیق امزجه تابع اند مر هوا را و تغییر میشود مزاج بواسطه
و مقتضای تغییر هوا در مکانها پس هرگاه سرد شود دفعه و گرم شود دفعه دیگر متغیر میشود بسبب او مزاج و بدنها و
تأثیر میکند این تغییر یافتن در قواء پس زمانیکه هوا معتدل باشد اعتدال پیدا میکند مزاجهای بدنها
و نیکو میباشد

و نیکو میباشد تصرفات مزاجها در حرکات طبیعی مانند هضم و جماع و نوم و حرکت سایر حرکات بواسطه آنکه
حق تعالی بنا نهاده است اجسام را بر چهار طبیعت که آنها مره صفرا و سودا و خون و بلغم است بالجمله دو خلط گرم
که صفرا و خون باشد و دو خلط سرد که بلغم و سودا است مخالفت شده است در طبیعت بیان این دو و آن
دو پس گردیده است این دو خلط گرم یکی تر و نرم و دیگری خشک که خون و صفراء است و همچنین دو خلط سرد
یکی تر است که بلغم باشد و دیگری خشک که سودا است پس پراکنده شد این چهار خلط بر چهار جزء از بدن بر سر
و سینه و استخوانهای پهلو و جانب زیر شکم و بدان بدرستیکه سر و دو گوش و دو سوراخ بینی و دهن و بینی از خون است
و سینه از بلغم است و هوا و سرد استخوانهای پهلو از صفرا و شکم از سوداست و بدان بدرستیکه حواس پادشاه
دماغ است و او قوام بدن و قوت اوست پس زمانیکه اراده خواب کردی باید خوابیدن تو اولا بر طرف
راست باشد پس برگرد بطرف چپ و همچنین در وقت بیداری از طرف چپ بطرف راست بگرد تا وقت برخواستن
که از پهلو که ابتدا بان کرده بودی برخیزی و عادت ده نفس خود را در نشستن و بیداری از شب دو ساعت که نفسها
ترا داخل نوبت الخلا را بواسطه حاجتی که آدمی سرا ضرورت و میباشد و در یک … و مکث در آن کن بقدر آنچه قضاء
حاجت نمائی و بسیار توقف منمای که باعث داء الفیل میشود بدانکه بهترین چیزی که با آن مسواک نمائی ریشه
اراک است بجهة آنکه دندان را جلا میدهد و دندان را صاف و روشن میکنند و خوشبو میگرداند و دهان را سخت میسازد و
گوشت بن دندانها برطرف میکند و حفر که چیز سختیست که بر پشت و روی دندان میبندد مانند استخوان است قطع میکند
و زمانیکه باعتدال نبود و زیادی مسواک نمودن نازک میکند و سفید مینماید دندانها را و سست میکنند او را و ضعیف
مینماید بیخ او را و کسیکه خواهد حفظ کند دندانهای خود را … اگر بقاء از قول حضرت رضا …
نمودم کمترانفع است حسینی گوید حقیر مولف کتاب احمد الحسینی رازی طهرانی محقق لقب که خیال بر این نداشتم که تمام
مطالب کتاب رساله ذهبیه را بنویسم ولی جمعی از دوستان خواهش نمودند قبول نمودم و اگر رسید … از اول
به ترتیب مینوشتم نه قطعه قطعه که خارج از ترتیب فرمایش کتاب آنحضرت باشد اگر انشاء الله عمری اول ذکر
خواهم نمود

در حالات مختلفه انسان از فرمایشات علی بن موسی الرضا ع

فرمودند بدانکه احوال انسان که بناء او را خدای تعالی بر آن حالت گذاشته و گردانیده او را منصرف
بان احوال بر چهار حالت است حال اول از سن پانزده سالگی است و در حال جوانی اول و نیکوئی و روی و
نازکی و تازگی و در این سن خون غالب است بسیار در بدن آدمی بعد حالت ثانی از پانزده سالگی تا سال سی و
پنج سال و این حالت صفرا غالب است در بدن آدمی بسیار و قوه تمام دارد او بر شخص و این شخص … در این
حالت قوتش بیشتر است از حالتهای دیگر و زیادتر میشود و این حالت قوه تا تمام شود بمدت مذکور پس از این
حالت داخل میشود در حالت سیم تا آنکه کامل میشود مدت شصت سال پس غالب میگردد در این حال
سودا در بدن و این سن حکمت و معرفت و درایت و دراست و انتظام کارها و صحیح نظر در عواقب و صدق
رای و جمع بودن دل در کارها است و در تصرفات بینا شدن است پس داخل میشود در حالت چهارم در این
حالت بلغم زیاد میشود در بدن آدمی و این حالتی است که منتقل میشود از این حالت مادام که باقی است عمر او
و نیست انتقالی از برای او بکر نسوی پیری و تیره شدن عیش او و کاهیدن و کم شدن قوه و فساد در تولد هستی و نکته
و بیان این مطلب آن است که چیزی که بیشتر بوده باشد درک نمیکند آنرا تا آنکه عود نماید و خوب ملاحظه نماید و فکر …
… و میخوابد وقتی که مردمان بیدارند و مشغول صحبتند و بیدار میباشد وقتی که مردمان در خوابند و بخاطرش
میرسد آنچه پیش گذشته ایام جوانی او را روی داده و فراموش مینماید آنچه در این اوقات فهمیده و درک کرده
و بسیار کم میباشد بازگشت او و حافظه او و متغیر میشود آنچه میشنود دانسته و فهمیده و خشک میشود آب رونق او و بشره او
و برطرف میشود حس و توانائی او و کم میشود روئیدن موی او و ناخنهای او و همیشه جسم او در کاهیدن و کم شدن است
بجهة آنکه بلغم در مزاج او بلغم بر آن جسم و در آخر قوة بلغمیه و به خصوص ذکر نمودم آنچه شاید در اصلاح براوست در حال
مزاج و تدابیر حفظ و شراب حلال و غیره و حال هم ذکر مینمائیم در احوال بدن و تدبیر مزاج و احتیاج براو است و دارای مادام العمر
که در هر ماهی از ماههای رومی و در هر فصلی از فصول اربعه که چگونه باید رفتار نمائی تو ای مأمون … صاحب مزاج تمام …
از برای تو باشد بدانکه حضرت رضا ع مأمون الرشید را امیر المؤمنین خطاب میفرمود من باب تقیه زیرا که
برعکس نهند نام زنگی کافور و چون مأمون فسق او و ظلم بر مردم معلوم بود و کسیکه فاسق و ظالم است مسلم است که امیر …

بدانکه حالیه از اول رساله ذهبیه که مترجم اورا ذکر نمودم می نویسم تا انجائیکه مذکور بکردیده است
که فیض فرمایشات آنحضرت بتمام بمحض تیمّن و تبرک بخواهش حکیمان مذکور کردد در این کتاب علل الامراض بنوعی اخدا
بدانکه حضرت رضا ع من باب تقیه چنانچه در صفحه قبل مرقوم شد مأمون الرشید را امیرالمؤمنین خطاب کرد یعنی ای امیر
المؤمنین پس فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم بدان ای مأمون و به تحقیق که خداوند تبارک و تعالی مبتلا نکرده است بنده
مؤمنی را و صاحب ایمانی را ابتلائی مگر آنکه گردانیده از برای آن بنده شفا دوائی که علاج نماید بآن دواء درد
خودرا و از برای هر قسمی از درد قسمی دواء و تدبیری آفریده شده است بیان این مطلب آنست که جسمهای
بدن انسانی آفریده شده است بر نمونه مملکت و شهر و پادشاه آن چیزی است که در دل است آن روح حیوانی
بوده باشد و عاملان آن پادشاه رگهای و مفصلها است و مغز سر انسانی است و خانه آن پادشاه قلب است که دل اوست
و یاری دهنده این پادشاه دو دست و دو پای و دو چشم و دو لب و زبان و دو گوش آدمی است و خزانه آن پادشاه
معده و شکم اوست و دربانان آن پادشاه سینه و جوارح سینه اوست پس دو دست دو یاری دهنده و بنده اند که
نزدیک می کنند نفع را بسوی او و ضرر را دور از او و عجز بسیار ضرر می نمایند برآنچه خبر میکنند بسوی این دو دست مالک
بدن که دل باشد بهر طرف که خواهد این پادشاه و دو چشم باین طریق یاری میدهد که دلالت میکنند و راه نمایند
پادشاه را برآنچه پنهان است بر پادشاه بواسطه اینکه این پادشاه را در عقب پرده مانع از خدمت است که آنها استخوان
های سینه و پرده تمامی سینه و بستن و غلاف اوست که رسانیده نمیشود بسوی این پادشاه مگر بینائی این دو چشم
و این دو چشم دو چراغ درخشنده در بدن و حصار بدن و نگاه دارنده اند دو گوش است که داخل میسازد بر
آنچه موافق این پادشاه بوده باشد بواسطه اینکه این قادر نیستند برآنکه داخل نمایند چیزی را بر پادشاه
تا آنکه امر نماید این پادشاه این دو گوش را پس هرگاه امر نمود پادشاه دو گوش را التفات نماید این پادشاه
بآنچه اراده نماید پس متکلم بود از جانب این پادشاه زبان با آلتهای بسیار از جمله آن آلتها هوای دل است
که از سینه بیرون می آید و بخار معده است و یاری دو لب است و دندان است مستغنی بعضی از آنها از بعضی دیگر و گفتگو کردن
و تکلم کردن نیکو نمیشود مگر بسبب برگردانیدن کلام در بینی بواسطه اینکه گفتگو ... و سوراخ بینی زینت میدهد
گفتگو را آنچنانکه زینت میدهد سوراخی که در سر شیرها است و همچنین است شبیه سوراخ بینی آدمی و هم چنین
دو منخر که دو سوراخ بینی اند داخل میسازند بر پادشاه بوی خوشی از عطرها و گلها و اگر آمد بوی بدی داخل پادشاه
را پادشاه امر نماید بدو دست پس مانع میشوند دو دست میان پادشاه و آن بوی ناخوش فوراً منفذ منخرین را
میگیرند و از برای پادشاه است با این حال احسان و بخشش و غضب و عقوبت پس غضب این پادشاه سخت
تر است از غضب پادشاهان روی زمین که صاحب غضب و قهرند در دنیا و انعام و بخشش این پادشاه بیشتر
و بهتر است از پادشاهان روی زمین اما غضب او حزن و اندوه است و اما بخشش او فرح و شادی است که آدمی
حاصل میشود بدانکه اصل اندوه در سپرز است و اصل باعث فرح در پرده پیه معده ... و آن پرده پیه در زیر
صفاق از اطراف ... و دور گرده است و در سپرز و پیه روی معده رگی است که متصلند بروی آدمی پس از
آن اصل اندوه و فرح که در سپرز و پیه روی معده و گرده باشد ظهور میکنند بهم زدن اندوه و شکفتگی خاطر
پس دیده میشود علامت اندوه و فرح در روی و تمام این رگها هر چند که هستند راهها اند از کارکننده کان
بسوی این پادشاه بسوی کارکننده کان دلیل این مطلب آنکه هرگاه تناول نمودی دوا اثر میرساند آن دوا
را رگها بسوی محل درد بیاری رگها و بدان بتحقیق که جسد آدمی بمنزله زمین است که زراعت در او نیکو
شود پس هرگاه زمین زراعت را نیکو خواهند آبادان کنند بدین طریق است که آب اورا بسیار ندهند که مبادا
دانه را بسیار آب بگیرد و فرو شود و غرق سازد و آب کمتر از مقدار حاجت ندهند که مبادا زراعت تشنه بماند
و در این وقت دائر میشود آبادانی و بسیار میشود حاصل آن و نمو میکند زراعت آن زمین اگر غافل از دادنی
شوند و این قانون عمل نشود فاسد و ضایع میشود زراعت آن و در آن گیاه نروید پس جسد آدمی که بمنزله
زمین است که بسبب تدبیر در اغذیه بدن صحیح و سالم میباشد پس ملاحظه نمای آنچه موافق بدن توست
و موافق معده توست و قوه دارد بر آن بدن تو و هضم میتواند نمود اورا بهمان اکتفای نمای و اندازه
اورا بدان

اورا بدان و آنرا غذای خود گردان بدان بتحقیق که هریک از چهار طبیعت گرم و سرد و تر و خشک دوست میدارند آن غذا را
که مناسب طبیعت آن بوده باشد و بدین طریق که مناسب طبیعت سرد غذای گرم است و بالعکس مناسب طبیعت تر غذای خشک است
و بالعکس پس غذای خود گردان آنچه را که مناسب است بدن تو را هرگاه صرف نماید از طعام زیاده بر قدر حاجت آن
غذا غذای او بالتمام نمی شود و نفع نمی بخشد و هرکه بخورد بقدر حاجت نه زیاده بر آن و نه کمتر نفع دهد او را
و طریق صرف نمودن غذا این است که آنقدر صرف نما که تو را احتیاج بر آن هست و در اوقات صرف نمودن
غذا دست از او بردار که تا بوده باشد بسوی طعام بعضی از خواهش و میل که این روش صرف نمودن غذا
مناسب تر است برای معده تو و بدن تو و موجب زیادتی عقل و ادراک است و بدن تو را سبک میسازد از
ثقالت خلطهای فاسد پس ای امیرالمؤمنین بخور غذای سرد در تابستان و گرم در زمستان و غذای معتدل
در بهار و پائیز بقدر قوه بدن بر هضم آن بقدر اشتها و خواهش طبع نه زیاده و ابتدا نمای در خوردن طعام
به سبکترین غذاها بقدر آنچه بدن تو عادت بر آن غذا نموده باشد بحسب طاقت بدن بر هضم آن و بقدر
اشتها و زمانی که لازم است غذا تناول نمائی در هر روز بعد از آنکه گذشته باشد از روز هشت ساعت یا در هر
روز سه مرتبه غذا صرف نمائی بدین طریق که در طرف صبح غذا میل کنی و در طرف شب غذا صرف کنی پس روز
دیگر وقتیکه هشت ساعت از روز گذشته باشد میل نمائی یکبار پس در این روز چیزی احتیاج نمیشود در طرف
شب غذا صرف گردد و هم چنین امر فرمود جد بزرگوارم حضرت محمد صلی الله علیه و آله بحضرت علی ع که در
یکروز یکبار غذا صرف کن و در روز دیگر دو بار بقدر و اندازه که زیاد و کم نشود و دست از طعام بردار در
حالتیکه هنوز اشتها باقی باشد ولیکن آشامیدن تو شراب را باید بعد از خوردن طعام باشد از شراب صاف
و کهنه است از آن شرابی که حلال است آشامیدن آن و آن چیزی را که من وصف کردم شراب حلال را
از برای تو و ذکر میکنم الحال آنچه را که سزاوار است و لایق است ذکر آن از تدبیری که باید او می نماید
در هر فصلی از فصلهای سال و در هر ماهی از ماههای رومی بحساب تاریخ که واقع میشود در فصلهای
سال و تدبیر هر فصلی را از فصلها که کدام از غذاها و شربتها باید خورد و کدام را نباید خورد و بیان می نمایم
که چگونه باید حفظ صحت کرد و صحت را حفظ نمود و اگر گفته های متقدمین باز کردیم و گفته امامان رجوع
نمائیم در باب وصف نمودن شرابیکه حلال است آشامیدن آن و استعمال نموده میشود بعد از غذا و طعام

و بیان فصول سال با این قسم بیان فرموده اند حضرت امام رضا ع

بدانکه فصلهای سال بدین طریق است که از جمله آنها فصل بهار است پس بدرستیکه او روح فصلهاست
زیرا که طبیعت روح گرم و تر است و در این فصل بهار مزاج آدمی مایل بگرمی و تری میگردد و ماه اول او
بزبان رومی آذار است و عدد ایام او سی روز است و در این ماه شب و روز نیکو باشند (و معتدل باشد) و زمین
نرم میشود یعنی از اواقع ... میرویند و تسلط بلغم میرود و خون بهیجان می آید چون مزاج این
فصل گرم است و مزاج بلغم سرد پس بلغم گداخته میشود و مناسب مزاج گرم خون است پس باین جهة
خون در این فصل زیاد میگردد و باید استعمال نموده شود و در این فصل غذاهای لطیف و گوشتهای
نازک و لحم مرغ نیم برشت و آنچه میده شود از آن شراب حلال بعد از تقدمش با آب و در این فصل
از خوردن پیاز و سیر و ترشیها پرهیز باید نمود و نیکو است خوردن مسهل و فصد و حجامت نمودن و ماه
دوم بهار را بزبان رومی نیسان میگویند و این ماه سی روز است و در او روز بلند میشود و قوی میگردد
مزاج این فصل که گرمی و تری باشد چون عاشق فصل است و حرکت در می آید خون و می وزد در او بادهای
مشرقی و استعمال باید کرد در او از خوراکها و گوشتها آنچه بریان شده باشد و آنچه در آن سرکه داخل نموده
باشند و گوشت شکار بسیار میتوان خورد و بسیار جماع میتوان کرد و در حمام روغن بر بدن باید
مالیده شود و با معده خالی آب نباید خورد و باید ریاحین بوئیدن و بوی خوش باید بکار بردن و اما
ماه سیم

ماه سیم بهار که اورا ایار ماه میگویند سی و یک روز است و صاف میگردد دراین ماه بادها از بخارهای فاسد و ماه
آخر فصل بهار است و نیکوست دراین ماه اکثر غذاها را با نمک و گوشتهای غلیظه مثل گوشت گاو و گوشتهای گاو
نیکوست و آش بیدن شیر نافع است دراو و حمام رفتن اول روز خوب نیست بمضرت است و حرکت بسیار کردن
در ریاضت کشیدن قبل از حمام بهم چنین است و ماه اول تابستان که حزیران است سی روز میباشد و
کم میشود دراین ماه خون و شروع در زیادتی مینماید صفراء و نیکوست دراین ماه خود را تعب دادن و گوشت
های چرب را بسیار خوردن و مشک و عنبر بوئیدن و نفع میدهد دراو خوردن سبزیها و چیزهای خنک مثل
کاسنی و خرفه و خیار و بادرنگ و خیارشنبر و انجیر خشک و میوههای پر رطوبت و خوردن ترشیها و از گوشت
گوشت بزغاله و گنجشک خوردن و از مرغان مرغ خانگی و تیهو و دراج و خوردن شیرها و ماهی تازه ضرر ندارد
و ماه دویم تابستان را تموز گویند سی و یک روز است و دراین ماه سخت میشود گرماها و کم میشود آب چشمهها و دراو باید
آب خنک ناشتا نوشید با معده خالی و دراین ماه باید از چیزهای سرد و تر خوردن و آب دادن شیرینی خلال که ذکر شد
بسیار نمود و بسیار آش بید و غذای لطیف زود هضم باید خورد چنانچه ذکر شد و در حزیران و این ماه باید
از شکوفها و گلها آنچه سرد و تر و خوشبوتر باشد و ماه سیم تابستان آب ماه سی و یکروز است و دراین ماه بسیار میوزد
بادهای گرم سموم و زکام بهم میرسد در شب و باد شمال میوزد و باید بخوردن چیزهای سرد و تر مزاج را باصلاح آورد و نفع
میدهد خوردن ماست و جماع ضرر میرساند و مسهل نباید خورد و حرکات سخت باعث آزار بدن میشود و نباید حرکت سخت
نمود و گلها و ریاحین سرد باید بوئید و ماه اول پائیز ایلول است سی روز است و دراین ماه هوا خشک میشود و سودا
زیاد میگردد و خوب است خوردن مسهل و نفع میدهد خوردن شیرینیها و اقسام گوشتهای معتدل مثل گوشت بزغاله
و بره یکساله و نباید خورد گوشت گاو و بریان شیر کم باید خورد و حمام کم باید رفت و بوی خوش معتدل بکار
باید برد و از خربوزه و خیار اجتناب باید نمود و ماه دویم تشرین الاول سی و یک روز است و دراین ماه میوزد
باد صبا و اجتناب باید نمود از فصد نمودن و روغن و مسهل نباید آشامید و نیکو و پسندیده است دراین ماه
جماع و نیکوست خوردن گوشت فربه و از ترش و شیرین و آب کمتر باید آشامید و نیکو نیست حرکتهای سخت
نمودن و ریاضت دادن بدن را و سیم تشرین الثانی سی روز است و دراین ماه برطرف میشود و قطع میگردد
بارانی که از بهار بوده و خوب نیست دراو آشامیدن آب در شب و حمام کمتر باید رفت و جماع کمتر باید نمود
و باید آشامید قدری اول هر روز جرعهای از آب گرم و نباید خورد بقول و کرفس و نعناع و جرجیر و ماه اول
زمستان کانون الاول سی و یکروز است و سخت میشود دراین ماه بادها و سرما و نفع دارد آنچه در تشرین الثانی
مذکور شد و اجتناب باید نمود از خوردن طعام سرد و از حجامت و فصد و استعمال باید نمود غذاهای گرم
بحسب طبیعت که آتش بالفعل گرم ساخته باشند و دویم کانون الثانی است سی و یکروز است و در
این ماه زیاد میشود بلغم و سزاوار نیست که آب گرم در اول روز ناشتا آشامیده شود و نیکوست جماع و
نفع میرساند خوردن کاچیهای گرم و ترشیهای گرم مثل کرفس و جرجیر و کندنا و نیکوست دراو داخل شدن
حمام در اول روز و بر بدن مالیدن روغن گل خیری و آنچه مثل او باشد و حذر باید نمود از خوردن
شیرینیها و ماهی تازه و سیم شباط ماه بیست و هشت روز است ماه آخر زمستان است و دراین
ماه بادهای مختلف میوزد و بسیار است بارانها و غیره و ظاهر میشود گیاه صحرا و جاری میشود آبها
و نفع میرساند خوردن سیر و گوشت شکار و میوه خشک کرده و کمتر باید خورد دراین ماه از شیرینیها
و نیکوست دراو بسیار جماع کردن و حرکتهای سخت کردن و بدن خود را ریاضت دادن
مفید است و به تحقیق بیان نمودیم آنچه در فصلهای سال باید بکار برد و آنچه عمده آنها است دراین
فصلها از حفظ نمودن صحت و آنچه در اوقات عمر لازم بوده عمده او را و کسیکه عمل نماید بآنچه بیان
نمودیم دراین کتاب که رساله ذهبیه است ایمن است باذن الله تعالی از جمیع دردها و بدنش صحیح است بقدرت
و قوه حق تعالی پس بدرستیکه خدا عاقبت عنایت فرماید کسی را که بخواهد و می بخشد عافیت را بر او و ستایش
از برای پروردگار عالمیان است و بر بهترین خلق او محمد و آله تمام شد ترجمه کتاب

تمام شد ترجمه کتاب فرمایشات علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و فرستاد این رساله را از برای مامون در علم
از برای حفظ الصحة و تدبیر مزاج بغذاها و داروها و فرمود که این رموز استخراج است از کتب جفر و جامعه که
هذا این حرف کتاب را بحضرت پیغمبر و امیر المومنین فرستاد و الحمد لله و [illegible] تا روز قیامت دراو مذکور است
صلوات و تحیات خدا باد بر ازواج محمد و آل طاهرین او بخصوص بر حضرت علی بن موسی الرضا و اولاد طاهرین
او باد که امامان و [illegible] و کرامانند و سلام چنین گوید مولف اوراق این کتاب علل الامراض
احمد بن ابراهیم الحسینی رازی طهرانی محقق لقب که بدانکه خداوند هیچ دردی را عارض نگردانید مگر
آنکه چاره او برای دفع او فرمود اگر دراین کتاب بعضی از امراض را گفتیم چاره ندارد چون سل و سینه
و سرطان و غیره آن در درجه آخر است و الا اگر در درجه اول و دویم باشد معالجه میتوان کرد بعون الله
و حالیه در مقام بعضی از ادویه مفرده و مرکبه و خواص آنها خواهیم پرداخت انشاء الله تعالی و بعضی
از معالجات و غیره در ضمن تحریر خواهد مذکور گردید بتوفیق حضرت الله تعالی التماس دعا از ناظرین و عاملین دارم

در خواص بعضی از ادویه مفرده و مرکبه است

بدانکه پیاز نرگس گرم و خشک است و بعضی معتدل گفته اند در گرمی و خشکی سده دماغ را بوییدن گل او بگشاید
و صداع سوداوی را سود دارد و بوی او دماغ را سود دهد و بیخ او جراحتهای عظیم را براند و اگر آن را بجوشانند
و آب او را با عسل بنوشند قی آورد و اخلاط را از معده و بدن و بینی خارج گرداند گشنیز [illegible] گشنیز
یکی است گویند گرم و خشک است و قی و فواق را ساکن کند و آب برگ یا روغن او در گوش چکانند کرمهای گوش
را بکشد و عصاره او آواز گوش را زایل کند و حیض بسته را براند و اماس و درد رحم را سود دارد و اگر از دانه
گل قند لب [illegible] لطیف بود بغایت و معده را نیک بود و دیگر آنکه اگر مرجان را بسوزانند و نصف او دینار
بصری داخل کرده در چشم کشند روشنائی را زیاد کند از جهت درد پشت که تاثیر قوی دارد نیم مثقال خشخاش را
خوشانیده و شیرین کرده بنوشند درد پشت را برطرف سازد و دیگر آنکه اگر تیغی ریش گردد سوم درد روغن
کنجد با کمی زرنیخ بیامیزند طلا کنند یک ساعت بگذارند بعد پاک کنند دیگر بیخ ریش نیاورد و دیگر آنکه مغز سر
خفاش را بر کف پاها بمالند قوت مجامعت پیران را جوان کند و دیگر سقمونیا که عصاره درختی است
مایل بسبزی و زردی و تلخی است با آب باقلا و آب جو بر کلف صورت بمالند دفع کلف آید و اگر دانگی
از سقمونیا را با قدری کتیرا بنوشند صفرا را قطع کند و اگر خصیة الثعلب را با عسل معجون کرده خوردن را
سفید آید و اگر قدری از او با شراب بنوشند قوت جماع فزاید و اگر پسته را هر روز بر تن بمالند قوه
دهد بدن را فربه کند و اگر گل ران و خصیه و ورم [illegible] با شیره بمالند نافع آید و اگر مورد را با روغن
کنجد روشن کنند بر موی بمالند موی را از ریختن نگاه دارد و اگر تخم کرفس را کوفته با عسل بخورند قوه
باه را زیاد کند و اگر تخم شلغم را کوفته با عسل ماه کاهی بخورند شکم را نرم سازد و قوت باه را زیاده کند و
شحم حیوانات گزیده برای او تاثیر کند و اگر نخود را خواه پخته و بو داده و خام بخورند سرفه بلغمی را سود دهد
و قوت باه را زیاد کند و صدای گرفته را بگشاید و آواز را صاف کند و اگر فندق را بسوزانند و با
روغن زیت خلط کنند بر سر طفل شیرخوار هفت روز بمالند اگر چشم او ازرق باشد سیاه میگرداند و چهار روز
بهتر است در خواص سلیخه بعضی گفته اند سلیخه دارچینی است و بعضی دیگر غیر از او دانسته اند گفته پوست درختی است
شبیه بدارچینی بهر جهت اگر از سلیخه [illegible] لب زنند و ناشتا بخورند درد شکم را تسکین دهد و وجع رحم را نافع
آید که از باد و بلغم و بچه برده را از شیمه بیندازد و اگر شاخ گوزن را بسوزانند و بکوبند و [illegible] و صلابت
ستون دندان کنند سفید گرداند دندانرا و قوت افزاید و خونی که از لثه دندان آید دفع کند و دیگر آنکه
اگر آب حنظل را گرفته با تمر مثقال غاریقون ممزوج کنند و بنوشند چندین مرض را مفید است اولا
معده را از خلط پاک گرداند و درد قولنج را دفع کند درد کمر و درد گلو و درد پا و درد شکم و درد سرون
و درد سر را سود دهد و دیگر زردرد و برگ شقایق او را برابر هم بیاورند و آب او را بگیرند و اگر سه روز قدری یکی
پیاله از او بخورند کرمها را دفع کند و گلو و دانها را بکشد و بلند آرد و اگر

خراطین

واگر خراطین را بشویند و خشک کنند کوفته و بیخته با روغن کنجد خلط کرده بر ذکر طلا کنند قوت باه را زیاد نماید
واگر جوز بوا را دو درم کوفته با قند سفید بنوشند دهن را خوشبو کند و معده و جگر را قوت دهد و درد کمر را نافع اید
و اشتها آورد و بول را براند واگر با عسل بخورند بهتر است و فرح آورد و دماغ را قوت دهد واگر زهره کاسه پشت را بخورند
قدری دفع زهر جانوران کند و سعال را مفید آید واگر شاه دانج مقول را با شیر زن بیامیزند در چشم کشند فایده
[illegible]

روغن کنجد بسیار است ولی از جمله آنها اگر روغن کنجد را گرفته هر روز بخورند قدری سرفه را کم نماید و منی را زیاد کند
و قوت باه افزاید و مالیدن او بر بدن نرم کند و موی سر و ریش را طلا کردن او را از موی تر و در مجلس نگاه دارد
خواص و فایده دولانه که میوه ایست شبیه بسیب کوچک سنجوش و یک حسته دارد
بر وید اگر بوستانی او را بخورند معده و جگر را سود دهد و صفرا را ببرد و قی خونی را مفید آید
و قوت پشت و گرده را بیفزاید و اسهال کهنه را دفع کند خواص زرنب که زرنباد گویند شبیه است
یکدرم زرنباد را با ده درم شربت به اگر هر کس بخورند قوت قلب آورد و فرح
افزاید و بادهای غلیظ را بشکند [illegible]
[illegible]

در خواص پرستوک اگر گوشت اورا بخورند بجهت زیادتی نور باصره بسیار مفید است و اگر بزنی خون اورا بخورانند
دیگر مایل شهوت نشود و شهوت او زایل میگردد خواص شقاقل مصری اگر ۳ مثقال شقاقل را کوفته و بیخته
بعسل مخلوط کرده بخورند و ۳ ساعت فاصله دهند نعوظ آورد و مجامعت با زن را مایل گردد و تجربه شده است
خواص کاشتر چوب [illegible] بسرکه ضم کنند بر دانه که در اعضا روید [illegible] بکنند و سخت باشد که اورا نمله نامند
کوبند و بفارسی اورا زخ و ازخ و کوک و کوچه گویند هر روز [illegible] طلا کنند تا [illegible] ببرد از جهت [illegible] از
جمله مجربات است بقدرت حق تعالی این ادویه است بدانکه اطریلال لغت بربری است و بمعنی رجل الطیر است بجهت
شباهت او بچنگال مرغ و بترکی غاز ایاقی گویند و مراد از او تخمی است بسیار ریزه و تیره و مایل بکبودی و طولانی و
تلخ است خلاصه بیاورند اطریلال را یکدرم و دانگی از عاقرقرحا را کوفته و بیخته و با عسل حب سازند و بخورد صاحب برص
و در آفتاب گرم بنشیند و ملاحظه کند که [illegible] سرایت میکند و اثر خوب ظاهر میشود فواید این معجون دیگر از برای [illegible]
بیاورند عود خام و سنبل از هریک یکدرم و مشک دانگی و سعد هم یک مثقال کوفته بیخته و با عسل سرشته [illegible]
کمر و پشت را قوت دهد و سرعت انزال را نافع آید و زنخ و ملال را [illegible] خواص [illegible] اگر [illegible]
صاحب مرض بهق بخورند نافع آید اورا و قوت معده زیاد کند و اگر کسی قی و غثیان کند یکدرم بخورد نافع آید
اورا خواص صمغ عربی [illegible] سعال [illegible] اورا بخورد کسی که آوازش گرفته باشد [illegible] گردد و [illegible] از برای
رفع اسهال مفید است و سعال را دافع آید خواص انیسون مداومت خوردن او باد شکم را تحلیل دهد و دیگر
ادرار حیض آورد و عرق آورده است و بول را براند و سده جگر را بگشاید و ورم و اماس که در [illegible] باشد تحلیل
دهد و اگر پارچه [illegible] را در سحوق عود و سنبل و مشک و سعد پرورش دهد در فرج خود گذارد در وقت
اجتماع مرد [illegible] کند فرج او خوشبو و تنگ و گرم و خشک خواهد گردید و دیگر اگر زن [illegible] را سحق نموده با پارچه
مخلوط کرده و اگر ممکن است کرد اورا در فرج کند بعد با مرد جمع شود لذت وافر طرفین را حاصل شود و اگر مرد
آب منی خود را گرفته با شکوفه [illegible] خمیر کرده بزن بخوراند چنان دوستی و محبت آورد که زن بی او قرار نگیرد
سفیده تخم مرغ را چون برصورت بمالند آفتاب چهره را تیره نکند و محفوظ باشد اگر مکرر کنند و فلفل را با روغن
بیخته خلط کرده بخورند خوردن شوکران [illegible] و خواص [illegible] اگر بر
موضع زنبور گزنده طلا کنند دفع سم او نماید و اگر بر آماس عضو بندند مفید آید در خواص [illegible]
اگر بخواهند فربه شوند و قوت باه را بیفزایند و صورت سرخ و صاف گردد چند روز شیر گاو را ده سیر با [illegible]
و از ترشی پرهیز کنند مقصود حاصل گردد خواص زراوند طویل یکدرم اورا [illegible] بعد از [illegible] خلط کرده
بخورند نافع است حب القرع که کدو دانه باشد و کرمهای دراز را بکشد بیرون آورد و طپش و اضطراب قلب را نافع است
و حیض را بگشاید و بچه مرده را بیرون آورد بقدرت خدا خواص [illegible] که گلی است سرخ و [illegible]
معروف بواسطه شباهت او هر کس را حرارت جگر باشد چند روز مداومت کند باین ترتیب بیاورند بوستان
افروز اورا کوفته و آب اورا با شربت [illegible] خلط کرده بنوشند بسیار مفید است خواص [illegible] اورا در کوزه
نو کرده در گل حکمت گرفته و کوزه را در آتش [illegible] که سوخته شود بعد بردارد هر روز یکدرم
از او بخورند ضیق النفس بسیار فایده بخشد خواص موی [illegible] اگر موی آدمی را بسوزانند و بر
جراحات سر بپاشند ملتحم کند و اگر در چشم جرب دار کشند چند روزی مفید آید خواص سداب
گیاهی است که قوت باه را کم کند بیاورند سداب آب اورا گرفته با عسل بخورند چندین خاصیت دهد [illegible]
و صرع و تشنج و [illegible] کرده و کمر و مفاصل و درد [illegible] و رعشه و درد سر [illegible] تمام این امراض مفید است [illegible]
خواص سنبل الطیب [illegible] با نبات که از ضعف قلب [illegible] و غش آورد مفید آید معده را قوت دهد
سپرز و جگر را تقویت کند و دماغ و مغز سر را قوت و فرح بخشد و نور بصر را زیاد کند درد پشت و درد کمر را
ببرد و باد اندرون را بشکند و طبع را ببندد خواص خون خرس اگر بدیوانه بخورانند جنون
را نافع است بلکه امید است که عاقل شود و اگر چشم را مژه زیادی باشد موی را کنده و از آن خون طلا کنند
چندروز

چندروز مکرر کنند دیگر موی بیرون نیاید خواص خندبیدستر که خصیه سگ دریایی است اگر با شنا اورا هر روز
نیم درم بخورند پس از تنقیه مزاج صرع و سدر و رعشه و درد قولنج و درد پشت و درد کمر و صداع و سبات را
فایده بخشد و تمام این امراض را نافع آید خواص جگر خر اگر مصروع بخورانند مفید آید و اگر جگر [illegible]
اورا بطفل بخورانند گریه او کم گردد خواص [illegible] اگر بمقدار یک قیراط بخورند قوت کمر و پشت را زیاد
کند و دوار و سدر را مفید باشد و ذهن را تیز و زیاد کند و مغز سر را بجد قوت بخشد خواص [illegible]
که چشم گویند دانه ایست بهیئت عدسی [illegible] و سیاه که بدوای چشم بکار برند [illegible] از جهت [illegible]
[illegible] بر ذکر استعمال کنند زخم اورا بزودی خوب نماید و از مجربات است در خواص گوگرد [illegible] مراد از گوگرد
آبهای گرمی که از بعضی از امکنه بجوشد بیرون می آید و در غدیرها جمع میشود و بوی کبریت میکند از برای بدن اغتسال
یعنی شستن بدن را در او هفت خاصیت دارد فالج و قوبا و رعشه و خارش اعضا و جرب و خدر و [illegible]
را دافع است و تمام امراض بد کوره را دفع نماید خواص برگ بالنگو با شکر برگ بالنگو را ۳ مثقال با قند [illegible]
بجوش شربت کنند و بنوشند نافع است قوت دهد بدل و جگر و دماغ و معده و ضعف بدن را برطرف کند
و صرع و جنون و حرکت بدن [illegible] باشد خواه تازه مفید آید و اگر کسیکه از بلغم و سودا مریض باشد بخورد
بزودی خوب خواهد شد و فایده خواهد دید خواص [illegible] طفلی تازه بدنیا آمده بگیرند [illegible] اورا [illegible]
کنند [illegible] برابر [illegible] نبات مصری مخلوط کرده در چشم کشند غبار سفیدی چشم را زایل کند و تجربه است
خواص خطمی بسیار است من جمله در ضمادات بکار بردن و از برای صداع [illegible] کردن و از برای ذات الصدر
مفید بودن و از برای تحلیل ورمها و [illegible] نافع بودن و در مسهلات و منضجات بکار بردن [illegible]
[illegible] بدن را نرم و خوشبو کردن خواص شوکران دوائی است که خوردن [illegible] آن جنون آورد و هر کس موی
زهار خود را بکند و اورا بر آن محل بمالند مکرر که چنین کردند موی دیگر بیرون نیاید از آن محل خواص
[illegible] اگر [illegible] بر [illegible] بگذارند [illegible] نافع است و اگر شقاقل اورا بر موضع [illegible] درد [illegible]
[illegible] بنهند [illegible] آورد و درد اورا تسکین بخشد خواص زردک که [illegible] هم گویند و
اگر [illegible] با حلوا [illegible] بسیار [illegible] کنند بسیار ضعف را ببرد و قوت باه را بسیار کند بخصوص اگر
[illegible] اورا در شهد پرورش داده باشند خواص و منافع ماه و پروین که مراد [illegible] اگر [illegible] مثقال
اورا در [illegible] حل کنند در ظهر بپاشند دل را قوت دهد و فرح آورد و صورت را سرخ کند و درد [illegible] را
کند و حیض را بگشاید و بول را براند و معده و گرده را قوت افزاید و بادها را بشکند و دافع زهر عقرب و مار
خواهد بود و ضعف بدن بالکلیه برطرف کند خواص دارچین اگر اورا نرم کوب کرده بسیار بجوشانند [illegible]
پس دهد [illegible] کرده بخورند سرفه کهنه را مفید آید و سوده اورا با نبات بخورند فواق و نسیان و درد گرده را رفع
خواهد نمود خواص [illegible] اگر [illegible] را کوفته بیخته وزن اورا با شراب خلط کرده چندروزی در فرج خود بر بندد
فرج او [illegible] و گرم و غنچه صفت سازد خواص ماهی که شور باشد این است که سینه را از اخلاط پاک میکند
و اگر ماهی تازه باشد بدن را فربه سازد و قوت مجامعت را بیفزاید خواص سنا و مکی مقدار طبخ او
پنج مثقال است از جهت رفع نقرس و درد مفاصل و دفع بلغم و سودا و صفرا و غیره مجرب است و بعضی از خواص [illegible]
در امراض و تعداد آن مذکور گردید خواص دار فلفل خوردن او معده را از خلط پاک گرداند و ورم [illegible]
و پای را ببرد و ضعف باه را قوت بسیار دهد اگر چندروزی هر صبح بخورند خواص [illegible] اگر [illegible]
را بسوزانند که [illegible] تازه باشد [illegible] و [illegible] اورا [illegible] و ماه طلعتان خوردنش برابری [illegible]
چون وسمه بکشند موهای ابرو را سیاه و براق گرداند در خواص پیاز اگر در سر غذا [illegible] پیاز
[illegible] کنند بخصوص اگر پیاز [illegible] با گوشت [illegible] معمول است [illegible] همه روزه
قوت جماع را زیاد کند و گرده را قوت بخشد و طبع را نرم و اشتها را زیاد گرداند و آب گردش نافع است و صدای
گلو را دفع کند

کوش را دفع کند خواص زرشک اگر او را شربت سازند بقانونی که مذکور شده و هر روز هیلی تناول نمایند دافع
غشی کردن و قوت جگر گرم دهد و مقوی دل و معده باشد و دافع اسهال و زحیر باشد و مسکن صفرا و دافع
عطش مفرط گردد خواص شرب خوردن او رافع سرفه و ضیاء چشم آورد و رافع بول و قوت جماع دهد
و خواص گرفتن روغن او از برای درد گوش و بینی و غیره مذکور شده خواص سرمه اگر زنی را که حیض بسیار آید دفع او خواهد
باورد سرمه و صمغ عربی کوفته بیخته شیاف ساخته چندروزی بخود بردارد حیض او بمرور بسته گردد خواص
اندروت اگر او را با سفیده تخم مرغ بپرورند و در چشم کشند درد چشم را نفع دهد و اگر اندروت و نفط را قدری بخورند صفرا و خلطهای
را از معده خارج گرداند خواص روغن گاو خوردن او سعال را برطرف کند و دافع درد استسقا خواهد بود و
دافع زهرها باشد و با سیر بحمه او قوت باه افزاید و درد گوش را چکانیدن او سفید آید در خواص زنجبیل پرورده
هر روز سه پاره خوردن قوه حافظه را زیاد کند و با پرورده اش کوفته بخورند در جائیکه کهنه باشد و شکننده باد
های غلیظ است مرض فلج و لقوه را فایده بخشد و همه روز خوردن او قوت می بسعت افزاید اگر زن خون
حیض خود را با ده مطبوخ بیا میز و بشوهر بخوراند با یکبی دهد که مقصود او باشد و شهلد در مطبوع گردن علاجی ندارد
زنهار با کسی بکنند این عمل الا حلال خود خواص هسته شفتالو را بکوبند فتیله سازند در گوش نهند در گوش را
دفع کند خواص شلغم خوردن او از جهت سینه و سرفه مفید است و طبع را روان کند و ادرار بول آورد و اشتها را
زیاد کند و قوت باه آورد خواص زهره گرگ او را با عسل خلط کرده بر سر قضیب مالند با هر زن که جماع کند عاشق
او گردد خواص تخم درخت کنه بیاورند کوفته بیخته بر سر بندند موی سر را بلند کند و هر که برگ او را
بکوبد بر سر تا نور نهد نیکو گردد خواص سپستان دافع تب و رافع سرفه و مسکن خلط صفرا و عطش و
ملین سینه و طبیعت است و ادرار ابراند خواص کشنیز دافع فواق و برنده خلط و مسکن درد سر را زیاد کند
و طبع را براند و اگر او را سوراننده بر ریش ذکر بپاشند خوب شود در خواص کرز اگر کرز را
در زیر آتش کنند که خوب پخته شود بیرون آورند و بکبیر دارچینی در روی افکنند و بخورند اگر ده مرتبه جماع
کنند مانده نشود و اگر کرز را بکوبند آبش بیرون کنند فارش بدن را ببرد نسخه معجون
فلفل سفید با سیاه بیست مثقال و تراک بیج مثقال بذرالبنج بیست مثقال عاقرقرحا ده مثقال و
فرفیون و سنبل الطیب از هر یک یک سیر و دارچینی دو سیر کوبیده [illegible]
و زعفران بیج مثقال همه را کوفته و بیخته با دو برابر عسل سرشته در ظرف پاک بگذارد و یکماه در زیر جو
بگذارند بعد بیرون آورده بکار برند تعریف او در افواه مردم معروف است که هم مقوی و هم مفرح
و هم ملیف است خواص گوشت روباه را با سرکه عنصل اگر ناشتا چندروز بخورند سرفه را ببرد
و انقطاع نفس را دافع آید خواص ترب اگر با عسل بخورند درد ناف و پیچش شکم را مفید آید و خارش بدن
را ببرد خواص زهره خروس را با قدری جیوه و آب گرم بخورند خفقان را درمان بود و خواصهای دیگر او
مذکور شد خواص گچ قدری با سرکه خلط کرده بر سر گذارند و زر را خون بینی به بندد و اگر خون از زخم
جاری باشد بخواهند بند آید بر او بپاشند خون بایستد خواص عقیق اگر سوده او را در دندانها بمالند خون
رفتن را باز دارد و گوشت دندانها را سخت کند و اگر عقیق را بسوزانند بکدرم او را در شراب بنوشند
سر را قوت دهد و خفقان را سود دارد خاصه ضعف قلب که از گرمی بود خوب گردد خواص کف دریا را
با روغن کل و موم بر او مالند برش را ببرد کلف صورت را برطرف کند و نمش زردی نماند و رنگ را صاف نماید
خواص با قلا را کوبیده ارد او را بر صورت طلا کنند و سنج را برطرف کند و اگر مکرر کنند صورتی که اثر
زخم داشته باشد او را ببرد که اثر باقی نماند خواص آمله مربا پرورده بقند و همه روزه یک دانه
از او ناشتا

از او ناشتا بخورند سودا را دفع کند و خلط فاسد بدن را باصلاح آورد و قوت دل و جگر و دماغ دهد
و ضعف معده را ببرد خواص زهره کلنگ و زهره بوم را خلط کرده بر هر کس از او بمالند مردمان
او را دشمن دارند خواص حجر جنکسیا او بیخته و بخورند دافع سرفه و نافع الت قرحه و شش را
و هر کرم را دفع نماید و اگر خام او را شکافته بر رحم بگذارند برودی خوب کند خواص نرگس را
هر کس بکوبد آلوده بر ذکر طلا کند سستی او را ببرد و هر زنی که نرگس را بکوبد و پاره پنبه بخود برگیرد در حالتی که بیضه در آب او
تر شده باشد دیگر او را فرزند نشود و هر کس نرگس را بکوبد و آبش را بر زهار طلا کند هرگاه بستگی داشته باشد بکشاید
خواص سوسن اگر بیخ سوسن آزاد را بجوشانند و از آبش صورت را بشویند کلف را ببرد و اگر کل او را ببویند فضلات
سر را خارج گرداند دافع است اگر خواهند سر کسی را بدانند بستانند زبان سکدر را و در پارچه کتان محکم ببندند و زیر
شکم آن کس نهند که خفته باشد هرچه کرده باشد باز گوید خواص بهمن گیاهی است که در ماه بهمن از زمستان نمو کند اگر
بیخ او را و گل و ساق و تخم او را کوفته بیخته با شربت سیب بخورند همه روزه قوت جماع دهد
خواص سرگین آدمی اگر کسی را درد گوش باشد او را گرم در گوش گذارند خوب شود اگر آبش را در گوش بچکانند همان خواص
دارد و اگر زنی را درد زهار باشد خون حیض را بخود برگیرد خوب شود خواص آب برگ سرد او را اگر قند با سرکه خلط
کرده بر موی بمالند موی را هم قوت دهد و هم سیاه کند و اگر درد دندان داشته باشند همان را در دهان زمانی گیرند
درد ساکن خواهد شد خواص خاک گور مرده اگر او را بر زبان خفته بپاشند گران خواب شوند خواص صدف را سوخته
و نرم سائیده و سنون کنند و سنج دندان را پاک گرداند و اگر در چشم کشند ریش چشم و غلظت جفون را سود دارد
خواص اگر دختر خون اول حیض خود را بر پستان خود بمالد تا عمر بحالی کنند پستان او خیلی بزرگ نشود و خوردی نماند
و اگر خون حیض اول دختر را با چوب یاشاخی که محکم گرفته باشند آن چوب را سوخته و با خون سائیده چند مرتبه در چشم کشند
سفیده چشم را ببرد خواص فنجنکشت اگر زن در زیر خود دود کند شهوتش را کم نماید و اگر مرد در زیر خود دود
کند شهوت او را برانگیزاند خواص لاجورد را نیم مثقال بروغن بسرشند و آنرا بر فتیله آلوده کرده زنان بلبن
بخود برگیرد او را افکندن بچه ایمن گردد و اگر زنی شیری که از دهن بچه برگردد بخود برگیرد و با مرد صحبت دارد آبستن
شود خواص سماق سماق و آب او معده را قوت دهد و اشتها آورد و اسهالی که از کبد بهم رسد دفع کند و شکم
را زبر کند و بندد و ورود که ریش شده باشد علاج کند خواص شربت اسطوخودوس که طریقه ساختن
او ذکر شد علت با خولیا را نافع است ذکر نون و بواسیر را مفید آید خواص تاج خروس را کمی که در رختخواب
خواب بول کند خشک کرده بیند با آب گرم بخورانند رفع مرض او شود خواص استخوان آدم اگر او را بسوزانند
با سرکه و گلاب خمیر سازند و طلا سازند از برای رفع صرع و لقوه و درد مفاصل و صداع نیک است و درش را
مفید آید خواص شیطرج دوائی است معروف چیرک بلغت هندی است سودمند است از جهت درد
مفاصل و برص و بهق و قوبا اگر کوفته بیخته با آب گرم طلا کنند خواص ریحان و برگ آن و تخم آن
ریحان قلب را قوت دهد و تخم او قوت معده زیاد کند و ساق و برگ او را کوفته بر داء الفیل طلا کنند اثر
عظیم دارد داء الفیل در فارسی فیل پا نامند و آن زیانی است که بر ساق پا و قدم و ران و دست بهم رسد
خواص گربه سیاه اگر کودک گریه بسیار کند قدری از موی گربه سیاه بگیرند و دود کنند ام الصبیان
که در بدن است از آن خانه بگریزد و گریه او ساکت شود و اگر دل گربه سیاه را اگر قدری خشک کنند و در وقت مجامعت
در فرج بمالد از عشق تو بیقرار شود و اگر زنی را حیض بسته باشد قدری سرگین گربه مذکور را بر زیر انداز خود دود
کند و قدری اندام را از او بشویند گشاده گردد اگر خواهی در میان دو نفر جدائی اندازی قدری از آب دهن گربه مذکور
بر جامه آن کس مالند جدائی او شود اگر خواهند شخصی غایب را حاضر کنند قدری از جامه آن کس که غائب است
پای گربه مذکوره را بر بندند هر جا باشد حاضر شود و اگر خصیه گربه سیاه را خشک کنند و بر کرم نسا بید و بر روغن
کنجد یا زیت بپاید خلط کرده بر سر قضیب مالد و جماع کند آن زن تغیر از او کسی را نخواهد یعنی نزدیکی را
نخواهد و این حکایت در قرابادین مذکور است نه بجای خود تحفه ام والسلام

خواص آب امرود جهت رفع قویاء که مرضی است با خشونت و درشتی است در ظاهر پوست بدن بهم میرسد با خارش بسیار و از آن قشور دایم جدا میگردد و خارش اعضا و جرب را مفید است بیاورند شاه امرود تازه را کوفته جهد مثقال آب او را گرفته با چهار روز سیل کنند بود نیند آید خواص سلخ مار آورای تاکید که بترکی جکید خوانند سلخ را گرفته با آب خر ما چه سه روز ضم کرده بگذارند بر آن دافع آن خواهد بود خواص آب به که عرب سفرجل نامند اگر آب به را گرفته بکمیسکه قی بسیار کنند و جشاء آورد که آروغ زدن را بفارسی گویند بخورانند دافع آید و مانع جاری شدن فضول از حشاء کنند و رکو را مانع آید و نفث الدم را قطع کند خواص پر مرغ اگر او را بسوزانند و باتید و بر جراحت بپاشند جراحت را خوب کند خواص طلا و محلول آن و اگر طلا را قطعه از گردن و سر اطفال بیاویزند ترس و وحشت به بچه نرسد و اگر از محلول آن به زر ورق فراطی تناول کنند قلب قوت گیرد و ضعف دل برطرف شود و از علت سودا خلاصی یابد خواص اشنان و اگر یک مثقال از اشنان بجوشانند و بنوشند شهر در استسقا را دافع آید و حیض را برانند و بول را روان سازد خواص نخود با غشاء اگر کرده کسی سست شده باشد نخود بود داده را کوفته با تخم کرفس کوفته و با عسل معجون سازند سیل نمایند قوت کرده را بار دیگر داند خواص بیضه حمام اگر قوه باکم شده باشد بیاورند کبوتر او را کشته و سر برند با نخود و سیل نمایند و بیضه او را با نیم برشت کرده با دار چینی بخورند و اگر سر انزال داشته باشند برش غشاء که صفتش مذکور شد سیل نمایند مفید است خواص وزغ که ضفدع گویند وزغ را گرفته بگزند که عقرب و مار رسیده نافع بود و اگر عضوی از وی جدا کنند بر دندان مالند مفید و اگر خاکستر وی را بر هر موضعی که خون میرود در روی وی بریزند خون باستد و استحوان گویند شخصی را که پیکان در استخوان مانده باشد که متیسر نشود بیرون آوردن او وزغ را بوست کنده و بر سر جراحت بگذارند یکشبانه روز بماند بیرون آید خواص ابریشم الفنگا معتدل بود و بعضی گرم و خشک در اول گفته اند پوشیدن وی بدن را منفعت گرم بکرداند و خوردن وی بقانونی مذکور شده مفرح است و منع تولد قمل کند خواص انبوس گرم و خشک بود در دوم اگر آب بید در چشم کشند بیاض را ببرد خواص انگور گرم و تر است غذا بسیار دهد و فربه کند و مثانه را سود دهد و بول را براند پوست انگور دانه او سرد و خشک است و قابض است و انگور گرده را ضرر رساند و دفع ضرر او انار است خواص خضرم که غوره باشد در اول سرد و خشک در دوم و دفع صفرا و حرارت کند و معده و جگر را سود دهد اما مولد ریاح و مغص باشد و اصلاح آن با نمک و سکنجبین کنند و منضر بود بالات منی اصلاح آن با انیسون و عسل کنند خواص گوگرد که سماده دارد گرم و خشک است در سیم اگر به ملک گزیده بگذارد بخورانند نافع آید و اگر بر ناف طلا کنند کرمهای دراز را بکشد با انگه بیفکند و اگر با تخم خطمی طلا کنند حب القرع بیفکند و اگر با نایک طلا کنند با سرکه زایل گرداند و بومیدی آن او بقول ارسطاطالیس مانع بود که ماده نزله بسینه بریزد خواص سرخت در گرمی و تری معتدل بود طبع را نرم دارد نفع او از هضم تر محلیس قوی تر است و بهترین آن بود که با تنز صمغ شفاف باشد و داروی بسیار از انواع حاد و حارست مخصوص با آب سید وانه و غیره خواص شبت گرم و خشک بود در دوم مفتح اخلاط بارده و کاسر ریاح بود و زیاد خوردنش ضعف بصر آورد خواص شیطرنج گرم و خشک بود در درجه دوم و بر بهق و برص طلا کنند دافع آید و در داروهای مسهل بدهند مفاصل را سود دارد خواص شاهتره در گرمی و سردی معتدل بود و سرد باشد در اول و خشک باشد در ثانی مفتح سده و مقوی معده بود و خون را صاف کند و جرب را نافع بود و مسهل صفرا و شربتی از آب وی از ده درم تا مثقال درم بود و از خشک او اگر بجوشانند از چهار درم تا ده درم خواص سماع سرد بود در دوم و خشک بود در سیم قابض بود و معده را و باعث دهد و مسکن تشنگی و غثیان بود و صمغ وی را بر سوراخ دندان بنهند درد را ساکن کند

خواص زعفران

خواص زعفران گرم بود در دوم خشک در اول قابض و محلل و منضج و محسن لون و مصلح عفونت و مقوی قلب و جشا و مفرح و منوم بود اما مصدع و مضعف نخود طعام شود کفته اند سه مثقال از وی اگر کسی بخورد به تفریح هلاک گردد خواص کرفس بعدی از جهة اسکات سعال که موقتا تسکین دهد بیاورند نخود کرفس را در پنج مثقال شربت بنفشه حل کرده به دفعات در روز هر نیم ساعت بخفیف تا ثلث زمان زمان بنوشد بسیار مفید است

در بیان بعضی معالجات و ترکیبات بعضی اشیاء و طهور بعضی

داروی بیهوشی اگر خواهند کسی را بیهوش کنند بیاورند بذر البنج دشتی و زعفران از هر یک چهار مثقال افیون مصری و کافور از هر یک یک مثقال تا توله سه مثقال پنج لفت بزدی و قسط تلخ از هر یک سه مثقال و اجزای مذکور را کوفته و بیخته صلایه کرده اما باید همه را جدا جدا در بسترگیرد بعد از حریر بگذرانند و بعد ممزوج کنند دلم کم بول حمار ماچه را داخل کنند در خشک کنند تا سه مرتبه و سحق کرده و خشک نموده قدر ده بار و پنج بار از حلق سواد مذکور را اگر بدهد و اجزای مذکور را داخل کنند و بکار برند

و من المغرائب العجائب

اگر خواهند چیزی در دست گیرند که چنان نماید که غایب شده است بیاورند طاوس را در پنج زرد و سرخ هر دو را در سان خمیر او کرده برا و بخوابند زیر او را جمع کنند و هرگاه که آن زهره را در دست مالند هر چیزی که در دست گیرند چنان نماید که غایب شود و این فنی است عجیب و دیگر مما یمنع النار من الحرق که آتش او را نسوزد در دست وا دام مالند بیاورند کافور حل کرده و آب زیبا در همه اندام خود بمالد چنانچه کسی نه بیند و بگذارند تا خشک شود و هر چند آتش زیاد بود در آن روند نسوزند و این نوعی است غریب و عجیب و دیگر از این لطیف تر و عجایب تر بیاورند طلق محلول و نوشادر و بر آن بشویند یک بار و حل و خشک کنند و بیاورند نفط سامری و بر انگشتان خود بمالند و چراغ گیرند تا در گیرد و دست را زیان نرسد و باز در حال بمالند و باز در گیرد و عجایب تر این است که اگر خواهند اهل صحبت را شبی خواب نبرد بیاورند اصطرک و حب الشیر در حمام و راسن و چند بید ستر از هر یک جزوی مجموع را کوبیده و بیخته و برا خگر افروخته و بخور کنند که دود آن بمشام هر کس رسد تمام شب خوابش نیاید و نوعی دیگر از این عجیب تر و نیکوتر بیاورند طلق محلول و سرکه بیامیزند و در دهان کنند و غرغره نمایند پس از آن انگشت آتش شده را در دهان گیرند دهان نسوزد و چون بیرون آورند در آب اندازند آب بجوشد و اگر کسی انگشت در دهان او کند انگشت او نسوزد و این عجایب است و اگر موم در دهان گیرند فوراً گداخته شود و اگر خواهی خانه پر از آب نماید بیاورند پیه گرگ و پیه ماهی هر دو را بهم بیامیزند که چوب با آتش رقیق مخلوط یکدیگر شود بعد فتیله کنند در چراغدان کنند برافروزند چنان نماید که آن خانه پر از آب است اگر خواهند از کسی آواز برآید بیاورند جوزی را و او را سوراخ کنند و مغزش را بیرون آورند و گوگرد در جوز خالی زیر بند و بعد از آن او را بنقلی حکمت گرفته و در آتش نهند تا بانگ غریب و عجیب شنوند و اگر خون خرگوش را با روغن گل بهم بیامیزند و در چراغدان نوکنند و بیفروزند آن خانه در انظار پر از آب نماید و اگر پارچه از لعن ستانند و قدری پوست مار را فتیله کنند و در چراغدان کنند و بروغن زیت بیفروزند آن خانه در انظار پر از مار نماید و اگر پوست مار را فتیله کنند و بروغن زیت در چهار طرف خانه در چراغدان بیفروزند همه خانه در انظار پر از مار نماید و اگر پوست مار را با سرمه صفت سائیده در چشم کشند تاریکی چشم را ببرد و اگر خواهند دیگ را بر سر برف گذارند بجوش آید بدون آتش بیاورند بوره با سرکه کهنه بیامیزند و در دیگ زیر بند و دیگ را بر روی برف نهند بجوش آید و اگر سپند را با موی سگ و موی گربه دکتند پیشه ها بگریزند اگر خواهند آب را بجوش آورند کوزه را پر از آب کنند و قدری زرنیخ در او بریزند و سر او را بگیرند و بجنبانند تا بجوش آید و اگر خواهند از کوزه بانگ عجیب برآید خود بندی را بیاورند و در کوزه افکنند و سر او را محکم بگیرند تا بانگ عجیب از او برآید و اگر خواهند مرغ را بکشند باز زنده شود که مرده و بیهوش شود بیاورند مرداسنگ و زرنیخ را با آب بیند در خمیر کرده بمرغ دهند چنان نماید که مرده است و اگر خواهند بهوش آید او را با آب سرد یا گرم بشویند زنده شود و اگر شعر سر خرس را ببرد در سرای کسی بمالند در آن خانه جنگ و آشوب شود و اگر جر جنگ را در اهاسر یک کنند بعد از آن او را آب بیند و در چراغدان او را با روغن زیت ردش نموده بسوزانند چنان نماید که هر کس در آن خانه است رقص میکند

بشرط آنکه اول خرچنگ سوده را با روغن زیت جوش داده بعد از آن در چراغدان تو کند چنان نماید و دیگر اگر
قصب خر را بسوزانند با روغن بهم روز و بر موی مالند موی را دراز کند و اگر استخوان خرچنگ را در قلیان کرده بکشند
دندان و کام را اسد کن کند زهره کور خر را بیند پس از خشک شدن در چشم کشند روشنایی را بیفزاید و کرم زهر
ماهی و کبک را در چشم کشند آب سیاه و روشنایی چشم را نافع است استخوان شتر را با کوهان او و اسفند صلایه کرده بر لوا شتر
نافع آید و مع مغز بادام صحرایی را بخورند نافع است اگر کرسی کسی گرانی کند تخم ریحان را در روغن کنجد بجوشانند در گوش
چکانند بهبود اگر پشم شتر را بسوزانند با روغن زیت خلط کرده بر موی مالند وقت دهد اگر تخم کتان را سه روز در روغن
کنجد کدو آورند بعد از سه روز نگار زنی کدوی بیدانه عمل آمد و اگر پوست همان کدو در آب دکنند عمل کار نگیرند اگر استخوان
و کف پای شتر را سوده در آب حل کرده سوراخ موش بریزند موشها بمیرند و اگر استر را با زهره گوسفند مخلوط ساخته در گوش
چکانند درد ماد گوش را نافع آید

فصل چهارم صنعت ساختن دسته های کارد و غیره از لاجوردی

و سبز و سرخ و زرد و صدف کاری که این عمل از استادان چین و فرنگ رسیده است و یادگار است بیاورند صدف
سنگ یعنی مهره و او را در هاون خورد کنند و بیزند و صلایه کنند و بشویند و خشک کنند و بهر ده درم دو درم شنگرف صلایه کرده
و آب زرد آب او را اگر قدری اضافه کنند و باید بکر بیامیزند و قدری صدف عروسک را در آتش داشته چنانچه ورق ورق از
از یکدیگر فرو ریزد مانند برگ سیر و از این صدف قدری در آن سنگ و شنگرف افکنند و با شیر گاومیش که اول بچه آورده
باشد بسرشند و بقدر دسته کارد و چاقو و غیره که خواهند باندازه و اصول آن لب زنند چنانچه خواهند پس بیاورند قلم کاو و
نشترهای او را حاضر کنند و اندرونش را پاک کنند و این دسته در یک برگ از هر یک برگ که باشد اگر با آن بود بهتر باشد و در
میان قلم کاو نهند و سرهای او را با زر و ماش بگیرند و دیگری را آب کنند چنانچه نیمه دیگ پر آب باشد و مقدار چهار
پنبه دانه بر سر آب کنند و قلمهای کاو را در بالای پنبه دانه بر پهلوی هم بگذارند و سرپوش بر سر دیگ نهند و از صباح تا
سیاس نه سخت و نه تیز و نه سخت و نرم بحد وسط آتش کنند بعد از سه پاس دیگ بردارند تا سرد شود و سه روز در سایه
کنند و بحرخ در اصول آورند و بعد از آن خلط از پنبه دانه کنند و چند عدد از آن دسته در میان پنبه دانه کنند
بمالند تا جلا گیرد و نورانی شود و رنگ و حسن پیدا کند که عقل حیران شود که این چه جوهر است و صدف سبزه مانند طلا
در او بدرخشد پس کارد یا چاقو و قلمتراش هر چه خواهند در او نگار برند در صنعت رنگهای غیر مکرر که در دستههای
کارد و چاقو عمل کنند اینچنان باشد که اگر سبزی در غایت خوبی باشد یا برنگ طوطی خواهند باشد ده درم از
آن سنگ مذکور و سه درم زنگار مصفا با چهار درم شیر سرشند و دو درم زیره صدف که بغایت سبزی بود و اگر
زرد خواهند ده درم از این سنگ و سه درم زرنیخ زرد که او را نیکو صلایه کرده باشند و اگر لاجوردی خواهند باید
چهار درم نیل یا لاجورد اول دو درم زیره صدف عروسک با همان شیر گاومیش بهمان ترتیب که گفته شده و دیگر هر نقش
که خواهند توان ساخت و پختن و جلا دادن یک نوع بود و این از رمزهای غریبه است و همه کس این عمل را نتواند ساختن

در صنعت کتابت که از استادان فن کتابت رسیده است از این قرار است

که چون بنویسند بر آتش دارند پیدا شود اگر آب پیاز و نیل و زرد چوبه را با زاج و زرد و نارنج و اسفار نوشادر زر شامی
از هر یک جزوی جمع کنند خطی سبز هر چه خوب تر بر آید و اگر بمازو و زاج بنویسند پیدا نبود و چون با آب
بنویسند خط سیاه و لطیف پیدا شود و اگر بر آب پیاز تنها بنویسند بر آتش بدارند سیاه بر آید و اگر با آب لیمو
تنها بر کاغذ نویسند یا ممزوج با آب پیاز کنند بنویسند و بر آتش دارند رنگ زرد تیره پیدا شود و اگر در کاغذ
بشیر عورتان بنویسند مع شب یمانی آنچه بشیر رسیده باشد چون با آب بمالند تر شود و اگر نوشادر بنویسند پیدا
نبود چون بر آتش دارند پیدا شود و اگر با آب نارنج نویسند پیدا نبود چون بر آتش دارند سبز رنگی پیدا شود و اگر
با آب چشم گریه سیاه نویسند بروز پیدا نبود و بشب توان خواندن چنانچه در روز و اگر در ورق اسفیدی نوشتنی
سه روز در آب کنند و بعد از آن بنویسند با آب سرخ هر چه لطیف تر بر آید اگر خون کبوتر با سیاهی حل کرده بیامیزند
و با آن کتابت کنند بروز نتوان خواند و دیگر کتابتی که بر روی آب ایستاده کند و حروف آن از هم نگسلد
و این بغایت عجیب است بگیرند بوره سرخ و سیاهی حل کرده بیامیزند هر دو را بروغن زیت یا روغن نفط مساوی کنند و با آن بر روی
آب کتابت کنند و از هم نگسلد و نوشته بر سر آب پیدا باشد و این عجیب است

نوعی دیگر نوشادر

نوعی دیگر نوشادر دنیه و توتیا ساوی الوزن بعرق نعناع یا عرق لیمو بیند بر کاغذ یا شمشیر یا کارد و چاقو هر چه
از آهن بود از نوم که اخته چیزی بقلم بنویسند و بعد از آن آدو به ساییده زا بر آن نوشته ریزند و در آفتاب نگاه
دارند تا خشک شود بعد از لحظه بشویند آنچه حروف نوشته شده باشد بر صفحه آهن صاف و روشن نمودار شود دارا
نوعی دیگر اگر طلا را چند بار در محلول نوتیا با سرکه ساییده باشند غوطه دهند برنگ مس شود و اگر زاک سفید
با قلیاب و سرکه سحق کنند و بعد از خشک شدن با سرکه بیامیزند و بر روی حروف نوشته بمالند همه اثر حروف زائل
گردد و کاغذ سفید بماند و اگر موم کرم را مکرر بر روی نوشته بگذارند و بردارند همین عمل کنند و اگر نوشادر را دستها
که سم الفار را با شب فی الوزن با آب ساییده بر حروف نوشته زیرند و در آفتاب بدارند اثر حروف زائل شود
و کاغذ سفید بماند نوعی دیگر اگر بخواهند بر سنگ نقش پیدا شود موم را با روغن کنجد بگذارند و هر چه خواهند
بر سنگ نقش کنند سه روز بگذارند پس بر گرد شد بشویند نوشته در سنگ پیدا شود این فن عجیب است اگر بخواهد
تخم مرغ را در شیشه کنند که دهنه او از تخم مرغ کوچک تر باشد بیاورند نوشادر در ظرفی با سرکه تند بیامیزند تخم مرغ
که تازه کرده باشد هنوز گرم باشد در آن ظرف که سرکه و نوشادر است بگذارند نقشی که سرکه زردی تخم با شیشه یکسانه
روز یا بیشتر بگذارند تا آنکه تخم نرم شود بعد او را نقشی که باره شود در شیشه کنند و آب سرد بر روی او بریزند که
سخت گردد چون حال اول او حب الرئبق که اساک و تشنج را مفید است و قوه دهنده است بیاورند
زیبق و قضه از هر یک جزوی با هم جمع کرده تخم دو حزو سفید بدهند و یک شب تمام بمانند بعد او را بکشند و
کوکله بسازند امساک و تشنج را قوت دهد من الغرائب اگر بخواهند دانه نخ بگیرند و در روغن افکنند و
در چراغدان نهند و بیفروزند بر روغن چراغ خانه پر از کژدم نماید نوعی دیگر اگر از مس چراغدان بسازند و از
پوست مار فتیله بسازند و بروغن نفط چرب کنند و پنج از این قسم چراغ در یکی برافروزند چنان نماید که خانه
پر از مار است نوعی دیگر اگر چراغدان از مس بسازند و بروغن زاقی و زیت در زنگار حل شده سوده با هم
بر آن کنند و فتیله سبز در آن نهند و شب برافروزند هر که در آن خانه باشد سبز نماید نوعی دیگر چراغدان
سبزی لب زنند چون مرغ سیاه و یا خون خرگوش و یا گربه بیفروزند بعد از آن روغن زیت جوشیده شده بر سر کن
کنند همه خانه منقش در نظر نماید نوعی دیگر که چراغ رقص کند که چون روشن کنند هر زنی که در آن خانه باشد بی اختیار
برقص در آید و این مخصوص زنان است بگیرند خرقی ابیض و نرم بکوبند و صلایه کنند و بر خرقه کتان بغدادی
بکهند خرگوش با روغن زیبق آمیخته و با آن ضم کنند و آنرا در هم پیچد و فتیله سازند در چراغدانی که پر از روغن
زیبق کرده این فتیله را روشن کنند آن اثر که گفته شد ظاهر گردد نوعی دیگر بیاورند آن کرمی که در مرغزار
پیدا شود و شب چون چراغ می نماید پس سر آن کرم را در میان پوست آهو کنند و در مجلس در آورند و چراغها
را نیز برافروزند هر چه در خانه باشد سبز نماید نوعی دیگر اگر خواهند چراغی برافروزند که خانه همه پر از آب
نماید بگیرند خرچنگ را و در روغن زیت بجوشانند و با آن کنند و در فتیله کنند و در چراغدان برافروزند همه
خانه چنان نماید که پر از آب است نوعی دیگر از آن عجیب تر اگر خواهند که بی دست چراغی روشن شود بیاورند
پیاز سوخته یک جزو و گوگرد یک جزو هر دو را با هم بکوبند و بیامیزند و خمیر کنند و بمالند با چون فتیله شود
بعد از آن چراغدانی را پر از روغن کنند و سر فتیله را بسوزانند و آنرا بجای بلند نهند و آن فتیله را که از
پیاز و گوگرد ساخته اند بند بند کنند و بندی از پیاز و بندی از گوگرد بر یکدیگر نهند و صاف کنند سرکه که گوگرد بود
سر فتیله آتش گیرد بالا رود تا بچراغ رسد و آتش را هیچ کس نبیند تا بچراغ رسد چراغ روشن گردد و این عجایب است
نوعی از انگشتر که خاتم خود بخود حرکت کند بیاورند حدید یا نقره خاتمی لب زند و نگین دان او را بزرگ
لب زنند و قدری قرار در او نهند و روی آنرا بنقره یا آهن بپوشند و لحیم کنند پس اگر بر سنگ گرم یا آفتاب
یا آتش نهند انگشتر قرار نماید و بحرکت آید نوعی دیگر که انگشتر از آتش بگریزد بیاورند فولاد و خاتمی
از آن لب زنند

ازا و بسازد و نگین دان او را بزرگ کردانند و قدری فرار در او تعبیه کنند و در وی آنرا الصنعة یا جیره دیگر از نقره و
برنج وغیره نیکو لحیم کنند و چون آن خاتم را بر روی آتش گذارند بالای آتش قرار نگیرد و بگریزد   نوعی دیگر
خاتمی که بر روی آب بازی کنند و بته نرود و در روی آب بایستد   بسازند خاتمی از نقره که نگدانه زیاده نهند
و نگین او را از کهربا و سندروس کنند هرگاه این خاتم را بر روی آب نهند بته نرود   اگر زبل خرگوش را در مجلس
در آتش کنند از مردمان صورتها ظاهر شود که بوجه خنده باشند   تخم مرغ را در آب نیم بارو ماش بیزند و
بعد از آن در موم گیرند و نگار نقره هر نقش که خواهند بر او بکشند و در سرکه اندازند بعد از آن بردارند [illegible]
کنند از موم آنچه نقش شده باشد سفید بود و باقی سرخ و سبز رنگ نماید   اگر خواهند آهن را بروغن بلسان چرب
کنند و بر آتش دارند مانند شمع بسوزد

در بیان حل کردن اجساد که بکار آید بلسان

اول در حل کردن نقره   بیاورند سیم خالص جزوی و هم چندان سیماب بکلس و هم چندان طوبال
یعنی ریم آهن و همه را در کوره کنند تا چون آب بچکانند و این حل را اگر در آهن مالند نقره کوفت شود و
اگر نقش بر برنج و مس کنند نیکو آید   دوم مس را هم بر این طریق که حل نقره کردند همچنان کنند و از زر و
سرب را نیز بدان نوع کنند که در حل نقره مذکور شد و راه این هر چهار یکیست و در بسیاری از جایها بکار
آید و رنگهای غیر مکرر از آن برخیزد   سیم حل کردن فولاد   بیاورند خورده فولاد جزوی و زنگار جزوی
در روغن مردار سنگ شنگرف این هر سه را همه را در کوره کنند و بچکانند تا چون آب بچکد این است حل فولاد در همه
جا بکار آید   چهارم حل سیماب جهت کوتکه   بیاورند جزوی از سیماب و شنگرف نوشادر و ثلث آن
خاکستر و شنگرف هر سه [illegible] بنیم دانگ روغن نفط با هم همه را بکوره برند و سر آن را استوار کنند و
بدمند تا آب از او بیرون آید

در بیان ساختن حب الزیبق و مساوی آن

حب الزیبق مع الذهب

بوزن کوتکه در دهن داشتن و اثر آن را بغایت مفید آید و از تشنگی
و خشک شدن دهن را سود دارد   بیاورند سیماب یکجزو و زر سرخ یکجزو و براده کرده و یکجا جمع کنند و
حب بندند و هر روز بگذارند و بعد از آن در آرد بیده گیرند و بکوتره دهند تا فرو برد و بعد از سه روز او را
بکشند و حب مذکور را از شکم او بیرون آورند و بوقت حاجت حب در دهن گیرند چنان شود که مذکور شد
نوعی دیگر در صفت ساختن حب الزیبق مع الذهب و الفضه که چون در دهان گیرند قوت امساک دهد و
صداع و تشنگی و تنگی نفس را سود دهد و دهان و کام خشک را نافع آید   بیاورند زر سرخ خالص براده
کرده دو جزو و یک حصه فضه براده کرده پاکیزه و یک جزو سیماب هر سه را یکی کنند و بیامیزند و صلایه
نیکو کنند و حب بندند و در میان آرد خمیر سرشته با کیان سیاه یا زاغ سیاه بدهند تا فرو برد و بکشانند
و روز نگاه دارند و بعد از آن آنرا بکشند و حب مذکور را از حوصله او بستانند و بآب سرد بشویند و
در وقت حاجت در دهان گیرند که مجرب است   نوع دیگر در حب الزیبق مع حسید التوتیا و بین الحجر البصری
که چون در دهان گیرند نیک نافع آید و محرور المزاج را بغایت مفید آید و دفع تشنگی کند و امساک را نیز
قوی بخشد   بیاورند زیبق یک جزو و حجر سنگ بصری یک جزو و بصری را بگذارند تا گداخته شود و
زیبق را بگدازند و بیندازند در او و حب بندند و با خمیر ماکیان را بدهند تا بخورد و نیم روز بگذارند و
ماکیان را بکشند و حب مذکور را بستانند و بوقت حاجت حب کار فرمایند و در دهان گیرند که نافع آید
نوع دیگر حب الزیبق مع اجساد مختلفه و آنرا بزبان هندی پرساسادی خوانند و گوتکه در دهان
داشتن او منافع بسیار دارد و قوت امساک قوی دهد و معده را گرم کند و در هضم کند و آروغ ترش
را دفع کند   بیاورند زیبق دو جزو و فضه براده کرده نیم جزو و براده آهن پاکیزه نیم جزو و شنگرف رومی یک
دانگ و نیم جزو و [illegible] قشیشاء ذهبی جمله را یکجا کنند و بسایند و در وقت سودن اندک آب در او اندازند
و بسایند تا حب شود

و بسایند تا حب شود پس بیاورند خشت پخته و در میان وی گودی کنند و در آن گوی قدری برگ حنا
نهند و از برگ [illegible] بپوشانند و سر آن بگل حکمت محکم کنند و چون خشک گردد او را بآتش خفیف [illegible]
دهند و نیک سرد گردانند   پس آن حب را از آن گوی بیرون آورند و در آب سرد اندازند و در وقت حاجت
در دهن گیرند که مقصود حاصل گردد

فصل در بیان حبی که انزال دیر شود

و انعاظ بیفزاید   بیاورند عاقرقرحا و قرانفل از هریک دو جزو و مشک تبتی یک جزو و همه را یکی کنند
و بسایند و بیزند و بآب اصابع الاصول که [illegible] و اسم دیگر ندارد ضم کنند و با شیره ادرک
[illegible] حب کنند بمقدار نخودی و بوقت حاجت در دهان گیرند که قوتی عظیم و لذتی خوش آینده ببینند
صفت حبی دیگر که در لذت و انعاظ بیفزاید و انزال دیر شود   بگیرند تخم اصابع الاصوص نخود
عاقرقرحا دو جزو و قرانفل دو جزو و در دیگ کنند و بسایند و بیزند و بآب ترش ترش سرشته و حب
کنند و بوقت حاجت در دهان گیرند که قوتی عظیم و لذتی غریب مشاهده نمایند   نوعی دیگر
از این حکمتی است عجیب و غریب   روز یکشنبه بیخ درخت دها توره را که جانب مشرق بوده باشد بکنند و
بجو رعود دهند [illegible] دانه بیخ نوبل و در کمر بندد هر چند جماع کنند انزال نشود   و اگر خواهند انزال شود
آن بیخ درخت دها توره را بطرف شکم آورند خلاص گردند   در بیان عرقی دیگر بسیار مفید است از جهت بدن و قلب
قوت دهد و مفرح دماغ است و ضعف جگر را نافع است و در سردی هوا تن را گرم میکند و بهتر از [illegible] و چیزی
تر از اوست و امراض بسیار را نافع باشد   بیاورند مصطکی و دارچینی از هر کدام هشت مثقال و قرانفل و زنجبیل از هر یک چهار مثقال
و دارچینی هشت مثقال و بادرنجبویه هم هشت مثقال جمله را نیم کوفته   بعد بیاورند پوست نارنج و پوست ترنج ده مثقال
و پوست لیموی شیرین و پوست نارنج و پوست ترنج و پوست بالنگ خشک از هر کدام چند مثقال جمله را نیم کوب کرده
آب سیب شیرین و آب به شیرین از هر یک نیم من و عرق بیدمشک هم نیم من و نیم من آب خالص جمع کرده و همه
اجزای مذکوره را در آن چهار آب بگذارند و روز خیسانند بعد بدستور عرق کشند تمام عرق او را بگیرند و در شیشه
محکم نگاه دارند بکار برند بسیار مقوی و مفرح و قوت مجامعت را بیفزاید و این از اسرار است و تکرر مجرب دیده

کشتن فولاد جهت خوردن

بیاورند سوهان فولاد را و آنرا دو روز در بول بقر بخیسانند چون
دو روز و دو شب بگذرد بعد از آن در شیره صبر یا لیموب بند چنانچه شیره بخورد بعد از آن در شرابه خام نهند و شرابه دیگر
بر سرش نهند و بیاورند یا جلک رشتی گرد بر گرد آن بپیچند و آتش زنند چون سرد شود بیرون آورند و [illegible]
دیگر بیشتر باز با شیره صبر آتش کنند تا شیره بسیار بخورد و دیگر در شرابه کنند بطریق اول باز در آتش برند چهارده
نوبت بهمین طریق در [illegible] در شیره سحق کنند و در آتش برند بعد از آن در شیره کنواهی
و دیگر در شیره زقوم و دیگر در شیره ذاک سحق کنند و دیگر بستانند هلیله و بلیله و آمله و در آب تر کنند و شیره او را بستانند
و فولاد مذکور را در این آب سحق کنند و در هر شیره که سحق کنند یکبار بآتش برند و چون در این دارو پخته شود بعد از آن
در میان شیر و یا دوغ بریزند بعد از آن خشک کرده دستاس کنند و در خمره بریزند و قدری از آن در سر
آب بریزند اگر بر روی آب ایستاده بماند فهو المراد و اگر فرو رود چند دفعه دیگر بشیره صبر سحق کنند و بآتش
بنوعی که گفته شد ببرند تا بکمال شود   و اگر خواص فولاد کشته را از قول حکماء خبر رسانم نزدیک مردم
عجیب نماید و حکیمان بهر نوع زحمت فولاد کشته کشیده اند   ولی هر که را که فولاد کشته بخورد او دهند هر رنگ درنج
که در جراحتش بود برود و سپرز و بواسیر و فتق و ورم و یرقان و قولنج را دور کنند و کرم شکم را نیز بکشد و بلغم را
دور کند و آب منیت را بیفزاید و چکیدن بول باز دارد و داء الثعلب ماند و خفقان را زایل کند و درد شقیقه و کمر را
نیز دارد و سپرز را سود دهد و اگر مرد خورد اگر زن مداومت بخوردن او نماید موی سیاه را سفید نگرداند

در بیان کشتن مس جهت خوردن

و او را خواص بسیار است   بیاورند مس یک مثقال چندین درم
و مانند زر ورق

و مانند زر ورق او را تنک کنند مثلا سه درم مس بود و دو درم زر با او یار کنند و بمقراض ریزه کنند و
در بوته نهند و اگر طبق های مس سه درم باشد و دو درم زیبق بلکه زیاده و از کبریت املح پاکیزه چهار درم
و همه را آتش کنند و زیبق را در او در آورند و بمالند چون کبریت از سیماب سپید گشته و سیماب گرزد می
شود بعد از آن قدری از این دارو در بوته کنند و طبق که گفته شد قدری بر روی دارو بدارند و باز دارند
در روی قدح یعنی بوته و با طبق باز دارند و بعد از آن سفال بر بالای بوته نهند انگشت صد با چک بر زبالی نهند
و دیگر آتش زنند چون سرد شود بیرون آورند مس را از او برگیرند و باز آتش کنند این صفت [illegible]
بعد برآرند و خاصیت مس گشته چون فولاد گشته است که مذکور شد و زر را نیز هم بدین طریق باید گشته
گردد اما اگر مردار سنگ کشند حکیمان گویند مردار سنگ را سحق کنند و تیزاب شب و آهک کشند و
با او بمالند و ریزه زر با آن خلط کنند و در سرایه نهند ده با چک در زیر آن و ده با چک بالای آن نهند
و آتش کنند و چون سرد شود زر گشته از آنجا بیرون آید این است صفت زر و نقره و مس و فولاد که
در قلم حکیمان مکتوب بر گزیده و منافع بسیار دارد

در بیان اینکه اگر خواهند زر و زیبق و نقره و

فولاد را مخلوط کرده و بکشند طریق او این است که از هر کدام جزوی بردارند و از مردار سنگ و سنگ [illegible]
جزو بعد از آن این جمله را ده روز در آب صبر سحق کنند چنانچه ده روز متصل در آن مشغول باشند [illegible]
در آن خرج شود و چون خشک شود بعد از ده روز در بوته نهند و صد با چک دشتی آورده و بوته را در
آن با چک ها نهاده و از چهار جانب آتش زنند و چون سرد شود بیرون آورند و [illegible] کنند و در حقه زر
نهند و اگر بمقدار حبه از آن بدهند بعضی جذام شفا یابد و این عمل کسی را مجال باشد بغیر از
سلاطین و کسی تواند که خاک را زر خالص زند و بنظر کیمیا اثر بیارند و خواص این در قلم نیاید بمقصد [illegible]
خاصیت دارد و شمه این دارد دیگر در عالم نیست والله اعلم و احکم بالصواب و شربت هر کدام یک [illegible]
چنین گوید حقیر احمد بن ابراهیم الحسینی رازی محقق لقب که خواستم از آن خلق مروارید و یاقوت و شنگرف و [illegible]
و عنبر و شرحی ذکر کنم دیدم این مختصر گنجایش ندارد و از طریقه طب بیرون میرود لهذا اندکی بعضی از [illegible]
خواهیم پرداخت و ما توفیقی الا بالله

در بیان نسخه معجون مزید العمر که از فرمایش ارسطاطالیس است که از برای مامون خلیفه [illegible] و انتخاب

نمودند از مامون نقل کردند که او را چندین مرض روی داده بود که او را عاجز کرده بود اطبای [illegible]
طلب نمود که او را علاج کنند صد تن از طبیبان حاذق جمع آمدند و بعد از آن این معجون از ارسطو [illegible]
اسکندر ساخته بود بعد از آنکه از ظلمات بیرون آمده بود و او را مزید العمر نام نهاد نفعش این است که با چهار عنصر
یاری کند و دافع بلغم و صفرا و زرداب و سودا باشد و معده را که اصل و کل دان است نفع تمام بکند
و هاضمه را یاری کند و مالیخولیا را و سودا را و درد قولنج را مفید باشد و جگر و درد بندها و مفاصل [illegible]
دوار و نسیان و بادهای بلغمی را و [illegible] و دیده و باد و خون بواسیر را و نزله و درد سر و چشم و نقرس
را دفع سازد و رگ و پی ها را قوت تمام بدهد و آب منی را زیاد کند و سوزاک و آمدن بول را بند [illegible]
بسیار را دافع آید و آنچه خورده شود از اغذیه ضرر نکند و مغز سر را قوت بسیار دهد و پیر از قوت جوانی
دهد و مدار حکیمان هند بر این است که صد سال و دویست سال عمر کنند و هیچ غذائی از برای آن
بجز این ترکیب نیست که صبح و شام بکار برند از پیر و جوان حکیم دانا گفت که خواص این را زیاده از
از آن است بخورند تا معلوم گردد و اجزای این ترکیب این است بیاورند شقاقل مصری [illegible]
بهمن سرخ و بهمن سفید از هر یک سه مثقال صندل و زعفران فرنجمشک دارچینی سنبل هندی سیطرج هندی
از هر یک یک مثقال قسط شیرین [illegible] کنجد سیاه از هر یک شش مثقال خار [illegible] ثعلب از هر یک سه مثقال
کوسلی

کوسلی و بلیله زنجبیل دارچینی [illegible] از هر یک سه مثقال نخود سرخ خشخاش از هر یک سه مثقال نارجیل مغز پسته از
هر یک شش مثقال مغز مشمش و مغز گردو از هر یک ده مثقال و مغز حب الزلم این همه را بعد هفت اجزا از ادویه
وصلایه نموده و بعد از آن سیب را بیرون آورده از تخمه و پوست و گویند با هم چه مرهم بود با شکر و شیره مویز
داخل هم کرده و [illegible] کنار داخل کرده ترک کنند و صبح و شام بخورند که قوت روح آدمی این است و
گفته اند که افلاطون حکیم در جزیره مغرب صد سال بدین معجون ترک مدار کرد و سلامت بزیست

در بیان معجون شاهی که نقل از مولانا عماد الدین محمود است و معجون چوب چینی که مذکور شد انهم از

قول عماد الدین است و منافع این را از حد بیرون است سلطان محمد شاه در وقت رحلت این را
به پسرش فیروز شاه وصیت کرد و بسیار کار کرده است که اثر آن که تا امروز است حکیمان نجات و خلاص یابد
او میگوید که در هیچ کتابی از کتب قدما بمثل این نیافته ام که از جهت قوه باه و هضم طعام و تیزی نظر و دفع
سستی اندام و رفع جمله بادها و علتها و رفع بلغم و دفع [illegible] که رطوبتی باشد که پیش از بول و بعد از بول
ظاهر شود و اگر پیری بخورد قوت جوانی گیرد و رنگ روی را سرخ کند و خواب خوش بیاورد و اگر مکرر صبح و شام
بخورند موی سر و محاسن سفید نشود و بدن لاغر نگردد و دویست و پنجاه منافع بر او نوشته اند و پادشاهان از
جهت اینکه نفع او بدشمن نرسد این نسخه را پنهان میداشتند و این است صفت اجزای او بیاورند
بهمنین و تودری از هر یک سی مثقال شقاقل ده مثقال [illegible] خرج و زرنباد و دروج عقرب از هر یک
سه مثقال خصیه الثعلب تخم بوبه و تخم خشخاش سفید از هر یک ده مثقال عاقرقرحا [illegible] تخم [illegible]
هر یک دو مثقال تخم ترب و تخم جزر از هر یک پنج مثقال بزرالبنج پنج مثقال کنجد مقشر تخم خربزه تخم خیار از هر یک ده
مثقال تخم انجره و حب الزلم و حب السمنه حب فلفل و عود خام از هر یک سه مثقال [illegible] دار چینی سنبل هندی
از هر یک پنج مثقال کبابه چینی مصطکی صندل سفید زنجبیل فلفل دار فلفل از هر یک سه مثقال قرنفل قاقله از
پنج مثقال جوز بویا ده مثقال [illegible] تخم کاسنی گل سرخ گشنیز خشک زرشک از هر یک پنج مثقال اهله مقشر پست
بلیله کابلی پوست بلیله از هر یک ده مثقال اشنه طباشیر حب النیل [illegible] از هر یک سه مثقال بادرنج بویه تخم پیاز [illegible]
[illegible] مغز [illegible] زعفران از هر یک پنج مثقال گاو زبان قضیب گاو و کعب گاو و نر مغز گردکان
[illegible] مغز فندق نارجیل از هر یک ده مثقال [illegible] پانزده مثقال [illegible] ده مثقال [illegible]
[illegible] پنج مثقال آب انار شیرین آب سیب شیرین آب به شیرین آب امرود از هر کدام صد مثقال گلاب [illegible]
مشک و عنبر از هر یک دو مثقال [illegible] سه برابر [illegible] کرده یک مثقال بخورند که [illegible] پاره
این است [illegible]

در خواص مس سوخته از قول حکمای یونانی

مس طبیعت روح دارد نسبت به بدن و با چهار عنصر موافق است و بدن را از رنج و علت خالی سازد
و اگر ماهی سه مرتبه بخورند عموم را زائل سازد و تن را از علتها پاک نماید چون اکسیری که مس را طلا کند و بقصد و
[illegible] علت را دافع است که دانایان متحیر مانند از جمله آن مرضها مثل آنکه جرب و شقاق و برص و صرع و
کابوس و وسواس و نسیان و دوار و نزول آب چشم و نزله و نور باصره را زیاد کند و مغز سر را قوت دهد
و درد سر و درد دندان و بادهای گوش را نافع آید و دافع سپرز و باد فتق و کرم معده و خفقان را دفع
کند در حالیکه ده روز بخورند و فالج و قوبا و بواسیر و [illegible] و عرق النساء و درد اندام را
نافع است و درد مفاصل و قولنج و استسقا و اسهال را دافع آید و گرده را قوت دهد و قوت باه را زیاد
کند و اگر پیر زنی بخورد بقوه جوانی آید و سقنقور جمعی این معجون است و افلاطون گفته است که اکسیر [illegible]
که مس را طلا کند بلکه الکبیر آن است که مرضها را از بدن دور کند و خواص او بهتر است از سلطنت شهری و میگویند که
وقتی این معجون را

وقتی که این معجون را از برای سلطان سنجر آوردند در عوض صد دانه نگین گوهر قیمتی دادند و حاصب بسیاری از او دیدند و در یک
چندین کنیز را راضی نمود و تجربه کرد تمام مرضها را معالج است و جماعت حکما از این معجون مداومت کنند و از اخبار
قهر و الی آلهاد او تعریف از این نموده اند و چنین معجون شیر زر است غمی دانش جامع آن کنج باید باشد بهمین جا ختم کرده
بعد از آنکه مس را پاک قاعده که مذکور شد ساختند و کوفتند پس بیاورند کبابه چینی و عاقرقرحا و پوست هلیله
سفید و سیاه و هلیلی یعنی دار فلفل و بسباسه و تخم انگم و تخم کوفه و لونگ و لاخی در زعفران و مصطکی و
جوز بوا و جوانی و سندی و فلفل جمله را برابر مس سوخته ربعی همه را صلایه کرده اگر خواهند سازند با شیع
عربی بسازند مانند یک ماشه و اگر خواهند معجون کنند بایستی برابر عسل بسنجند و خمیر کنند هر روزه و
معجون را نیم مثقال و مؤلف را بدعای خیر یاد کنند.

مفرح شاهی که از تیسیادی

او را شرح نتوان داد و از برای وجود انسان بمانند اکسیر است بیاورند فادزهر حیوانی ده مثقال و جدوار
خطائی پنج مثقال و زعفران پنج مثقال عنبر اشهب ۲ مثقال و مشک یک مثقال ابریشم محرق و بادرنجبویه
از هر یک هفت مثقال و لعل ریزه شش مثقال و گاوزبان سه مثقال صندل سفید و درونج عقربی از هر یک
چهار مثقال آمله و زرنباد از هر یک ۳ مثقال و نیم گل سرخ هشت مثقال عرق بیدمشک بقدری که
اجزا را در او سرشته گردد جمله را صلایه کرده در عرق سرشته خشک کنند و بعد از آن در شربت سیب سرخ
معجون کنند و در ظرف چینی نگاه دارند و خوراک یک مثقال بید تمام شد تمام شد بتاریخ شهر جمادی الاول ۱۳۲

در دانستن احوال جان آدمی که هر روز از ماه در کجای بدن انسان میباشد گفته اند که سلطان محمود غزنوی از حکماء

و منجمان عصر خود پرسید که چه حکمت دارد که اگر بعضی از مردم را صد زخم بر بدن بزنند هلاک نشوند
و بعضی را اگر یک زخم برسد هلاک میشوند مرا از این معنی آگاه کنید که این چه حکمت است پس آن
چند روزی مهلت خواستند حکماء و منجمان جمع شدند و کتابها از علم حکمت و نجوم نزد خود گذارده و تحقیق
از آنها نمودند و این نسخه را روزنامه وار نوشتند و بخدمت سلطان آوردند چون مطالعه کرد بسیار
خوشحال شد و بر ایشان تحسین و آفرین کرد و در و خلعت بدیشان داد و این نسخه را تحفة المتقین
نام نهادند و در خزانه گذاشت تا مردمان از او نفع یابند و چنین نقد سنه است بسم الله الرحمن الرحیم
بدانکه روز اول ماه که روز مبارکی است قوت جان آدمی در کف پا باشد اگر در آن روز کسی را زخمی بر
کف پا رسد هلاک شود و اما اگر فرزندی متولد شود فراخ روزی و نیکو روی و خوب بود و قدم او بر پدر و مادر
مبارک باشد و هرکه در این روز بیمار شود بعد از سه روز شفا یابد و در این روز نکاح کردن و بیع و شری
و کشت و سفر کردن و چوگان بازی و عمارت خانه و باغ و درخت نشاندن و بنزد مهتران و سلطان
رفتن و دیدار ایشان دیدن جمله نیکوست و اگر بنده بگریزد زود باز آید و فصد و حجامت کردن
و جامه نو پوشیدن و کشتی گرفتن خوب است اما شتم و فتنه بر پای کردن از آن بد است
روز دوم ماه قوت جان آدمی در ساق پای باشد اگر در آن روز زخمی بدانجا رسد هلاک شود و
در این روز اگر فرزندی متولد شود نیک بخت باشد و قدم او بر پدر و مادر مبارک باشد و بر ایشان مهربان
بود و اگر کسی بیمار شود در روز خوب خواهد شد و در این روز نکاح و کشت و درخت نشاندن و اسب
تاختن و نیزه بازی کردن و چوگان بازی نیکوست اما فصد و حجامت و با کسی جنگ کردن و دیدار
ملوک دیدن و دارو خوردن خوب نیست که منت. اما روز سیم ماه قوت جان آدمی در ران
باشد اگر در این روز بدان موضع زخمی برسد هلاک خواهد شد و اگر فرزندی متولد شود بدبخت باشد از
جهت آنکه حضرت آدم و حوا در این روز از بهشت بیرون آمدند و هرکه در این روز سفر کند بی منفعت باز
آید و در این روز بیع و شرا و نکاح و جماع و فصد و حجامت نشاید کردن و اسب تاختن و کشتی گرفتن
و نیزه و چوگان

نیزه و چوگان بازی کردن خوب نیست و اگر کسی در این روز بیمار شود مرض او بطول انجامد و اگر کسی در این
روز غایب شود یا بنده بگریزد دیر بدست آید و در این روز صدقه باید داد. روز چهارم ماه قوت
جان آدمی در زبان باشد اگر در این روز بر او زخمی برسد هلاک شود پس در این روز حمد و ثنای حق تعالی
بگوید و صلوات بر پیغمبر بفرستد و جز سخن خیر چیز دیگر نگوید و فرزندیکه در این روز متولد شود خوب روی و
خوش گفتار باشد و اگر بیمار شود زود به گردد و اگر کسی در این روز بیمار شود زود خوب شود و در این روز جامه نو
در بدن پوشیدن و دیدار ملوک دیدن خوب است ولی فصد و حجامت کردن بد است. روز پنجم ماه قوت
جان آدمی گرد بر گرد زبان او است و بر زیر دندان اگر در این روز دهن را یا دندانها را زخمی رسد هلاک شود
و هر فرزندیکه از مادر متولد شود نیک بخت شود و اما بی باک و بی فرمان و مردم آزار گردد و اگر در این روز بیع
و شری و سفر و سواری و نیزه و چوگان بازی و کشت و درخت نشاندن بسیار نیکوست و اگر در این روز
کسی بیمار شود بسیار بنالد و اگر بنده بگریزد دشوار بدست آید و فصد و حجامت نباید کرد. روز ششم ماه
قوت جان آدمی در بازوها باشد اگر زخمی بدو رسد هلاک شود و در این روز تیر اندازی و چوگان بازی
و بار گران برداشتن بد است و فرزندیکه بدنیا آید مبارک پی و شادمان و توانگر گردد و هرکه در این روز
بیمار شود باید صدقه بدهد که تا در یک هفته بهتر شود و هرکه در این روز محبوس شود زود نجات یابد و در این
روز بیع و شرا و نکاح و سفر و دیدار ملوک دیدن همه نیکوست و فصد و حجامت کردن بد است. روز هفتم ماه
قوت جان آدمی در پهلو و تهیگاه باشد اگر در این روز زخمی بدانجا رسد هلاک شود صدقه باید داد و در این
روز بیع و نکاح و سفر کردن بد است اما سواری و جنگ کردن نیکوست و جامه بریدن و پوشیدن و فصد و حجامت
کردن بد است. روز هشتم ماه قوت جان آدمی اندر ناف بوده باشد و اگر در این روز زخمی بر ناف رسد
هلاک شود و در این روز کم گفتهای فاحش کردن بد است و هرکه در این روز بیمار شود به دیر کشد و او را می طلبند
صدقه باید داد اما اگر تیر انداختن و آلات حرب و نکاح کردن و چوگان بازی کردن را بنمایند خوب
خواهد بود و فصد و حجامت کردن بد است. روز نهم ماه قوت جان آدمی در پشت و میان کرده باشد
و اگر در این روز زخمی بر پشت برسد بیم هلاک باشد و هر فرزندیکه آید نیک بخت و مبارک قدم و بیار زر
بود و در این روز معالجه کردن و سواری و حرب کردن و بیع و شرا و نکاح و دیدار ملوک دیدن جمله
نیکوست و هرکه در این روز بیمار شود او را خطر باشد و رنج بسیار کشد و صدقه باید بدهد تا نیکو شود اما
سفر کردن و حجامت کردن بد است. روز دهم ماه قوت جان آدمی در میان دو کتف باشد اگر بدانجا زخمی
برسد هلاک شود و هر فرزندیکه متولد شود او بزرگ شود و همه وقت با بزرگان صحبت دارد و اگر کسی در
این روز بیمار شود علت او از ضعف اندام باشد و خطر عظیم دارد شاید بدعا و صدقه دادن به شود و در این
روز اسب تاختن و تیر انداختن نیکوست و فصد و حجامت کردن خوبی ندارد. روز یازدهم ماه قوت
جان آدمی در میان بینی باشد اگر زخمی بدانجا رسد بیم هلاک دارد و اگر کسی در این روز بیمار شود
از دعا و صدقه دادن شفا یابد و اگر چیزی گم شود باز یابد بیع و نکاح و آلات حرب اصلاح کردن
و دیدار ملوک نیک است اما فصد و حجامت و سفر کردن بد است. روز دوازدهم ماه در این روز
قوت جان آدمی در گوش و ابرو بود و اگر زخمی بدانجا برسد هلاک شود و فرزندیکه بوجود آید بیمار شود
و تا سیزده روز بیمار بود و بعد از آن به شود و در این روز بیع و نکاح و سواری و دیدن سلطان و سفر و
خرید چهارپایان نیکوست اما فصد و حجامت بد کردن. روز سیزدهم ماه در این روز قوت
جان آدمی در بناگوش و گردن باشد اگر زخمی بدانجا رسد هلاک شود و فرزندیکه بوجود آید نیک بخت
باشد و هرکه در این روز بیمار شود او را صدقه باید داد و در این روز بیع و نکاح و آلات حرب و سفر خوب
نباشد

نباشد. روز چهاردهم قوت جان آدمی در زیر بغل باشد اگر در این روز زخمی بدانجا رسد هلاک شود و هر
فرزندیکه متولد شود خوب روی و خوشخوی باشد و هرکه بیمار شود او را مخاطره باشد و در این روز بیع و الات [illegible]
و تیرانداختن همه خوبست اما فصد و حجامت خوب نباشد روز پانزدهم ماه در این روز قوت جان آدمی
در هفت اندام در گوشت باشد اگر در این روز زخمی بهر کجا رسد هلاک سازد و فرزندیکه آید مبارک باشد
و هرکه در این روز بیمار شود در صدقه دادن تقصیر نکند تا زود به شود و در این روز بیع و نکاح و سفر و فصد و حجامت
را نشاید روز شانزدهم ماه در این روز قوت جان آدمی بسر بهگان در زیر و جگر باشد اگر زخمی بجا
برسد هلاک شود و هر فرزندیکه آید بیماری کشد اما خوب شود و هرکه در این روز بیمار شود خوب خواهد شد و
بیع و شری و آلات حرب کردن نکوست اما فصد و حجامت و سفر را نشاید روز هفدهم ماه در این روز
قوت جان آدمی در سینه است اگر زخمی بدانجا رسد هلاک شود و هر فرزندیکه متولد شود خوب روی و خوی باشد
اگر کسی بیمار شود زود به شود اما علامت مرگ بر او ظاهر شود باید که صدقه بدهد بیع و نکاح و سفر و فرزند [illegible]
بمعلم و فصد و حجامت را نشاید روز هیجدهم ماه در این روز قوت جان آدمی در کتف است اگر زخمی
برسد هلاک نماید و هر فرزندیکه آید با همت و سخاوت باشد و اگر کسی بیمار شود زود به شود و در این روز
آلات حرب و سواری و بیع و نکاح و دیدن ملوک خوب نباشد اما فصد و حجامت را نشاید [illegible]
روز نوزدهم ماه در این روز قوت جان آدمی در بازوی دست باشد اگر بر او زخمی رسد هلاک گرداند
اگر فرزندی آید نیک بخت باشد و اهل قلم شود و در این روز بیع و نکاح نیک است و هرکه در این روز
بیمار شود زود به شود و هرکه سفر کند زود بمراد رسد و بسلامت بود و بحرب رفتن و آلات حرب کردن و
فصد و حجامت نیکوست روز بیستم ماه قوت جان آدمی در ران و زانو باشد و در استخوانها باشد
اگر بدانجا زخمی رسد هلاک گرداند و هر فرزندیکه متولد شود نامراد و ناسازگار باشد و اگر کسی در این روز
بیمار شود بد برشد و در خطر باشد و از دادن صدقه و دعا نیکو شود و اما درخت نشاندن و جامه نو بریدن
و پوشیدن و آلات حرب تعمیر کردن و بکار بردن و سواری کردن همه نیکوست و فصد و حجامت و دیدن ملوک و
بزرگان همه نیکوست روز بیست و یکم ماه در این روز قوت جان آدمی در زیر انگشتان پا است و ناخنهای پا
و اگر زخمی بدانجا برسد هلاک شود و هر فرزندیکه در این روز آید خوشخوی و نیک بخت بود و فصد و حجامت
را نیک است اما جامه بریدن و پوشیدن را نشاید و اما دارو خوردن و بیع و نکاح و آلات حرب
کردن را خوبست روز بیست و دوم ماه در این روز قوت جان آدمی اندر گردن بود اگر زخمی بر
او رسد هلاک نکند و هر فرزندیکه در این روز آید بیمار گردد و اگر کسی بیمار شود ده روز طول او
بماند و سفر کردن و آلات حرب و سواری و فصد و حجامت و دیدن ملوک همه خوبست اما نو بریدن
و پوشیدن را نشاید روز بیست و سیم ماه در این روز قوت جان آدمی در گرده و زهره است اگر زخمی
بر او رسد هلاک گرداند و فرزندیکه آید مبارک قدم و عالم شود و هرکه در این روز بیمار شود بطول کشد اما
به شود و در این روز آلات حرب کردن و سفر و خصومت خوبست بعلت آنکه ظفر دشمنان را باشد اما
فصد و حجامت نیکوست روز بیست و چهارم ماه قوت جان آدمی در این روز اندر هفت اندام است اگر
زخمی برسد هلاک شود و هر فرزندیکه بظهور آید نیکوروی و مبارک قدم بود و هرکه بیمار شود بعد از هفته [illegible]
گردد و بیع و نکاح و آلات حرب و سواری و فصد و حجامت جمله نیکوست روز بیست و پنجم ماه در
قوت جان آدمی در کف دست و سر انگشتان او است اگر زخمی بر او رسد هلاک گرداند و هر فرزندیکه
در این روز بدنیا آید بد باشد و بی آبرو و دشمن کام گردد و اما سفر کردن و دیدن ملوک و سلاطین و سواری
و فصد و حجامت و بیع خوب نباشد روز بیست و ششم ماه در این روز قوت جان آدمی اندر کمر باشد
اگر زخمی بدو رسد هلاک شود و هر فرزندیکه در این روز آید ناچیز شود و هرکه بیمار شود بدیر اجامد [illegible]
تجارت و سفر

تجارت و سفر و نکاح نباشد و لیکن تاج بر سر که اهل سلطنت در خانه داده آنها در بر نمانند و سواری کردن
و آلات حرب کردن خوبست روز بیست و هفتم ماه در این روز قوت جان آدمی کرد اگر در مهره های
گردن باشد اگر زخمی بدو رسد هلاک شود هر فرزندیکه در این روز آید مردن کش باشد و شاید امیر و
سلطنت برسد و در این روز سفر کردن و دیدار ملوک و فصد و حجامت نیکوست اما زیب [illegible] را نشاید
روز بیست و هشتم ماه در این روز قوت جان آدمی در مغز سر باشد اگر زخمی بدو رسد هلاک گرداند و اگر
فرزندی که آید نیک بخت باشد بیع و نکاح و سفر و فصد و حجامت و سواری و جنگ همه نیکوست اما جامه بریدن
و پوشیدن را نشاید روز بیست و نهم ماه در این روز قوت جان آدمی در جمله اعضا بود اگر زخمی بهر
کجا رسد احتمال هلاکت دارد و فرزندیکه در این روز آید شکسته و گرفته انجام باشد لیکن مبارک باشد و
در این روز سواری و دیت آخش و نکاح موافق باشد روز سی ام ماه در این روز قوت جان آدمی در تمام بدن
باشد اگر کم تا بالای فرق اگر زخمی برسد هلاک سازد و هر فرزندیکه ظاهر گردد در رنجور طبع باشد و خلق را اذیت
رساند و در این روز سفر کردن و سواری را نشاید اما فصد و حجامت و نکاح کردن نیکوست والله اعلم

در بیان متفرقه و بعضی از معالجات و خواص بعضی از اشیاء و غیره

حب السعال که سرفه و حک را دافع است بیاورند صمغ عربی رب السوس تخم خازی کثیرا تخم خطمی نشاسته
[illegible] هم کوفته و بیخته بلعاب به دانه حب سازند بکار برند حب عاضیه که یرقان و ورم جگر را نافع است صفت
آن [illegible] هم کوفته و بیخته و با آب کرفس حب سازند و خوراک دو درم است
بیاورند صبر سقوطری پوست هلیله زرد [illegible] هم کوفته و بیخته و با آب کرفس حب سازند
حب السعال که از جهت اطفال نافع است که سرفه و حک و بیجانی او را ارکد میکند و نوازل حاره را مانع است بیاورند
صمغ عربی [illegible] نشسته رب السوس و خشخاش سفید و افیون [illegible] همه کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بمقدار ماشی
حب سازند نیم و روزی سه حب بخورند حب السعال دیگر که از برای بزرگ و کوچک خوبست بیاورند مغز تخم
[illegible] مثقال و مغز تخم خیار یک مثقال و بهدانه و کثیرا و رب السوس از هر یک [illegible] مثقال کوفته و بیخته و حب سازند در
[illegible] حاجت سه دانه بکار برند نفع دارد خواص خرچنگ اگر کسی را آب از چشم رود خرچنگ را در
آتش نهند و آب او را در چشم کنند و اگر کسی را کمیز گرفته باشد خاکستر سوخته او را در آب کرده و بخورند کمیزش بگشاید
اگر زنی را خون حیضش نیاید گوشت خرچنگ خورد حیضش بیاید و اگر کسی را مار گزیده باشد او را [illegible] پاره کند بر محل
مار گزیده نهند به شود خواص انجیر انجیر را بخورند سرفه را ببرد و او را با [illegible] بپزند و اگر
بکوبند بر [illegible] نهند به شود و اگر خواهند بدانند زنی آبستن گردد یا نه قدری سیر خام در
در فرج نهند اگر صبح بوی سیر از دهانش آمد آبستن گردد و الا فلا اگر آب پشت مرد را گرفته در ظرفی
آب صاف بریزند اگر بته آب فرو رفت که اولاد ارد میشود و اگر بروی آب نشسته فرزند او غلیظ [illegible]
و اگر خواهند بدانند زن عیب دارد یا مرد بیاورند تخم کدو بدو جا بکارند زن در پای آنکه کاشته بول کند
مرد هم چنین هر کدام نرسد علت از او است بنا یک هفته معلوم میشود داروی بیهوشی که بیهوشی آورد
بیاورند خشخاش سیاه و تخم کاهو از هر یک پنج درم بر شن پنج مثقال بجوشانند و صاف نمایند و با قند
بقوام آورند مثقالی از آن مسکر باشد و اگر نخواهند شراب خوری را بیهوش کنند اگر جیفی
یشه را در شراب کرده بدو بخورانند بیهوش گردد و اگر نخواهند مستی را ز رود هشیار کنند با دوغ یا بر
سوده با آب هندوانه با گلاب بر او بخورانند بهوش آید معجون افسنتین که درد معده و جگر را که از
سردی باشد زایل گرداند و استسقاء را نافع آید بیاورند انیسون تخم کرفس مغز افسنتین با دارچین [illegible] مساوی
هم کوفته بیخته با سه چندان عسل سرشته شربتی دو درم میخورند معجون زرشک که درد جگر و ضعف
معده را

معده را نافع است و سده را بگشاید و اورام حلق را تحلیل دهد بیاورند سکبینج و سنبل و [illegible] رومی از
از هر یک دو درم تخم کرفس سیاه تخم کرفس مصطکی از هر یک سه درم عود هندی قرنفل از هر یک نیم مثقال و زر
سه مثقال کوفته همه را بیخته با سه چندان عسل مصفی سازند و خوراک سه مثقال بخورند نافع است بخصوص ضعف
معده و جگر را بجوزی که زکام و نزله را نافع است بیاورند سبوس گندم و آرد جو دارد با جلاب و [illegible]
سفید گل سرخ و بنفشه و گل کرا از هر یک نیم درم کافور دانگی همه را کوفته و بیخته و در سرکه حل نمایند و خشک
کنند و دیگر باره کوفته و بگلاب سرشته و در آتش نهند و سر را بخار آن بدارند بسیار مفید آمده است
در معالجه بود اگر بسیار خارش نماید و زخم شود و در اندرون بکار بوده داشته باشد علاج آن بیاورند از
جو و برگ کنار و برگ حنا و برگ ریواس شاه تره خشک هسته [illegible] صبر زرد سفیداب قلع آب برگ چنار
آب برگ بید آب شاه تره آب جار [illegible] این اجزا را بکوبند و با عرق کاسنی خمیر کرده با عصا بمالند
نشسته و با آب سرد بشویند و هفت روز حبس کنند و غذای این هفت روز هر روز [illegible] کاسه شربت
[illegible] کاسه آلوی بخارا و بهار [illegible] یا آش [illegible] بخورند بسیار نافع است

قرص افعی

انواع افعی بسیار است و آنکه در تریاق فاروق مستعمل است اشقر باید باشد زیرا که سیاه او سخت زهر
دارد و آن قسم او خطرناک است از جهت قرص خوب نیست و سفید او ضعیف باشد و اشقر معتدل بود
و جان او در رگ باید باشد و نشانی جوانی او آن است که حرکتهای او قوی باشد و زود حرکت
و قوت او آن است که سر را فراشته باشد و چشمهای او سرخ باشد و دلیر بود و ماده او بهتر است زیرا که
زهر ماده ضعیفتر از نر او باشد و نشان ماده آن است که در دهان او چهار دندان باشد که آنرا
نیش دندان گویند از هر جانبی دو دندان و مخرج ثقبه او و فرج او بدنبال باشد و دنبال او دراز
و آن را مارگیران کلمه دم گویند و نیز باید که پوست شکم او صلب نباشد زیرا که صلابت او علامت
آن بود که در تن او رطوبات فضلیه کمتر باشد و سر او پهن باید از جهت آنکه سر پهن علامت
دباغ است و در میان فصل بهار باید گرفت که آفتاب در ثور باشد و اگر بهار [illegible] زمستان
داشته باشد در آخر ماه بهار باید گرفت که آفتاب در ثور باشد یا آنکه در اول تابستان بگیرند و
او بیشتر باشد و ماوای او در میان درختان نباشد خاصه درخت بلوط و با آب نزدیک نباشد
بلکه در صحرای پاکیزه باشد و بهتر آن است که در موضعی که او را گرفته بکشند تا بسیار مضطرب
نشود و اضطراب نکند و خشم آلوده نگردد و تشنه و بیمار نشود و کشتن او چنان باید باشد که
چهار انگشت از سر و دنبال او به یک ضرب بیندازند به تیشه تیز که قطعاً هیچ پوست
نماند و به یک ضرب جدا شود زیرا که زهرها در دهان و جانب سر و گردن او باشد و فضلهای او که
بجانب دنبال او باشد و چون او را گرفته و کشتند ملاحظه نمایند که اگر از او خون بسیار آید
یا در کارگاه حرکت کند نیک باشد و اگر زود از حرکت افتاد ضعیف باشد و شایسته [illegible]
نباشد و اگر شایسته آن کار باشد پس شکم او را بشکافند و پاک کنند و پوست او را باز
کنند و او را با آب صافی با قدری نمک و چند شاخه شبت سبز بجوشانند تا مهرا شود و گوشت از
استخوان او جدا گردد و کرده نگذارند تا خشک شود و آب او را بپالایند و آن گوشت را با چهار
وزن او نان خشک سفید پاکیزه بریان کرده بعد بکوبند و با آن آبی که از آن پالوده باشند بسرشته
و دست و بینی را بروغن بنفشه چرب کرده قرصها سازند و هر یک یک مثقال و در سایه خشک
کنند چنانچه مطلقا اثر رطوبت در آن نماند و در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند و بکار برند و
اما باید که در حین پختن افعی و کوبیدن و قرص کردن بینی را به بندند تا بوی آن بدماغ نرسد

تریاق کبد محموم

تریاق کبد محموم

کسی را که گمان زهر دادن و سم خوردن در او رود این تریاق را بدهند اگر که قی آورد و
بدن را از اخلاط پاک گرداند بدین جهت توان دانست که زهر داده اند یا نه اگر زهر داده اند قی آورد صفت آن
بیاورند کل مختوم و حب الغار و [illegible] همه را کوفته و بیخته و بروغن گاو چرب کنند و بعد بسرشته
شربتی بقدر [illegible] فندق بخورند قرص کاکنج جهت قروح کلیه و مثانه و تقطیر البول و بول الدم نافع
مجرب است [illegible] افیون تخم کرفس بزرالبنج [illegible] از هر یک یک مثقال کاکنج
[illegible] مثقال زعفران تخم خشخاش بری مغز حلغوزه مغز بادام تلخ [illegible] از هر یک سه مثقال حب
[illegible] عدد تخم خیار [illegible] مثقال ادویه را کوفته با [illegible] معجون ساخته قرص سازند
[illegible] علامتش [illegible] چشم و پوست [illegible] بال و خاریدن [illegible]
و حرکت بسیار کردن است علاج [illegible] که او را [illegible] و [illegible]
[illegible] طلا نمایند و [illegible] تخم حنظل و [illegible] و چوب گز و آب [illegible] بشویند [illegible]
[illegible] که آب [illegible] جهت [illegible] امراض بال [illegible] طلا کردن [illegible]
و آب دهن را دفع [illegible] جمیع حیوانات [illegible] و بعد [illegible] اما طریق صید طیور چون گندم
را [illegible] دهان [illegible] از خوردن او طیور بیهوش گردند و [illegible]
[illegible] داده مانند [illegible] طیور [illegible] نتوانند حرکت کنند
در ذکر خواص غریبه و اسرار [illegible] منقول است [illegible] تجربه رسیده است که چون [illegible]
[illegible] را بر زدی آتش [illegible] چیزهای [illegible] نمایند [illegible] بحدی رسد که در [illegible]
اشیاء را [illegible] ایضاً [illegible] فرموده که چون [illegible] استعمال نمایند
[illegible] نمایند

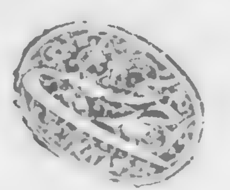
فی الحب چون [illegible] معجون کرده [illegible] دهند [illegible]
بحدی رسد که [illegible] و هر گاه [illegible] قطره [illegible] انگشت وسطی و [illegible] آب دهان [illegible]
چون [illegible] اطعام زن کنید در محبت بیقرار گردد و [illegible] فرمود که از مجربات است که چون [illegible]
[illegible] کنند [illegible] بر زنند [illegible] گرده [illegible] و [illegible] روز در سر [illegible]
دفن کنند تا چون [illegible] گردد پس خشک کرده [illegible] بند و [illegible] دهند در محبت بحدی رسد که [illegible]
اختیار نماید

فی العجب چون [illegible] در [illegible] مقناطیس را در [illegible]
[illegible] و هر یک [illegible] نماید و [illegible]
[illegible] نماید باعث محبت [illegible] و مجرب [illegible]
ایضاً ناخن هدهد را [illegible] در ظرف سفال [illegible] بنده [illegible] شراب [illegible]
[illegible] مطیع و منقاد او گردد و [illegible] ارسطو [illegible] ناخن هدهد ذکر نموده و از جعفر طوسی منقول است که چون موی [illegible]
[illegible] را [illegible] دقیق [illegible] گرده [illegible] اطعام زنی کنند در محبت او بیقرار گردد ایضاً [illegible]
عارض را [illegible] رفع عداوت و تفریق مجرب [illegible] و [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] روز چهارشنبه بردارند جهت رفع عداوت [illegible] ایضاً جهت افراط محبت از کتاب طلسمات [illegible]
[illegible] و [illegible] آن بالبته [illegible] در اول ساعت روز جمعه که قمر در [illegible]
نقش نموده اند [illegible] که [illegible] ساخته [illegible] صورت [illegible] ایستاده باشد [illegible] و در باطن [illegible]
[illegible] زهره را [illegible] نقش کنند و آن صورت [illegible] احمر [illegible] آن [illegible] مباشرت کنند اگر
[illegible] لاهله و در انگشتری [illegible]

فی البغض منقول از کتاب [illegible] آب [illegible] نزد جمیع [illegible]
که چون کوره خزف آب ندیده را [illegible] بخور کرده و مردان از آن آب بخورند از آن زن بحدی نفرت
نمایند که [illegible]

نمایند که هرگز باو نظر نکنند و ... در خانه باعث تفرقه و بخور آن رافع این اثر است و تعلیق او با پارچه کبود رافع
چشم بد و سحر است   در کتاب اسرار بیان شده چون مغز سر خرگوش را با شراب زنی بیاشامند [illegible] از او سلب شود
چون قضیب گاو را در سایه خشک نموده نیم مثقال او را با شراب بنوشند سبب شهوت جماع او شود و بدستور چون قضیب
گرگ را قبل از طلوع آفتاب یا بعد از غروب گرفته در سایه خشک کنند که آفتاب نبیند هر زنی که از آن بخورد مغز از قرار
گردد و قطع خواهش از آن گردد و بدستور چون شحم [illegible] را سائیده با آب نعناع حب کنند هر زنی که یک دانگ از او
بنوشد مایل قطع شهوت او شود و خرد دانگ از آن مثل همین اثر کند بدستور مذکور چون در مقعد زنی کرم سر خر را
خاک بنید نمایند که او نداند در حال هیجان شهوت او را حاصل گردد و بدستور چون [illegible] را با نیم جزو
آن در جوش شده با آب او هر زنی که استنجا کند طالب جماع میگردد   فی العقد از ثابت بن قره منقول است
که چون موی سر که از آن باشد فرو [illegible] مردان چلنبر را بجای سر آن انباشته جماع با آن زن کند دیگری در
بر او مباشرت اثری نباشد و آن زن بغیر آن مرد دیگر را نخواهد و با دیگری انس نگیرد   و در اسرار الاطباء منقول است
که هرگاه قضیب خر را بزهره گرگ آلوده مباشرت کند احدی با آن زن نتواند مقاربت نمود و بدستور زهره
[illegible] خطاف و خون [illegible] همین اثر دارد   لزوال الشهوة الشباب چون یک دانگ رجیع اسد را در شراب
حل کرده بنوشند بحدی متنفر شوند که هرگز خواهش آن نکنند   فی الامتحان الحامل والبکر حسین بن
اسحق تصریح نموده که چون یک دانه سیر مقشر کرده [illegible] نموده زن حمول نماید هرگاه صباح [illegible]
را از دهان او ظاهر گردد حمل است والا فلا   و چون پوره سرخ را با صدف با الیه کوبیده در بینی دختر
سعوط کنند هرگاه عطسه آورد باکره است والا فلا و بتجربه مجربین رسیده است که چون کف های دست حامله املس
و صاف باشد حمل او مذکر خواهد بود و هرگاه مایل بسرخی باشد مونث است و بدستور نقل طرف راست دلالت بر
پسر دارد و طرف چپ بر دختر چون در اول حمل قدری با قلای فی [illegible] از زهره خرگوش تر با شراب ممزوج نموده بنوشند
پسر تولد کند و از زهره ماده آن دختر آید   امتحان چون [illegible] مدحرج را با زهره گاو حمول کنند و بعد از
طهر در صباح طعم او را یابد آن زن را فرزند خواهد شد والا عاقر ابدی خواهد بود   فی سرعة الحمل و علاجه
چون نفحه ارنب و سرگین او تا [illegible] با الیه سه روز و سه شب حمول نماید هر روز یکمثقال [illegible] علاج بناشتا بخورند
در سرعت حمل از مجربات است و بدستور حمول بول شتر با عسل و شراب همین اثر دارد   و چون هر ماه قدری بول
استر بنوشند حامله نگردند و چون بول [illegible] هرگز آبستن نگردد و بدستور [illegible] حلتیت و
با بول [illegible] همین اثر دارد   بیشتر غرائب است از جعفر طوسی منقول است که چون زبان ضفدع بسیر با در حین خواب
بر روی دل زنی گذارند با فراش او [illegible] از اجزاء ضفدع کند اثری هرچه در روز کرده باشد بیان کند
فیما یسهل خروج الولد من الاسفل   بیاورند خردل سفید [illegible] محرق برگ سدر برگ [illegible] سیر و
نانخواه محرق تخم [illegible] محرق [illegible] محرق [illegible] مفردات چون سائیده با ماکولات یکمثقال
الطعام کسی کند در خواب و بیداری ضبط خروج ریح از خود نتواند نمود و اگر مجموع را با چهار رطل آب جوشانند
تا بربع رسد پس صاف نموده با شیر آن روغن بجوشانند تا آب برود روغن بماند بر شکم تمالند [illegible] در اخراج
بقدر نصف اثر اکمل است از ادویه مذکوره و در این باب تخم مورچه از مجربات است و [illegible] آب خوردن زیره کرمانی
و بدستور یکه بیهوشی آورد گوشت گوسفند بی چربی را [illegible] نموده [illegible] پر کرده و
در کوزه سفالی گذاشته و در سرگین اسب دفن کنند تا آنکه کرم شود پس کرمها را در شیشه کرده بگذارند تا خشک
گردد و در وقت استعمال [illegible] جزو او را با یک جزو افیون سائیده در بینی هر کس نفوخ کنند بیهوش گردد
و چون خواهند که بهوش آید چند قطره سرکه را [illegible] در بینی آن شخص بریزند و بدستور جند بیدستر و فرفیون
زنجبیل را با الیه نفوخ نمایند یا با سرکه استنشاق نمایند یا عطسه کند بهوش آید از برای دفع آن چند داروی
بیهوشی که سبق مذکور شد بهمین دستور بهوش آورند دستور [illegible] روغن گوگرد جهته [illegible] مفاصل و مواد بارده
نافع و محلل و ملطف [illegible] سطح ظاهر اول است بلون رابع و گویند در اعمال طریق [illegible] دخلی عظیم دارد
گوگرد صاف شفاف را

گوگرد صاف شفاف را [illegible] سائیده در قدح مطلی کرده و بر روی آتش نرمی گذارند [illegible]
[illegible] او را جذب کنند پس در لفچه آهنی لوله دار کرده [illegible] و اندک اندک نگاه دارند تا روغن
از لوله لفچه داخل ظرف دیگر گردد و باید بعد از برافروختن گوگرد لفچه را بر روی شعله بدارند تا آسان تحلیل
عرق [illegible] جهته تحلیل ریاح و تقویت اعضاء رئیسه و معده نافع و از عطریات مشهور است   بیاورند بهار
[illegible] مثقال نارنج [illegible] والا [illegible] سنبل الطیب صندل سفید سعد
[illegible] گویند عود قماری [illegible] بهار انگور از هر یک پانزده مثقال [illegible] هندی [illegible] از هر یک [illegible] مثقال
[illegible] مثقال پوست نافه مشک بقدر یکه معدود باشد   در عرق بهار و گلاب و عرق صندل و امثال آن [illegible]
[illegible] برسر [illegible] عرق بکشند و بر [illegible] عنبر به بندند و بر قابله قدری [illegible]
[illegible] که در تقویت قضیب [illegible] و دفع عنین میکند بیاورند پیاز عنصل و پیاز نرگس [illegible] با آب [illegible]
[illegible] مثقال روغن زیتون و قدری آب [illegible] دفع آب شود پس صاف نموده زهره گنجشک تخم الجزر [illegible] عاقرقرحا خردل
سرخ از هر یک [illegible] مثقال و چون [illegible] یک مثقال اضافه نمایند در کنج ران و زهار و قضیب و خصیه مکرر
طلا کنند نافع است   ادویه که چون [illegible] کرده مجامعت نمایند باعث بغض و نفرت طرفین میگردد سفیداب افیون [illegible]
[illegible] غیر محرق [illegible] زهره خرس دندان سوخته پلنگ اشنان سبز سوخته سرگین کبوتر مجموعه و مفردات
[illegible] آنرا سائیده با آب طلا کنند [illegible] و اگر بر باطن [illegible] جامه مردی بمالند که قدری از این ادویه ملاصق قضیب مرد
گردد با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرت زن میگردد [illegible] در غیبت نماید   چنین گوید حقیر [illegible]
[illegible] احمد بن ابراهیم الحسینی رازی [illegible] لقب که بدانکه زهر سه نوع است معدنی و نباتی و حیوانی   معدنی چون [illegible]
سم الفاره و مردار سنگ و زنگار و زاک [illegible] و آهک و نرمه بلور که شاید مراد از زاج سفید یا سوده الماس باشد   و نباتی
چون بیش و بلادر و تربد سیاه و افیون و جوز ماثل و شوکران و [illegible] یزد چهار معنی دارد اول گرمی و گرمی حرارت
خصوصاً گرمی از خشم و قهر و تعجیل و شتاب و گرم رفتن و گرم گفتن و غیره دوم خرامان و خرامان سیم گیاه [illegible] که خوردن
آن جنون آورد [illegible] چهارم [illegible] از مضافات یزد [illegible] میروید   و حیوانی چون ذراریح
و بلادر و زهره افعی و زهره پلنگ و [illegible] دم کژدم و [illegible] سبز که در زمستان [illegible] است که زلو میگویند شبیه کرم سیاه معروف
زلو است ولی این سبز است و دیگر زاغ سرخی که در دریا باشد که بقراط [illegible] مهلک است و باز هم اقسام مختلفه در
هر سه هست ولی ما [illegible] مختصر کرده باشیم و علاج اقسام زهر داده در اواخر کتاب مذکور گردید و لی در اینجا عرض
میکنیم که اگر کسی را زهر داده باشند بهترین علاج قی است از [illegible] و شیر و غیره مختلفه است [illegible] تخم [illegible] کشنیز و
طریق اختیار کردن او آنست که یکمثقال از وی نیم کوفته در نیم پیاله آب جوش نیده تا بنیمه آید صاف نموده
بدو مثقال قند سفید شیرین کرده [illegible] درم روغن زیت یا روغن گاو اضافه نمایند و نیم گرم بیاشامند و غذا را
اگر [illegible] شیر گاو و روغن گاو خورند نافع خواهد بود انشاءالله تعالی   تمام شد این کتاب بید حقیر احمد الحسینی رازی [illegible] لقب
در سنه هزار و سیصد و [illegible] هجری نبوی [illegible] در شهر جمادی الاخر ۱۳۲۲ التماس از ناظرین [illegible] آنست که اگر سهوی در او دیده شود
عفو و اغماض نمایند و سعی و کوشش نمایند بجائی رسانند که نفع او عام باشد و یک مجلد دیگر در جواهر [illegible]
در نظر است که نوشته شود و شاید انشاءالله ضمیمه این کتاب گردد که تقریباً [illegible] کردید
انشاءالله تعالی و ما توفیقی الا بالله التماس دعا در هر حال دارم





حرره احمد بن ابراهیم بن اسماعیل الحسینی رازی طهرانی [illegible] لقب
الحمد لله علی الاتمام والاختتام والصلوة والسلام علی محمد خیر الانام
و آله الطاهرین المعصومین الکرام و رحمة الله و برکاته
تمام شد کتاب علل الامراض و معالجها

BLANK PAGE

بدانکه در فصل سی ام این کتاب علاج الامراض در علاج عرق النساء و وجع الورک و بواسطه نسیان کاتب بعضی را فراموش کرده بود که
حالیه در ظهر کتاب مذکور میسازد و گفته شده که در ماده رطوبت است که از موضع ران بهم رسد و آنچه در سر دو ران بود و اندکی از ران
فرود تر آید آنرا وجع الورک گویند و آنچه سیر کند تا به اندرون و فرود آید تا نزدیک [illegible] باشد [illegible] تا پا رسد او را عرق النساء گویند
و اغلب این ماده از رطوبت بلغمی بود علاجش این است که اول ماده او را به مسهلات قویه دفع کنند و بقیه او را به محللات قوی
تحلیل برند که تا ماده را از عمق عضو نکشد [illegible] عضو را تقویت نمایند تا دیگر فضله را قبول نکند و اگر ماده آن رطوبت دموی
باشد فصد باسلیق از جانب مخالف باید کرد و قطع غذا نمودن یا قلیل غذای لطیف خوردن و اگر درد از جانب وحشی بر ران
فرود آمده باشد فصد عرق النساء باید کرد و اگر از جانب انسی فرود آمده باشد فصد صافن باید کرد صفت حبی که اسهال
و اسهال [illegible] دفعه بیشتر نباشد بیاورند صبر سقوطری و پوست هلیله زرد و تربد [illegible] از هر یک یک مثقال نرم کوفته
با کلاب [illegible] حب زنند این حب [illegible] بود و در همان روز [illegible] را ساکن بکند بعون الله تعالی صفت حب دیگر بگیرند
پوست هلیله زرد و تربد از هر یک [illegible] مثقال و مقل ازرق یک مثقال و تخم کشنیز نیم مثقال و تخم حنظل و سقمونیا از هر یک [illegible]
و کتیرا نیم مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] مثقال است و اگر بنیه ضعیف باشد [illegible] اسهال [illegible] باید کرد
صفت [illegible] بیاورند [illegible] و پاک کرده [illegible] تبریز [illegible] بجوش آورند تا خوب پخته شود و جرم او
بگیرند [illegible] مثقال [illegible] بقوام آورند [illegible] زنجبیل [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] زعفران از هر یک [illegible] مثقال [illegible] سقمونیا [illegible] از هر یک [illegible] مثقال
و قدر شربت آن [illegible] مثقال است صفت ضماد [illegible] بگیرند [illegible] صبر و صندل و زعفران از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] با آب [illegible] و آب کاسنی بپزند و ضماد کنند صفت ضماد دیگر بگیرند برگ [illegible]
[illegible] تخم مرغ و قلیلی [illegible] سرکه و اندکی آرد جو [illegible] روغن گل سرخ با هم بیامیزند و [illegible] ضماد کنند
در علاج جرب [illegible] و آن [illegible] نوع است یکی جرب رطب و دیگری یابس [illegible] علاجش آن است که اول [illegible]
[illegible] استفراغ صفرا [illegible] بلغم مالح [illegible] صبر و [illegible]
[illegible] صفت [illegible] صبر بگیرند صبر یک مثقال [illegible] شاهتره [illegible]
[illegible] صبح بخورند بدین طریق [illegible] روز [illegible] و به همین منوال [illegible] مثقال از صبر [illegible]
جرب [illegible] مطبوخ هلیله [illegible] با آب شاهتره و آب کاسنی بسیار مفید است و در روزهای [illegible]
[illegible] تخم کاسنی [illegible] از هر یک [illegible] مثقال بخورند
پس تنقیه اصلاح مزاج کردن [illegible] با آب کاسنی و شاهتره با سکنجبین [illegible] و بعد از آن تدبیر [illegible] باید کرد [illegible]
و قبل از تنقیه جایز نیست [illegible] کردن او صفت طلائی که [illegible] جرب را [illegible] کند [illegible] را ساکن کند [illegible]
جرب [illegible] بگیرند صمغ عربی و هلیله [illegible] نرم کوفته [illegible] بیرون کرده و در آب کافور حل کرده بندند [illegible]
و بعد از خشک شدن [illegible] روغن زیت [illegible] صفت طلای دیگر بیاورند [illegible]
[illegible] روغن گل سرخ یا روغن زیت مخلوط کرده طلا کنند
و غذای روز [illegible] سکنجبین [illegible] و از غذاهای چرب و شور و ترش
اجتناب نمایند و ملازمت حمام بسیار مفید است اما [illegible] که با جرب [illegible] آب [illegible] سرکه و [illegible] روغن گل سرخ
طلا کردن بعد از [illegible] مفید است [illegible] این صفحه [illegible]
در فصل [illegible] این کتاب نوشته و ختم کنند زیرا که [illegible] فراموش شده بود [illegible]
[illegible] التماس دعای خیر از برادران و خواهران [illegible] و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
شهر جمادی الاخر ۱۳۲۳

BLANK PAGES

BLANK PAGES

61

BLANK PAGES

Loose material follows

K. Elalo l-anwāi
by Aḥmad b. Ibrāhīm
al-Ḥosīnī Rāzī Teh-
rānī Moḥaqqeq Lagah

Autograph 1322 H

END OF REEL

PLEASE REWIND

